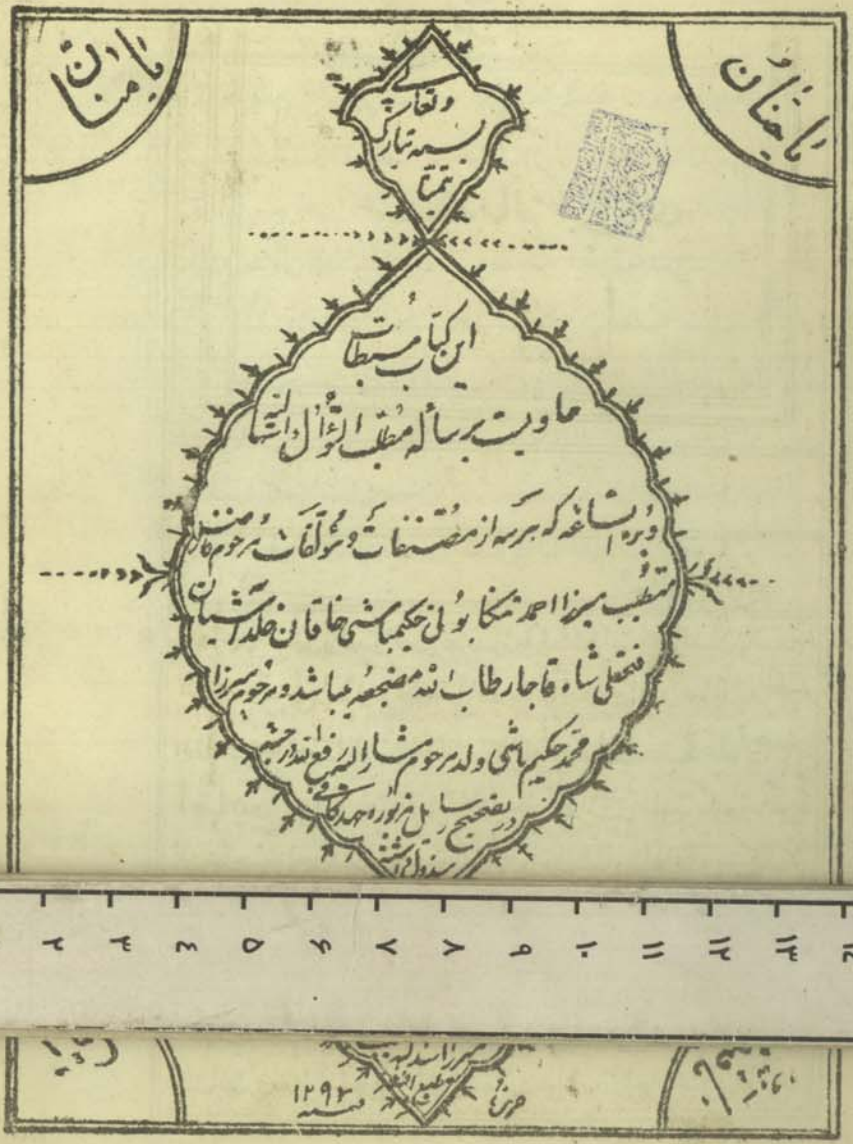


۴۹۰

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مطلب السؤال
مؤلف
جلد () از کتب () اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۵۰۴۲۸

۴۹۰

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مطلب السؤال
مؤلف
جلد (چاپی) از کتب (اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۰۴۲۸

۴۹۰
مجلس شورای ملی
کتابخانه



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مطلب السؤال
مؤلف
جلد () از کتب () اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۵۲۸

هذا رسالة مطلب السؤال

بسم الله الرحمن الرحيم

الله احمده استمداد الحفظ النصحة الحاصلة واياه اشكر استزاد السلامة البدنية
الزوائلة واصلي واسلم على محمد صلى الله عليه وآله واصحابه واهل بيته الطيبين
الطاهرين خصوصا الائمة المعصومين صلوات الله وسلامه عليه عليهم اجمعين
اما بعد چون ابن فقير قليل الحسنات وحقير كثير السيئات الموثوق بكرم ربه الكريم
ابن محمد حسين احمد الشريف الحسيني تنكابني از اول شباب تا منتهاى سن كمال لا
يزال بتوفيق ذي الجلال بتعلم علم طب كه اشرف اكثر علوم است اشتغال داشته ودر
استماع كتب ورسائل واستفاده نكات ومسائل آن بقدر امكان سعي منيع ومساعي
بديع مبذول ميداشت وانكه بنابر التماس بعضي از احباء خواست تا خلاصه از امراض
متشابهه وتفرقه فيمابين انها بطريق سؤال وجواب وعلاج انها بنحو از فوائد

ملحوظه

مذخوره خود در مختصري فراهم اورد ودستاذ اكثر كتب مطوله باز ديد
فلهذا اين مختصر را بعون الله المعين الوهاب در زمان دولت ابد توامان پادشاه
عالم پناه سيد سلاطين زمان وسرور خواقين دوران مؤسس قواعد عدل و
دين مروج شريعت سيد المرسلين ظل الهي اعني السلطان الاعظم والخاقان
الافخم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان محمد شاه قاجار لازالت رايات دولته منصورة
بر پيچيدم ونسبتكاني پرداخت ونام **مطلب السؤال** مسمي ساخت رجا
از عين عنايت ناظرين اين كتاب انست كه اگر سهو ونسيان وخطا ونقصاني
اطلاع يابند بذيل عفو واغماض بران بپوشند واصلاح مفاسدان بكوشند
ونفس بسليم وخلق كريم منتظر بروز خللي كه بني نوع
انسان خالي ازان نميباشند نباشد بر اكه **بيت** هرچه موجود است در عالم
در كل كائنات هست نقصان وزيادتي تا بروز شان او كامل ودانا همي
كويد ازان الا كمال ناقص وناداني نميجويد بخير نقصان او واين مختصر را به
سه مقاله وياتوزده مطلب وپنجاه ونه تذكره **مقالة اول** در شرافت علم طب
وفضايل اطباء **مقالة دوم** در معرفت امراض متشابهه وتباين
فيمابين انها ومعالجات انها **مقالة سيم** در اجوبه بعضي اسولة كه
خالي از غموض واشكال نباشد بعون الله الكريم وبلطفه العميم **المقالة الاولى**
در شرافت علم طب وفيه مطالب **المطلب الاول** در بيان شرافت علم طب
بدانكه علم طب بعد از علم الهي از چند جهة اشرف جميع علوم است اول

از جهة موضوع که ان بدن انسان است و اشرف مخلوقات عالم است و از جهة غایت که ان صحت بدن است که بهترین نعمت و کمالات دنیویه است و از که تحصیل سعادات و خیرات دین موقوف بصحت است و از جهة احتیاج خلق بعلم طب چه هر مریض مشاهد که جمیع اهل عالم محتاج بطبیب و خامد و مداح طبیب میگردند چهارم از جهة منافع دنیویه چه بسا باشد که از جراحت یکروز قطبات الاف و الوف از یکشخص جواد حاصل کردد پنجم از جهة منافع اخرویه چه بسا باشد که مریض واحد شفای مطلق و سبب طبیب فاضل کردد و او را بدعای خیر و خوشحالی از دلیل مؤمن و دعای خیر او طبیب عند الله مغفور و او را مزید کردد و مع هذه الشرافات هم دردیناو هم در اخرت خطر عظیم دارد زیرا که بدون تحقیق و تشخیص درجات امزجه اعضاء در صحت و مرض و تحقیق اسباب و علامات و سایر امور کلیه که در وقت نظر به این علم مبین کردیده حفظ صحت و ازالهٔ مرض کما ینبغی ممکن نمیکردد و اجناس امراض که قدیمان انسان ممکن الطرفان استقصا نکرده و از انجمله اینجانب با نبیا و حکماء و اطبا رحمهم الله بوحی و الهام و کثرت تتبع و استقراء و استدلال معلوم کردیده که امراض جنس مرض که بکجنس از ان حمی و تب است بیکنوع از انواع ان حمی مرکبه است و اصناف ان نوع بحسب حدوث ان از ترکیب جمیع یا خلطین بسیطه و لا زمه و دائره انها و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی و سباعی انها مثل مرکب از دو صفراوی یا سه صفراوی و یا چهار و یا پنج و یا شش و یا هفت صفراوی یعنی بحسب مکان ممکن است که در هفت موضع از اعضا قلیلی از صفر الجمع و متعفن کردیده هر کدام در دقیقه خاصه بوجه حمی کردد هم چنین و اخلاط دیکر و از ترکیب بعض

با بعض بمساوات یا بزیادتی بعضی و نقصان بعضی دیکر و با العکس و از ترکیب لازم بعض مع دائره ان یا با دائره بعض دیکر و بر نهاد بر یا بر سبیل مماز جت و امتحاج است یا بر سبیل مخالطه پس اقسام ان بنوعیکه فاضل بغدادی در شرح کبیر قانون بیان نموده هشتصد و چهارده فرض میشود مکر انکه بعضی اقسام که ممکن الوقوع نیست بعد از تامل شدید اسقاط باید کرد و هر یک از اقسام ممکنه یا انکه بر سبیل مداخله باشد یا بر سبیل مشابکه و مماز جته باشد و اکر جمیع اصناف ممکنة الحصول عقلی را تعداد نمایند بهزار و پنجهزار و کسری میشود و همچنین از اصناف یکنوع از جنان مرکبه که مسمی بشطر الغب است سی و شش قسم میشود و هکذا و یا جنس دیکر از اجناس امراض صداع است و اصناف انرا فرشتی در شرح کتاب ثالث قانون تعداد نموده هزار و سیصد و هشتاد و شش صنف میشود و نزد ارباب عقل و کیاست ظاهر است که اکر کسی دعوی تشخیص جمیع اصناف امراض متشابهه و ضبط ان نماید البته در کرداب جهل مرکب سر کشته و مستغرق خواهد بود فلهذا امام الاطبا بقراط در کتاب فصول خود میفرماید العمر قصیر و الصناعة طویلة و الوقت ضیق و التجربة خطر و القضاء عسر و مراد بقراط در کتاب فصول انستکه در چنین اعمار قصیره با وفور علایق و با کرو رعوایق و مشاغل و کثرة قواعد و مسائل این علم شریف و عسر و اشکال و تمیز و تحقیق اصناف متعدده امراض متشابهه بحز الهام از حکیم علام مداوای حقیقی ممکن نشده و هیچ احدی را قدرت بر ضبط و تحقیق و تعداد اقسام امراض نیست و از اینجهت مشخص نکردیده خطا در معالجه و مواخذه اخرویه دارد اما خطر دنیوی در معالجه

اضافات

اوساط الناس از ابناء واماثل و فلک سبق برده بر مناقب ایشان است واما
در معالجه ارباب قهر و ظلم و صول خطر سر و خوف جان است و انچه عهدهٔ این
حقیر خادم الحکماء است در شرافت و خساست علم طب بحسب انچه مستلزم آنست
اینست که اگر بعد از تعلم و تفهم کلیات و معالجات کتب مبسوطه معتبره ان در
خدمت معلمی کامل عالم عامل طبیب النفس مطالعه کتب و رسائل بسیار و معالجه
نماید بیشمار از مجالست و مصاحبت و مواسات و معالجهٔ فقراء و مساکین بقدر
بغیر جایز نداشته بمنافع قلبی فارغ گردند و از بسی هموم و احزان و حسد اماثل
و اقران فارغ باشند هر اینه مشتمل بر جمله شرافت خواهد بود و اگر نه علم طب مجموع
بر انواع رذائل و اقسام خساست معنوی خواهد بود **المطلب الثانی**
فی وجبات الاطباء بدانکه در وصف اطباء عقلا و حکمای ذوی اللبوب کتابها نا
نموده اند و بالجمله واجب دانسته اند که طبیب در اکتساب فضائل جهده و اتصاف
بصفات پسندیده بقدر امکان سعی نماید بوجه اکمل و انهم در تهذیب اخلاق کوشیده
و لباس عدالت و دیانت پوشیده باشند بنحو یکه ناشی از قیام و ناشی کلام از هر فحش
زکیه آشده و قوی منبا شد و باید طبیب که با همه کس عموما بحسن خلق و مزاح
و انبساط و محبت معامله نماید خاصه با مستجلبین از مرضی و بطریق رفق و مداراة
استعلام احوال نماید و مزیل اندوه و حزن و حصول صحت همیشه بشارت نماید
و جمیع همت طبیب مصروف و بدفع علت بوده باشد و دامن همت بالوان معاصی
دنیه و اغراض و نیویه ملوث نگرداند و احوالات را از مریض در خلوت استعلام
نماید زیرا که مرض از جمله عیوبست شاید مریض از کشف عیب خود استنکاف

نماید و بفکر و تامل تمام معالجه و تشخیص مرض کند و بادویه و معالجات
قویه و فصد مسهل قوی امر نکند مگر بعد از علم و یقین تام و در وقت
معالجه نزد مردم بلاف و گزاف و مدح خود و تعریف معالجات سابق خود
و تصحیح معالجه حال خود نکند و حکم جزم بنحو علیل هم نکند و تا ممکن و میسر
باشد بمداوای اهل ظلم و ادبار اقدام ننماید و چون متوجه مریض گردد
بسم الله الرحمن الرحیم و سوره فاتحه و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و اسئله شفا که اللهم
انت اله من فی السماء و اله من فی الارض لا اله فیهما غیرک الهی انت جبار من فی
السماء و جبار من فی الارض لا جبار فیهما غیرک و انت حکم من فی السماء و
حکم من فی الارض لا حکم فیهما غیرک قدرتک فی السماء
و سلطانک فی الارض کسلطانک فی السماء اسئلک باسمائک الکبری و وجهک
المنیر و ملکک القدیم انک علی کل شئ قدیر و امثال این هفت اسم اعظم
یا حی یا قیوم یا دائم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد را به نیت شفای مریض بسیار
بخواند پس بعد از فراغت تمام در استفسار احوال و تحقیق و تشخیص مرض بکوشد
و ان چنانست که اول تحقیق جنس مرض کند و بعد ان انواع انرا از یکدیگر
ممیز سازد تا بشخص منتهی گردد تا تشخص حقیقی خود میباشد **فروعی**
در تحقیق سبب مرض سعی بلیغ بجای آورد تا انکه مشخص شود که از اسباب بدیه
مثل اقسام سوء مزاج سازجه و مادیه و از غیر بدیه مثل تاثیر هوای مجاورات
یا برودت یا تاثیر عوارض نفسانیه مثل غضب و فرح یا منازل و اغذیه
و ادویه یا وقوع مصائب مثل ضربه و سقطه کدام یک موجب حدوث مرض

مرض کردیده پس در ندارك وازالهٔ آن بکوشد سیم در تفحص قوهٔ مریض تا بداند قوهٔ
نبض وحرکات نام وقعود وقوهٔ تکلم واشتها وبشره که بسبب ازالهٔ صحت متغیر ومنحرف
نشده باشد وضعف مشغول نباشد باطبیب تا قلب بمعالجه مشغول شود واکر مریض ضعیف
باشد علامات مذکور مضبط بوده باشد در قوتهٔ بغایت باید کوشید ودر غایت
مثل مریض باید نمود که حفظ قوه از واجبات است زیرا که معطی صحت وشافی علت در
حقیقت حکیم علی الاطلاق است ومعالج در حقیقت قوهٔ طبیعت است نه طبیب چنانکه
حکما کفته اند الطبیعة طبیب الاکبر والطبیب خادم لها وشیخ میفرماید ان المعالج هی
القوة لا الطبیب وانما الطبیب فخادم توصل الالات الی القوة وبالجمله این طبیعت را
در غیر حال صحت یکی از سه حال باشد یا انکه قوی وافی بود بدفع علة ودر اینوقت مستغنی
از معاونة طبیب ودوا باشد چنانکه از طبایع قویة اکثر امراض قلیلة الاستعصا طبیب
ساعد اکراد واعراب در زوال علت ایشان بمحض قوهٔ طبیعت است وساعد اهل بلاد
مازندران کطبایع انهارا اکر اندك اعانتی از دوا وطبیب بشود هزاینه در دفع علة
ومرض اقوی واسرع خواهد بود چنانکه بارها مشاهده افتاد یا انکه قوة طبیعت معادل
ومساوی قوهٔ مرض باشد ودر اینوقت محتاج بمعونت طبیب بود تا انکه از مغلوب
کشتن ایمن باشد یا انکه مرض قوی وقاهر بود بر طبیعت در این وقت مضطر باشد
باعانت طبیب قوی باید باشد که اعانت طبیب بمداخله قاهر وقوی نخواهد شد
واکثر موجب هلاك کردد چهارم انکه طبیب در تفحص مزاج ایام صحت مریض
باید نمود اکر انکه در ایام صحت مزاج مریض حار بوده ومرضی که عارض کردیده
ان بنزحار کست باندك تبریدی اکتفا باید نمود اکر انکه هم در ایام صحت مزاج بارد

عارض کردد احتیاج بتبریدی زیاده قوة دارد وتفصیل این مسئله را بسط
تمام در شرح جوامع ستة ابلاغی جهت بیان نموده ام وخداوند عالم را بفنون عطا
مزها باید تا شرح بر معالجات جوامع ستة ابلاغی را تمام نمایم پنجم در
تحقیق جنس مریض وسن مریض تا بداند مثلا اکر جنس مریض ذکر است مزاجش کرم
وخشك است وبتبرید وقوی نزدیك احتمال بتبرید ومسهلا قویه بیشتر دارد برخلاف
جنس اناث وتر ویابس اناث غضی وخشك ودر آثار نفسانی واخلاق مذمومه مثل
ظن ودریادی سوخلقی وبیرحمی شارت وبیمروتی ونهایت حرص وشهوت وولع
حمق وبلادت طبع غیر اینها نیز مثل هم باشند وحکما کفته اند که هرچه اینرا که
خصی کنند اکثر صفات ستیه واخلاق ذمیمه ان بحسنه مبدل کردد الا انسان که
بضد این باشد واما این حصر بعضی از اینطایفه کاهی مشاهده نمودم که ظاهرا
متصف باکثر صفات حمیده وخصال پسندیده بودند الله اعلم بذواتهم وانفسهم
الخفیة ومثلا اکر در سن صبا احداث سن خوارند در طوبت وخون در مزاج
او اغلب وامراض دموی بعد از اکثر احداث میکردد وهمچنین در سن شباب صفرا وامراض
ان ودر کهولت وشیخوخت طوبت غریبه وسوداوی وامراض ان ودر بکر یابد انست
که صبیان ومشایخ زاد امراض از غذا منع نباید نمود اکرچه صبر بر مشایخ جوع فوق صبر
صبیان است اما اطفال رضعه را در ندیم هذا وای ایشان معالجه مرضعه ایشان
مفید است پس در استفراغ خون باخلاطی بکردد احتیاس از منع بخار یا اصلاح
اعضای تنفس یا تبدیل مزاج بهریك که احتیاج شود در مرضعه بعمل یابد ودر
فیزاکه شیر مکتیف بکیفیتی دوا میکردد وان کیفیت بمجرد رضع سرایت میکند

واگر دوای غذائی بوده باشد بقیه کیفیت آن در پشت نافی بماند مثل خوردکه
از سر با کاهو منکوتن شود و نبرید و نشخین بنما بد پس بر عایت آن نیز باید نمود
ششم در تحقیق عادت مریض بود بدانکه بر طبیب واجب بود که در حفظ صحت
و ازالهٔ مرض از عادت شخص غافل نباشد و عادت را در بدن تاثیر عظیم است حتی
انکه بعضی از اهل هند بجان بسیار سهل و ملاصلا از آن متضرر نمیشوند لهذا **الفرط**
میفرماید که عادت طبیعت ثانیه است و از چند وجه مراعات آن مفید فائده است
فائدهٔ اول بجهة ملائمت هوا پس هرگاه معتاد باهویه و بلاد حاره
بوده باشند از تاثیر برودت هوا و انتقال بیلاد باردهٔ متضرر و مریض شوند
و بدون انتقال باهویه معتاد صحت نمیابند و همچنین است عکس آن و بر همین
قیاس است که معتاد بجاورت نار بودن و مجاور آب بودن مثل حدادین
و صیادان سمک **فائدهٔ دوم** بجهت کیفیت و کمیت اوقات تناول
غذا است اما معتاد بن بتناول اغذیه حاره یا باردهٔ یا باغذیه غلیظه بطیئه
الانهضام مثل نان قطر و آش کشک و کوشکاب و عراق و بزو شتر یا باغذیه
لطیفه مثل طعام از برنج چمپا و عنبر بو یا کوشت جوجه مرغ و کبک و طهو و قرقاول
و بعضی از بقول و عقاران بوده باشند و مزم هر و لاهی نیز نوعی از مشا و لات
معتاد میباشند چنانچه مردم دارالمرز ببرنج و اهل عراق بنان کندم و جو
اهل هند ببرنج و ماش و اعراب بخرما و اهل صفاهان و مزنان بنان برنج و عرق
و کوشکاب و خوک و ماشند اینها معتاد میباشند و صحت هر صنفی از مذکورات
بمعتاد خود شان محفوظ میباشد و از انتقال بضدان متضرر و مریض گردند

ومعتادین باغذیه غلیظه و مزم اکول را در حال مرض منع از غذا و تلطیف
تدبیر نشاید نمود و همچنین است حکم در اعتیاد مردم بتناول توتون از غذیه چنده
بار در به پس در حال صحت و مرض از معتاد خصوصاً که طبع بان زیاده مایل باشد
منع نشاید نمود و لیکن سزاوار انست که اگر کسی معتاد باغذیه غلیظه مدیده مثل
آش درهم جوش که در اصفهان در فصل بادنجان با کشک پخته میشود و نابلد
بسرعت هضم ان و ملائمت ان مغرور نگردد بلکه از ان بتدریج انتقال نماید
والا بطول مدت اخلاط رديه در بدن مجتمع گردیده امراض صعبه از ان پدید
اید و اما معتادین بکیفیت اغذیه پس بعضی که معتاد بتقلیل غذا باشند چون
اکثار کنند ثقل و کسل و کرب براشان عارض گردد و کسیکه معتاد بتکثیر
غذا باشد چون تقلیل کند ضعف قوت و ذبول عارض گردد و اما اوقات تناول
غذا پس بعضی معتاد بلغتک اول نهار یا نصف نهار یا اخر نهار باشند و از تفکر
و تاخیر ان متضرر گردند یا انکه معتاد باشند در روز و مرتبه لغذا نمایند
یا سه مرتبه پس اگر یکمرتبه که کمتر از معتاد بود افتصاد نمایند هرآینه صبر نتوانند
نمود و اگر صبر کنند شرجاء و ضعف قوت و کسل عارض گردد و همچنین اگر
کسیکه یکمرتبه غذا معتاد باشد و بدو مرتبه جسان نماید از انچه که در
اکثار و تقدیم غذا نموده عارض میگردد بر او نیز عارض گردد و بهترین مطرق
اعتیاد مراعات اکل طبا آنست که در دو روز سه مرتبه غذا بخورد چنانچه
در یکروز و مرتبه یکی اول روز و یکی اخر روز و در روز دیگر یکمرتبه
در انتصاف نهار افتصاد نمایند و اگر کسر بنا بر اشغال ضروری و موانع

مبتدی باشد باین اقسام اغذیه نماید عادت کند که شبانه روزی یکدفعه غذا بهم
بخورد لکن عادت بعشی بهتر از تعدی باشد بشرط آنکه صبحانه آن بعد از غذا براحت و سکون
و نوم که هضم از معینات اهضم غذاست مکرانکه در بعشی باید مضرت باشد که آن اضرار
بچشم ضعیف مریض است بنابر ارتفاع ابخره غذائیه معده بدماغ و چشم لهذا در معنا
بعشی راضی آنست که قبل از غروب آفتاب غذا تناول کنند تا بوقت خواب بالجمله
از معده مخدر باشد **فائدهٔ سیم** بهمه معناد بن نشرب و شراب
چنانکه بعضی بشراب شدید البرد معتاد باشند پس از آب قلیل البرد متضرر
گردند و اگر ایشانرا همی عادت و مجرد عارض گردد اصلا از خوردن آب سرد
شدید منع نباید نمود و مشاهده شده که بآن منتفع گردند اگرچه در معده و کبد ایشان
ضعفی نیز عارض بوده باشد و کسیکه عادت باب غیر سرد یا فاتر کرده باشد
پس از آب سرد و یخ متضرر گردد و مضعف معده و کبد او باشد و در حمی محرقه
شراب سرد و یخ جایز نباشد هرچند که معده و کبد او در غایت قوت بود
و همچنین بعضی که معتاد باب باران و بعضی معتاد باب قنات یا آب شور و
مانند اینها معتاد باشند چون بغیران مبدل کنند متضرر گردند و تولد امراض
کند که بدن انتقال بمعتاد زائل نکرده و اما معتاد بن نشرب خمر که باحتیاج
خود در تخریب بدن و تغیر مزاج و مرض بدن و دخول بر عذاب الیم سعی نموده باشند
باکثاران یا بتقلیل بعد از طعام یا وسط او بوده باشند پس بغیران عادت نفسه
موجب ضرر عظیم گردند مکرانکه بتدریج و همچنین است سایر ادویه مکیفه
مغیره چنانچه بعضی معتاد بتریاک و تراکیب افیونی میباشند و بعضی بقنب و

تراکیب فتنی و بعضی بجوز بوا و بعضی بزرنیخ و بعضی ببلاذر و بعضی بهرپاش
و مانند اینها از ادویه مسکره و سمیه معتاد میباشند و از تغیران عادت
دفعة اعراض مماثله بر ایشان عارض میگردد و بدون عاده بچیزی دیگر
زائل نمیشود **فائدهٔ چهارم** در نوم و یقظه است چنانچه بعضی عادت
بخواب کثیر داشته باشند پس طاقت بیداری ندارند و اگر بر خلاف عادت
روی نماید کوفتی بدن و یبوستی اعضا و صفرالون و عور چشم و ضعف هضم
پدید آید و کسیکه معتاد بفرط بیداری بوده باشد از کثرت خواب بسر خاء
در قوت و کدورت در ذهن و رطوبت در اعضا و ضعف در حواس و در
حرارت ظاهر گردد و از هر دو بدتر عادت بخواب روز و بیداری در شب است
فائدهٔ پنجم در معتادین حمام و جماع و استفراغ است چنانچه بعضی را
عادت چنان باشد که هر روز بحمام روند پس اگر از ان چند روز ایشانرا
نمایند متضرر گردند و باشخاص را اگر حمی عارض گردد از حمام منع نشاید نمود
اگرچه اثر نضج در مادهٔ ظاهر نگردیده باشد اما معتادین بجماع اگر در
اضرار ان موجب ضعف حرارت عزیزی و مضر معده و کبد و اعضا صدر و
احداث کسل و بلادت گردد خاصه در امزجه بارده یابسه لهذا ترک این
عادت در تبه باین مزاج بتدریج واجبست و همچنین عادت بتراک جماع
در مدت طویل جایز نبود خاصه در امزجه حاره رطبه که موجب امراض
دماغی و قلبی گردند و حیات بدیدا پس سزاوار انست که حافظ صحت
چنان عادت نکند که هر چهل روز یکدفعه باین امر شنیع اقدام نماید تا موجب

نشاط کرد و اما معتادین باستفراغ خون بفصد و حجامت در هر اینک
مدت پس اگر از آن تاخیر نماید ثقل بدن و کسل و حمی و امراض موی بر ایشان
عارض گردد و همچنین باشد حال جمیکه عادت بفصد داشته باشند در سالی
یکرتبه چون از آن وقت تاخیر نمایند و بعضی دیگر باشند که هرگز فصد نکرده
باشند پس اگر مضطر بفصد گردند ناممکن باشد ببرد بگر که قائم مقام
فصد باشد مثل نصفه و نیم یا صوم و نوم معمول دارند زیرا که از فصد الیته
ضعف قوی و غشی شدید بر ایشان عارض گردد و اخراج خون کثیر در دفعه
واحده مذموم باشد زیرا که بالاخره موی بفساد مزاج و ضعف کبد و استرخاء
و ضعف قلب و معده و فالج و سکته و غیر ذلک از امراض دارده گردد و اگر تا
چار گردد پس بتعاقب قلیلا قلیلا اخراج خون نمایند و همچنین است امر در علاج
باد و تبه مسهله مثلا بعضی باشند که در هر اینک زمانی بشربه مسهل معین
یا غیر معین بوده باشد که از تاخیر از آن مدت معین و ان تبدیل اندکی و امعین
منضر و مریض گردند پس اگر ایشان را مرض عارض گردد و محتاج بمسهل بود
اگر اسهال بدوای معین ممکن و مناسب بود انفع باشد خلاصه کلام اعتماد
بکثرت تناول مسهل مضر باشد چنانچه گفته اند فعل دوای مسهل در بدن
مشابه صابونست در ثیاب اگرچه پاک میکند ولیکن زود کهنه میسازد
و واجبست که امور غیر معتاده غیر مستحسنه ببدیهی قبل از ظهور فسادان
انتقال نماید و بر طبیب واجبست که در تحقیق عادات غایت بذل وجهد را
مبذول دارد که در تحقیق مزاج و مرض مبتلا هم در حسن معالجه و سرعت

ظهور

ظهور اثر مداوای صایبه نافع باشد **فائدهٔ ششم** در معرفت بعضی از
عوارضات است که تحقیق آن واجبست بر طبیب مثلا در حمی باد رصد اگر سرفه
لازم آن شده باشد از استعمال اشربهٔ اب شدید البرودة و هلیلجات و اب
کاسنی و گل سرخ و مانند اینها که مخشن سینه است ممانع است و اگر طبیعت لین
داشته باشد دادن مسهل الخیاط واجب بود و اگر معده بغی مایل باشد
ادویه کرهیه بشعه ممنوع است و اگر با صداع نزله هم باشد نزاکادهان و ضماد
لازم بود و اگر بخوابی باشد از ادویه مزکره در الخالج احتراز اولی است و از
جمله انچه تحقیق آن واجبست آنستکه مریض در مدت عمر مرض آتشک که
گوفتد یو کل کوبند کشیده باشد یا نه اگر کشیده باشد از جهت عنایت آن واجب
ابد یکی آنکه هرچند علامات دیه در امراض ایشان ظاهر گردد خوف
نباید کرد که اکثر بسهولت مندفع میگردد و دیگر آنکه هرچند علامت
غلبه حرارت بر اوظاهر باشد در اکثر امراض جان است بزیادی قوی ضرر میکند
خاصه کسانیرا که بجهت سیماب یا بجهت دواشکنه معالجه کرده باشند و همیشه طبیب
از این معنی غافل نباید بود و در تدبیرات و حوصات ایشان همیشه جانب اعتدال
منظور باید داشت و دیگر آنکه اکثر امراض ایشان مزمن میگردد بدون
چوب چینی که تر یاقی اینمرض است بهر نحو که بوده باشد زایل نمیگردد
یا اینکه دو مرتبه جهت سیماب بدهند و ان مزید این مرض مزمن بچوب چینی
و باید دانستکه اکثر امراض دیه مزمنه مخالفة الاعراض که در عموم ناس
پیدا باید و مشخص نگردد چون بنیک تامل کنند سبب ان ریح آتشک باد

بواسیر زیاد پیدا شود و در زمان احتباس حیض خواهد بود و حکمای یونان فرمایند
اگر جهان اعراض دیده و نهوشی پدید آید بی سبب خلط بکه موجب ان نواند بود دلیل
فساد خون و حب الفرع باشد **فائدهٔ هفتم** در بیان معتاد بن بمرض معین
چنانچه بعضی مردم معتاد بمرضی معین میباشند که هرچند مدتی مبتلا بان مرض
میکردند و چون مرضی محقق شده عرض ان اشتباه نمیشود مثلا شخصی که اکثر
اوقات بقولنج مبتلا میکردد هرگاه او را دردی در شکم و پهلو یا حساسیت طبیعت
عارض گردد و اینها عرض در سلک کلیه نزه میباشد پس هرگاه عادت مرض
بقولنج اشتباه منفع میکردد و دیگر انکه بعضی مردم را عادت چنان است که بادی
بنی هدان یا میکوبند بجهت ان حمل بر صعوبت مرض یا سرسام نباید کرد و دیگر انکه
بعضی را بادی مرض نهایت هزال و ضعف و تغیر در شرایشان پیدا میشود حمل
بر صعوبت مرض ایشان نباید نمود و بر این قیاس سنت عکس **المطلب الثالث**
فی طبیعة المرض بدانکه طبیب باید بداند که طبیعت مرض چیز است حادث
با مرض چنانچه اگر مرض در نهایت حدت است یعنی انتهای ان از چهار تا پنج روز
تجاوز نمیکند پس سزاوار آنست که غذا بدهند در تلطیف غذا بکوشند
مثل انکه اکفا با آب کرم بنان کنند باید و فنجان چائی اکفا باید نمود و اگر
حدت مرض کمتر از ان حدت مذکور است بلکه انقضای ان از هفت روز تا چهارده
تجاوز نمیکند پس سزاوار آنست که غذا بدهند رقیق مثل شربت بنفشه بکند فعه تا
بدو فعه یا بکند فعه شوربا از بیخ رماش و کدو و اسفناج کرده باشند
مناسب است و مدار علی هذا هرچند مرض حادتر و مدتش کمتر احتیاج بتلطیف

غذا بیشتر

غذا بیشتر است و اگرچنانچه مرض از امراض مزمنه منطاوله مثل حمی غب
غیر خالص و الشطر الغب و ربعهای یا نعی و ربع و مانند ان مناسب ان دانند غذا
تا طاقت غذا طویل مرض داشته باشند و در محل انتهاء مجاهده طبیعت ضعیف نکردد
بلکه در امراض مزمنه در وقت انتهاء لطیف غذا بهتر است که تا طبیعت را شیئی
بحز دفع مرض نبوده باشد پس حفظ قوت در امراض بحسب قصر و طول مبتلا بحفظ
قوت است در اسفار بحسب قرب و بعد اما بحنانکه قلیلی از توشه مسافر را بمقصد
قریب میرساند و بمقصد بعید نارسیده باتمام میرسد همکذا قلیلی از قوت
در امراض حاده مریض را بانتها میرساند و در امراض مزمنه بانتها نارسیده
ساقط میکردد پس در سفر بعید و مرض طویل احتیاج بتوشه و قوت بیشتر است
اما معرفت علامات امراض حاده و مزمنه و دلایل طول و قصر مرض را بتفصیل
در کتابهای طویل بعربی بیان نموده اند و در اینرساله نیز بعضی را بفارسی
بیان میکنیم تا از زحمت کل واحد از زمان و انوار مسائل ضروری که محتاج الیه
طبیب است خالی نباشد و ان از چند وجه مسلوم میکردد **اول** از نوع مرض
مثل انکه شیخ بالین و صرع و سکته و خناق را در نهایت حدت نوشته اند پس اکه
امراض مذکوره زودتر از جمیع امراض منقضی میشود و خطرهم دارد و منتهای ان
از چهار یا پنج روز تجاوز نمیکند و غب خالصه و محرقه را در مدت کمتر از ان امراض
کرفته اند و ربع و قالج را از مزمنات شمرده **دوم** بسبب از حرکت مرض مثلا انچه
قصر را نوائب است دلالت بر قرب منتهی میکند چون غب خالصه که مدتش نوبه ان
بنا بر قول اکثر اطبا اقل از چهار ساعت و اکثر ان دوازده ساعت و انچه طول را نوبه

الثواب باشد دلالت بر بعد منتهی میکند چون غب غیر خالصه واکر ماده مرطوب
واست حاد واکر بارد و غلیظ است مزمن سیم از سخنی پس اکر بدن بسرعت منحرف
ومهزول کردد حاد بود واکر مجال خود باقی ماند بطوء منحرف کردد و مزمن بود
چهارم ظهور اعراض هایله بجرانیه وعدم انتفاع و تضرر مریض و بقای اختلال
بر حالت خود منذر بطول مرض بود والعکس بالعکس پنجم کثرت اختلاج در مرض
خصوصا چون از اول مرض پیدا کند منذر بطول مرض بود و همچنین است کثرت عرق
در نوم و تبان منقطع نکردد و بدون سبق ظاهر و بدون کثرت تناول ماکول
مرطب دلالت بر کثرت رطوبات بلغمیه میکند و منذر بطول مرض باشد **المقالة**
الثانية کی در معرفت امراض المتشابهه بدانکه در معرفت امتیاز فیما بین امراض
متشابهه بغایت ضرور است براکه اکثر خطائی در معالجات واقع میشود از عدم
تفرقه فیما بین متشابهین امراض متشابهه بسیار است و بنحصر کثیر الاحتمال
نیاید النماس احتیاط خلاصه از امراض متشابهه و تفرقه فیما بین انها بطریق سوال
وجواب بیان نمودیم واکر انشاء الله الرحمن چندی از عمر باقی نماند جمیع متشابهات
و تفرقه فیما بین انها را بوجه مستقصی در شرح بر معالجات سپیدا بالای بعمل خواهد
آمد و علاج هریک از امراض متشابهه را نیز بنحو اخف انتخاب نموده ذکر نمائیم
نظر بوصایای حکمای سلف چنانچه مفرداتها بقدر امکان بوده باشد از اخف معالجات
شروع با قوی نباید نمود از اده بچه بسیاط امر بیود اولی باید دانست مثلا
تا مطلب از یکدرم حاصل کردد اخبار دود و انبار نباید نمود و بر همین قیاس مفرد
و قلیل الاجزاء بر مرکب و کثیر الاجزاء تفضیل باید داد واکر از اینجا مطلب حاصل نکردد
احتیاج باستخراج علاج از کتاب دیکر غیر این مختصر شود دیدن بمعالجه هر کتابی عمل نباید

کرد

کرد بلکه بکتب معتبره معتمد علیها رجوع باید نمود مثل قانون کلیات مجربات
مملو از جواهر نفیسه که در خزانه عقل کامل خود مخفی داشته با اینجا از غرور و دیر
کیر از خزاین متفقه همین انتخاب نموده مثل الصناعة من حیث المداواة تصنیفی چنان
کمتر نکرده و همچنین است اکثری از تصانیف طبیب فاضل محمد بن زکریا و از کتب
ادویه مفرده مثل تحفه حکیم محمد مؤمن تنکابنی که آن نهایت سعی و غایت اهتمام
در تحقیق کیفیت و بیان منفعت و مضرت ادویه نموده و از شرح اسباب و معالجات
ابلاغی و دستور جلالی و از کتب فارسی بدخیره از خوارزم شاهی و خلاصه النجات
بوثوق تمام عمل منوان نمود و از رساله انسها الیه که این کمینه در بیان کتب
مبسوطه و وجیزه استخراج نموده بطریق دستور العمل زمان خود بسی نافع است
و اینمقاله مشتمل بر دوازده مطلب است **المطلب الاول** فی فروق الامراض
التی تشتبه و فوعها بالدماغ **سوال** فرق ما بین صداع کائن لذکاء حس دماغ
باصداع کائن بضعف الدماغ چیست **جواب** ان الکائن لذکاء الحس یتبعه صفاء الحواس
لطافتها و صدور الافعال عن مجری الطبیعی واما الکائن لضعفه فیتبعه کدورة
الحواس و وجود الابل بوجب الضعف و هو اما سوء المزاج اردء و من الحکماء من انکر
احساس الدماغ و یقدر بصحته یصح حمل الفرق علی ما له حس فی الدماغ و فیما
صح فی الدماغ و فیما صح کل الغشاء المجلل له **علاج** اما ان صداع که از فتور
حس دماغ باشد غذاهای غلیظ باید خورد تا غذای دماغ غلیظ شود و دردی
غلیظ تولید کند تا حس و باعتدال آید مثل اش کشک و حلیم و کله پاچه مانند
ان و عصرها بکشمش مویز خشخاش بسیار موافق بود و ماهی تازه با طعام

خوردن نیز مفید بود و اما آنکه بواسطه ضعف دماغ بود تقویت باید کرد از
مشموما و نطولات بعد از رفع شبب و اگر هم دو مثقال لخم کشنیز را با یکمثقال
نبات پاشند صفوف کرده ما اب سرد هر صبح ناشتا بخورند در تقویت بی عدیل
است سوال ما الفرق بین السهر الکائن عن الیبس و بین الحادث عن المواد الا عن
جواب انکه حادث میشود از یبس تابع او است نقصان رطوبت مغذیه بسوء مزاج
اعلی الحتمل و قلة رطوبت عینین و یبس باشد مفکر شده باشد مرضی که ایمرض
باعث یبس است مثل حبات صفراویه و امراض سوداویه با وجود فکر متعب
دماغ که باعث یبس و تخفیف رطوبت دماغ است باهم شدید که عارض شده باشد
مثل تعب شدید و اما سهری که حادث میشود از مواد الا عن پس اسند لا اکرد
میشود بران که باد در یکجای بدن است باد در دماغ است باد در جمیع بدن است باد در
عضوی از اعضا او است مثل صداع اما انکه از ماده که در دماغ است پس علامات
او وجود ثقل و صداع او سیلان مواد است از انف و همچنین عدم تغیر لون بدن
است از حال طبیعی و بسا باشد قیا و احلام که مؤکد باشد ان ماده را اما
اگر ان ماده در جمیع بدن باشد علامتش تغیر بول است بحسب لون و قوام و تغیر
لون بدن است بلون ان ماده موجوده و منادی شدن بحمام است و بسا باشد
تغیر در رایحه عرق و حکه در بدن بهم میرسد و اما اگر در معده باشد علامتش
غثیان و تغیر طعم دهن است الی طعم مواد یکه در معده است و بسا باشد فساد
در هضم هم باشد و کاهی سهر بواسطه اعتدال به صنجر الا عن هم میشود مثل
سپرز و فلفل و چیزهائیکه مشاکل اینها است مثل شراب حریف المزاج و کاهی

سهر بواسطه مسکن از غذا هم میشود علاجش ان غذا طیب دماغ بود باغذیه
و ادویه ایکه مذکور شد و نطولات و ادهان موضعیکه از پیش باشد مطلقا انچه عفران
و بزر بال اکثر اقسام سهر را نافع و منوم بود و چند بین از خلط غالبا اکثر
بعصاره غضروفیه بسیط مزاج و تقویت دماغ بود و اگر سبب سهر مادی باشد
سوال ما الفرق بین الانسان و الانسکان جواب هذان للرجلان
بفرمان بصحة النفس و شدته و ضعفه و عدمها زمسکوت و مطلان
قوی حساسه منحرکه در مسکوت شدن و جوهر در در مسکوت و ان لان منع تفذ
فی ابخار الشیوع و امثاله نبنه و احس بنست چنین شخص هر مسکوت هر قدر
نشود احساس ادنی نمیکند همچنین حرارت شخص مسکوت
اشبل احساس حرارت در مسکوت نمیشود و همچنین مسکوتها هم بشعور رفع
سبات او میشود و خوف هم میشود بخلاف مسکوتها کرهم رفع نشود بعلاج
قوی انتقال بمرض قابل خواهد شد علاج سبات تشخیص مزاج و اخراج
بلغم بود رباشد کچون مزمن کردد ارتعاش نیز حادث کردد بسا اولی هر دو
باشد تمام جند بند سر و تراشیدن سر و نکبدان بملح و کاور و سر و نطله بخل
و جند بند سر و نطول بطبخ حنا حاده و اردار بمدرات حاده باشد و اما
سباتی که تابع حمی و دوران باشد علاجش ان است اطراف و نطلیش و تشمیم
بخار سرکه و تقویت دماغ بدهن و دردخل و وضع اطلیه قابضه مثل آنرا
کل مرخ را کوفته با امرغوده با انار خبر کرده بر دماغ انداخته منتل نافع
بود و اگر اما از در معالجه سبات شود موکد بکند باصبع یا قابض یا انوکرفته

والله اعلم سؤال چه فرق میانه سکنه حادثه از مادّه و سکنه حادثه از ورم
جواب سکنه حادث از مادّه منشوذ فی است و انکه حادث از ورم منشوذ
ندرجی است و دیگر سکنه سدّ بدون حمّی است و ورمی لازم دارد حمّی را و
همچنین ورمی با فشاء تحلل انجلاف سدّ علاج سکنه اگر انکه زیاده بر دهن ظاهر نگردیده
باشد و خرخره مشده باشد ان نباشد بلغم باشد پس اگر وجع علیل در غایب حرّی
فربه نبود و خشک بوده باشد چنانچه دم در بعضی اعضا مختنق میکرد در فی الفور
قصد بفالیق و حجامت ساقین پس دلک شدید در اطراف و شد عضدین و فخذین
تا فذین و صب دهن الورد مع الخل بر راس و سر که باید ما البد پس احقان بجفنه
معتدله باید کرد و اگر ان علامات مذکوره نباشد بلکه در حین تنفس انداک خرخره
از صفیر شنیده شود احقان بجفنه حاده باید کرد و اگر بسرعت برگردد باید مکرر کرد تا انکه رطوبات بتدریج دفع شود و کندش و خرنوب کم کم نفوخ باید کرد و طابیه
یا آجر آبنده بده در الش نقبده باید کرد و بر بالای کلاه مند بر سر مسکوت باید کرد
یا اینکه طابه را نزدیک سر ایشان چنانچه باید داشت که حرارت موی سر را بسوزاند
و اگر بهوش باشند سر ایشان را بتراشند باموی سر را بکنند و خردل و چند بیدستر
مسحوق کرده با سرکه بر سر طلا کنند صاحب توضیح الارواح گوید یحتج فی ابتدا نافع
بود با بنطریق پر مرغ ابر و عن زیتون یا زنبوق چرب کرده با یابارج مفقر الوذ
کرده بحاق انشان بزند و حرکت هندنا فی دافع شود و جالینوس در کتاب تجربه
دفن المیت از محن مسکوت قبل از بیست و چهار ساعت که دور فلک الافلاک است
یا هفتاد و دو ساعت که بعد از ان بوم و ابو و بحران اول امراض حاده است منع

نمام

نمام نموده است و حقیر خادم الحکماء در اصفهان در سنه ۱۲۳۲ هزار و دویست سی و دو
جوانی در اب شنو میکرد در سر پاخاجو بنده با بعضی از اصدقا نشسته تماشا
میکردیم سکنه کرد و از اب قضای او را بیرون اوردند و استعلاج از این
حقیر خواستند اجرا بطریق مذکور نفعیده و بر سر او کذاشتند تا بحدیکه موی
او سوخت نفس او ظاهر شد بعد بجفنه صحت یافت سؤال مرقوم میانه سبا
وجود چه چیز است و هر دو هم از امراض دماغ میباشند و بجهت محل مشترک و
علیل هم در هر دو مرض ساکن و ساکت جواب ان العین فی مرض الجمود
یکون مفتوحة و فی المسبوت مغموضة و الجامد ینبغی عن الهیئة التی کان علیها قبل
الجمود و لیس المسبوت کذلک و ایضا مفاصل المسبوت اسلس من مفاصل الجامد علاوة
ان نضج مادّه سوداوی بلغمی حصی و استفراغ ان بود در بجفنها حاده و جوب منفیه
دماغ و تضمید التخدیر و تبخیر و مانند ان سؤال چیست فرق میانه سرسام
که در نفس دماغ باشد و سرسامی که در اغشیه مجلله مر دماغ باشد و این دو
مشترک میباشند در اصل مرض و در اختلاط عقل و در حمّی جواب ان الورم
اذا کان فی نفس الدماغ یکون الوجع و اختلاط العقل و نکد الحواس من اول
حدوثه و کذلک ما فی احوال النفسیة فی النبض یکون موجبا و الحمّی یکون البتة و بعض
الاطبّا من انکر ورم الدماغ نفسه لکن المباشرة فی العمل یحققه و اذا کان الورم
فی الاغشیة فیکون الوجع فی ابتدائه شدیدا ناخسا و یکون مایلا الی ناحیة الجبهة
و الصدغ و یکون النبض صلبا و ربما کان منشاریا و الحمّی تکون احدّ و یناخر
فی هذا النوع اختلاط العقل عن الوجع و ربما کان اکثر علاج در سرسام موی

وصفراوی تلبین بخفته وطلیه وبنیزید وتطیب وخوفاعده کلیه انکه در صفراوی
بشکین وبنیزید باید کوشید از شراب خشاف البرجند باید کرد باید در جمیع
حمیات الصفراویه چنین است همچنین از جمیع اشربه باردهٔ واخراج خون کمتر
باید کرد و در دهم فصد نخست باید نمود و بر صبر باندک باندک افتد
نباید بود و زیاده واخراج خون زیاده باید مدام نمود و بعد از فصد واخراج خون
تلبین طبیعت بخفته لبند بدرود و زیخم و هشتم و بجهار نفع سکر طلاو فطور امرطبیه
مخدوه منوصود و شبت شیرخشت و نقرعود اس بروغن بنفشه و بنلوفر بجهت
دفع سباو هذیان شدید بدلک الحراف باد کش لازم است در مرحال الفا اخشا
و بجراعذا ضرور و بنا بر عدم شعور و نصعد ماده و انجره در سرسام باد کش
الحراف و پشت نافع و موافق باشد مکرر و فتیکه سعال شدید باشد و تلبین طبیعت
استعمال مدمع حفظ قوت الادر روز بحران و بنبیه بشراب و اخراج مجتمعه
بوادر و مثانه و عدم احساس بخاصه طلاو ضماد مثانه بروغن بنفشه بادام
وطبخ اسفناج و بنفشه با ماست کاو و شوره مع ماست و اسپرزه با شیر و بجهت رفع
شدت سوداسان و فشکی ثفر مسح بحرمکان مفوسه بلعاب اسپرزه و بهدانه
نافع و مفید باشد و اکثری از معالجه سرسام و اخر مذاوای بحرزه و مطفره
مذکور و کشنیز و مجدبن ذکر نامبرده باید کرد مرکاه وجع راس و صداع احتمال
حاده لاحق شود دایمی بود بحدوث سرسام مبتلی باشد و مرکاه در چشم و صورت
حمرت شدیده بوده باشد تو بر پنج پیشانی و پشت کوشها انداختن
و نرعیف تخلیش منجر بن نمودن بسی نافع بوده و تسکین حرارت و اطفاء آن

نماید بصفت ان عنب الثعلب بفتح بنلوفر کل خطمی خبازی کاکنج کل سرخ ریشه
خطمی مکدو مثقال عناب سپستان مکد بیست دانه جو مقشر کاشنه بزرک
سفید مکد هفت مثقال ان برانچه شد بپالهٔ فلوس شکر سرخ کرده تلبین علف
مکدو از ده مثقال دو غن بادام سه مثقال در چهار دفعه حقان نمایند
و در بعضی از امزجه بلاد بکثالد بوند چنین سرد اورد کرده چیزی نفزاید و
طبرزد طلاها در چنین امراض ایشان صفتان صندل سرخ اب کشنیز سبز با کاهو
ابخیار اب کل بنفشه نارنج اب کل بنلوفر مجموعه یا هر کدام یافت شود بر پیشانی
و کف دست و پا بمالند و نافع ترین ضمادها این است صفتان اسپرزه تراشه کدو
باخیار کل بنلوفر کل بنفشه با شیر و خبز بر سر ضماد نمایند اما در تغذیه اصحاب سرسام
و لیعنی که غذای ایشان در غایه لطافت باشد و اولی فشکدر اوایل بما
الشعیر با شیر خشت و شربت بنفشه قصاکذا کر معده ضعیف نباشد و اکر خیلی
ضعیف بود پس مزوره از اسفناج و کدو و چغندر و ماش و عدس تلبیه یا ده
تناول کنند و در اسبوع دو سه بفواکه بارده قابضه خاصه مثل انار و تفاح
و غیرها اغتذا نمایند و اکر طبیعت محبوس باشد شوربای از اجاص و سمرهند
و الوچه اولی بود و در انحطاط امراض جوجهٔ طبار طبازه کوچک کرباکشنیز
سبز و چغندر و اب نارنج و اب لیمو بخته باشند اغتذا نمایند اکر سعال مقترن
نبوده باشد و نشاید که در اغذیه بهر واشربه ایشان از مغلظات و حابات
مواد در دماغ مثل خشخاش چیزی بوده باشد اکرچه مجدبن ذکر با قرص
که اینون بهر تنویم و بخبندم در سرسام شدید بسی نافع باشد خاصه اکر

معتنا باشد ترك عادت نشايد **سؤال** فرق ميانه سدد شديد با صرع
چه چيز است و حال اينكه هردو در سقوط الى الارض شريك اند تمام در مادة
شريك كه مادة بلغمية باشد **جواب** ان المصروع اذا سقط اضطرب و يخرج بخلاف
المسدود و الصرع يكون فجاة و لا كذلك السدد في الاكثر و ايضا الدوار يتقدم
السدد و لا يتقدم الصرع علاج هردو تنقية بدن و دماغ و معدة است از خلط
فاعل و منع بخار از صعود و تقوية دماغ و اكثري از حذاق متفق اند بر انكه مرباي
تمام بنه جميع اصناف سدد و الصرع را نافع باشد بغير از صنف مي از صرع و صفراوي
و بعضي از صنف مي نقل نموده اند كه اگر صاحب صرع پانزده شربت از عاقرقرحا
بنوشد چنانچه ما بين هر دو شربت چند روز فاصله باشد زايل گردد دجالينوس
و جالينوس گويد كه اگر مصروع را بفصد احتياج افتد فصد جبل اولي و اوفق
بود و بقراط مي فرمايد كثرت اب بيني در صبيان او فروج راس ايشان منفي
دماغ و امان از صرع باشد و گفته اند صرع اطفال رضيعه را بغير از اصلا
شير مرضعه علاج ديگر ضرور نبود كه بعد از انفطام زايل گردد و جالينوس
گويد كه در تدبير صبي مصروع حفظ از جوارنده و بروده شديد و ياد
امور هايله و برق و رعد و مشاهده دوران و غضب و غم و سهر و
مانندان بايد كرد و اكثر اوقات اسقاي سكنجبين خصوصا عنصلي كافي باشد
سؤال چيست فرق ميانه مانيا و سرسام و حال انكه در تشويش ذهن و
هذيان هردو اينها مشترك مي باشند **جواب** ان السبب في المانيا يكون
من الصفراء المحترقة و الفرانيطس يكون عن الدم العفن و الصفراء العفنة

وان مانيا لا يورم معه و لا حمى بخلاف الفرانيطس و تمام فساد نظام الكلام
في المانيا في تاليف الكلام بخلاف الفرانيطس فيكون فساد في تاليف الحروف
علاج ان تنقية بدن از سودا ي صفراوي و تبريد و ترطيب قوي و تقوية قلب
دماغ باشد و بهترين تنقية مانيا بما الجبن است با شربت بنفشه و حب لا جورد
و بعد از فواق از سقاء الماء الجبن و قبل از غذا دخول حمام و تطبيل راس بشير
الاغ و يطيخ بنفيج و بابونه و بنلوفر و جوسفشر و پوست خشخاش و ذرور عنج
بمرهم جسد و راس بزو روغن بنفشه بادام و تسعيط بروغن تخم كدو نافع و مفيد بود
سؤال چه فرق است ميان مانيا و كزاز و حال انكه هردو اينها در حركت تشنجية
عضوي و بطلان حركت ارادية عضوي مثل هم مي باشند **جواب** ان مكان المادة
في الكزاز شطا با العضل اللينة منفك عن الحركة بجموها بخلاف المادة فان مكان
المادة في المانيا نفس العصب و الرباط يحدث بهما العضل و ايضا ان المانيا يتبعه انحباس
العضل من الجهتين القدامية و الخلفية و در كزاز معه طول البدن او العضو و لا كذلك
الكزاز فانه اذا زاد فعسى الزيادة انما تكون في عرض العضل و لا يلزم حدة ثم للجهتين
و بعض من الحكماء من فرق بينهما بالمكان فجعل المانيا مختصا بحدة ثم للجهة القدامية
و الخلفية من البدن لا بعضو من عضو و جعل الكزاز مختصا بعضل العنق و المنتج
بفار و المانيا و بحدة ثم من جهة واحدة و حدث الكزاز من الشطا با العضل علاج
هر سه تنقية بدن بود بر فق بعد از ان بمرهم بادامها حاره محلله و در نوع با ابهر
كه اكثر پس استفراغات و تخليلا قويه و حمامات حاده محرفه عارض مي گردد
مرطب بدن بود با نواع مرطبات از داخل و خارج **سؤال** چه فرق است ميانه

(ومدة المانيا من الجهتين القدامية والخلفية من البدن لا بعضو من عضو وجعل الكزاز مختصا بعضل العنق والمنتج بفار والمانيا وبحدة ثم من جهة واحدة وحدث الكزاز من الشطا با العضل)

القوه تشنجیه امثال آن و لقوه استرخائی و حال آنکه هر دو در دماغ شکل واحد
شقی وجه مشترک میباشند و ماده هر دو هم رطوبت بلغمیه میباشد جواب
آن المادة الاسترخائیة تستدعی فقد الروح من العصب فلذلک ما یمنع من القوة
فیه فیبطل حینئذ الحس من اصله و العلیل و لذلک یطول هذا النوع لتحلل القوة فالآلة
المحرکة عن ضبطه فتنقل و تبعلی بالجانب الصحیح فیجتذبه الیه و لان الجلد من اصله
العلیل مسترخیا و الجفن الاعلی منطبقا و نصف جلد علی ناظر الفم فی ذلک الجانب
ساقطة و لا کذلک اللقوة التشنجیة بل یکون الجلد من هذه المواضع ممتدا منجذبا
الی فوق حتی یبطل معها استرة الوجه و عضل الجبهة و ان المادة التشنجیة لا تفقد
مددا بحیث یمنع الروح من العصب فلا یبطل الحس بالکلیة و لا یمکن اصحاب هذا النوع
تمیض عینه التی فی الجانب الصحیح علاج آن بعد از چند روز اگر قوی باشد باید
بعد از هفت روز اگر قوی بود که قبل از آن شروع در علاج نتوان نمود
مرهم بعد الجراح نافع بود الا آنکه استعمال غرغره و نفوغات در لقوه بکبر اولی و انجع
نفع شدید دارد دانست که علیل بعد از تنقیه مداومت نکاب بر بخار سرکه
سنگ تنقیه در آن انداخته باشند نماید و همچنین است خان سندوس
و ابن صفر خادم که کمادر چون سلطانیه محمد حسن خان تنبخی باشی لقوه بهم رسانیدند
دوای مشروبی ممکن نشد و همین انکاب بخار مشروب سر و سیاه دانه و زعفران سیاه
دانه با ندک دماغی شفا یافت و غرغره که بلقوه مخصوص است نسکه نوشادر
با سکبینج مخلوط نموده غرغره کنند و جوز بوا و هلیله سیاه در دهن نگاه دارند
و دو دانه نارنج بلک نشسته و پارچه کوشک در پیش دو بیاو بر بندد و همچنین غرغره

از عاقرقرحا و سعد و فلفل و فسطالیون و خردل و مصطکی کوفته و بیخته با عسل
ممزوج نموده غرغره کنند لقوه را نافع بود و کوبند نظر کردن در آینه که از
هفت جوش ساخته باشند لقوه را نافع است اغذیه بعد علاج باید ده و ماغی از سمک
و مجففات باید خورد طبور وحشیه و عصافیر و امو و بقولات جوینده و بیرجه نما
و جزیف بود و از فواکه با بسه انجیر و مویز و پسته و کرد و نافع باشد و احتمال الجوع
و عطر و عسل و دوشاب مفید بود المطلب الثانی فی فروق الامراض
التی تشبه لقوتها فی العین سوال چیست فرق در میانه بثره و دبیله که
در چشم واقع میشود یعنی در طبقه قرنیه که در سواد عین موضعی سفید و منتفخ
مشابه نقطه بیضا مرئی شود و آنرا باصطلاح اطبا بثره و فرحه قرنیه گویند
جواب ان البثرة فرحة عمیقة نقیرة من الوسخ غیر واسعة و یکون الوجع معها
شدیدا بخلاف الدبیلة و هی فرحة عمیقة واسعة و مع ذلک تسخن کثیرا شدیدا
بر طوبة العین و الوجع مع الدبیلة قلیلا علاج ان اخراج دم بود بقدر امکان
بفصد بقال و حجامت پس تنقیه نماید و دماغ بجفنه و بطوخ هلیله و اناریج
فقرا و حب الصبر و خرزا زمولد الدم و اقتصاد در غذا بر بقول بارده مثل
خرفه و سرخ مرز کدر تنکابن اشکونی کوبند و اسفناج و کشنیز خشک را و اباید
نقطیر لبن جاریه و بیاض بیض و بعد نقطیر شیافی ابیض امونی و اگر وجع و ضربان
ساکن کردد امید بتحلیل مادة بدون جمع متوقع باید بود و الا خالی از صعوبت
نباشد و محتاج باتضاح بنقطیر العبة منضجة مثل لعاب حلبة و بزر الکتان و نقطیر لبن
کند کردد و بعد از ظهور دمعه محتاج بحلا و تنقیه و تنقیه و سبز بنقطیر شیافی

فروق امراض عین

آبار و تند بر بدن و ران ملتحمه ملتهب بوده باشد **سؤال** چیست مرزنجوش
رمدی که مادهٔ ان منحدر از عروق داخل مخ باشد **جواب** ان المنحدر الذی
یتبعه العطاس الموذی بدغدغة وحکة الجبهة والانف وعندما یسیل شیء من المادة البیه
یکون ما یسیل من انفهم دلیلا علی ذلک وعلی نوع المادة ولا یظهر الامتلاء فی عروق
الملتحم کثیرا ولا ینتفخون هؤلاء بالعصب والاضمدة القابضة واما المنحدر الخارجی فتتبعه
انتفاخ الوجه وعروقه وامتلاؤها وتمددها بینما یلی الصدغین والجبهة وتکون
عروق الملتحم فی هذا النوع ظاهرة الامتلاء وینتفخون هؤلاء بالعصب والاضمدة القابضة
واما المنحدر الخارجی فتتبعه انتفاخ الوجه وعروقه وامتلاؤها وتمددها بینما یلی
الصدغین والجبهة وتکون عروق الملتحم فی هذا النوع علی الجبهة علاجه ان اخراج مادة
فاعل بفصد واسهال واضمدة وفطورات وغرغرات بعد از زمان نزدیک وما ینبغی
ان یبادر کود ولیکن از استعمال شیاف وقطرها پر مغریات قبل از تنقیه بلدی عما
اخترناه یبادر کود وسفیدهٔ بیضه دقیق ولعاب بهدانه و بزر قطونا جایز است وطبیخ
حلبه در لسکین اکثر اوجاع چشم و مثل ان لبی ممدوح است و تضمید پنیه بزرکوم
با پنیه مطلق و تضمید برک بنک که شاذانه کویند مستحسن و بازردهٔ تخم مرغ و قطور
زعفران مداف بلبن الشاه و قطور بکشنیز سبز و تضمید بزردهٔ تخم خوشبده
با پنیه بزر و زعفران در لسکین اوجاع شدیده چشم بغایت نافع و مؤثر است و
میرزا رضی جراح ملقب بمعالج خاکفت اکثر اوقات در رمد قطور شیاف برای البوم
مداف بسفیدهٔ بیض بعض کافی باشد و برای زمادهٔ عظیمه زاد در روز سالکی نموده
اجزا هفت است صفت ان افاقیا نخاس محروم مرمکی حضض جندبیدستر کندر

مکد جزو زعفران ربع جزو علی الرسم بسفیدهٔ بیضه با آب شیاف سازند و دخول
تمام انواع رمد را بکند و نافع باشد زاغرود زاول ضرر دارد خاصه در
زمستان و هوای سرد بسیار نافع است و اکر رمد اطفال رضیعه را عارض کردد
باید که ناسه روز پیل نا هفته و زاز اکحال دور دارند شیاف احراز تمام
نمایند و دعایت این فاعل دو بالعین بنز واجب باشد و اکر القصاص چشم شتر
باشد باید که شیر مخنز بر پنبهٔ پاکیزه دوشیده بر پشت چشم اطفال بکذارند و
پنبهٔ کهنه زاد و دکردادن و بر پشت چشمها ابتن حمه لسکین وجع و ورم را جانب
بغایت مفید بود و بیول کرم شتر در هر صباح عظیم نافع بود و بعد از سه روز
مغز کرد و زیره را کوفته و با آب هندبا سرشته مثل مرهم سود
بر روی پنبه کشیده شیر ان دوشیده بر پشت چشمها ابتن بغایت سود مند بود
بخصوص اکر رمد بحمی بود و انچه از سرما حادث شود قوی از رمد کوران احتیاج
افتد مثل در رملکا با استعمال نمایند و اکر اطفال را بدود وجع و انکه
چیزی در چشم ایشان افتد از سبلا معه منادی باشد و باشد که سبب ان آب
رفتن بکوش ایشان باشد و سبلا از بکچشم دلیل واضح باشد پس باید فتیله
از پنبه در کوش جانب معه کذاشته و بران بخوابند تا اینکه منفذ کوش طفل
بدهن نکند و اکر حدقهٔ اطفال بخارج مایل کردیده باشد باید که حضض را
با شیر مرضعه سائیده با پنبه بر پشت چشم نهند و با آب طبیخ با بونه چشم را
بشویند و اکثر اوقات چشم را لبسته دارند و از اشیا انتفاخ مرضعه احتراز
فرمایند و اکر از کثرت کریه اجفان سطبر شود تا انکه بیاض بر حدقه افتد

علاج مفرد والتنکه مفرح جبا بوزن اکرم علیل شقیقه یابوزن ناجوزی دفطرنا بنداکر
اقوی از ان حاجت افتد بنان سفید باربع ان صمغ عربی سحق بلیغ نموده تکحیل نمایند
وحکماء فتوی کنند اکر کسی دعوی یاد رطوبت بیکی از خون کبوتر اهلی
بالخصوص در چشم کند مفرح در دچشم نپذیرد ومحفوظ از درد چشم باشد العلم
عندالله سؤال چه فرق است میان سبل حادثه بعروق ظاهره در ملتحمه و
حدر سبل حادثه بجلد اول عروق باطنه جواب ان است ان کان حدثه للعروق
الظاهرة فیکون اول حمرة من الاخر ویکون مع ذلک حکة الحمرة فی الجفن وفی الخدین
وضربان فی عروق الصدغین واما ما کان حدثه للعروق الباطنة فیکون العروق
بها حمراء شدیدة ویکون مع ذلک عطاس متواتر وکثرة دموع وضربان فی اصل
العین ودرنما کان معتمدا علاج ان حقنه وفصد واسهال وبعد هذا دخول
حمام والکحال حادة مثل اجر الابن واجر الحاد باشد وکوبند واسکه در ازالة
سبل بغایت نافع است بکیرند هلیله کابلی بزراد ازم کومذ وبیخته بعد از ان
فلدی وموم سفید در کره کدخدا با هلیله بدها ودن بسایند ولحظه بلحظه
فلدی اب غوزه بران چکانند وبسایند تا مثل مرهم شود وبا میل بدیده
کشند واکر کحال اجوبه پیدا شود بعد از تنقیه کامل وفصد برچیند وترا ببند
سبل بابها بانجا طبیا خوب سؤال چیست فرق در میان خیال کاین
ان معتمد است وخیال المنذر بماکه مفقده نزول اب است جواب ان الخیال
الکاین عن المعدة وصفا العین وتمامها الحواس علی ضیائها وسلامتها من الکدورة
ودرنما نشاوف العینان وامانزخیال المنذر بالماء فلا یکون کذلک بل بینهم

علی حالة واحدة عند جوزة الاسمار وتکدر فی العین ولا یلزم وجوده فی العینین
جمیعا ودرنما کان معتمدا سؤال چه فرق است میان خیال عارض لدکا
حس العین ودرنما المنذر بالماء جواب ان سلامة الدماغ وصفا العین
وبقاء الحواس علی ضیائها وسلامتها وسلامة افعالها وعدم استمرار الخیال
یدل علی ذکاء الحس واما فی المنذر بالماء فاستمرار الخیال یحکی کدورة العین کما
مر وبهذین الجوابین یعلم الفرق بین الخیال العارض لدکا الحس وبین العارض
لشرکة المعدة ففهم سؤال چیست فرق در میان صاحبا البکه عارض مشبوه بجهت تغیر
لون اجزاء رطوبة بیضیة باجهة غلظ وبیض بیضیة باخیال المنذر بماجواب ایضا
الفرق بینهما فهو ان خیال الماء علی الاکثر واحد غیر معتد وبعض اعراض الماء
الخاصة فقد ذکرناها بخلاف خیال هذه الرطوبة فان تغیر الوان الاجزاء
هذه الرطوبة یلزمها احد الوان الخیال المرئی ویتبع الغلظ للاختلاف فی عظم
الخیال وصغره حسب عظم اجزاء الغلیظ وصغرها مع اتحاد لونه ورویته بالنجاة
واحدة ویفرق بین هذا الخیال وبین الخیال الکاین عن المعدة باختلاف ذلک
مع جوزة الصغر والاسمار واصلاح حال المعدة سؤال چیست فرق در
میانه بیرکه عارض جلیدیه مشبوه وقتا نزول ماء ونظر حس شبیه هم
میباشند ودرعدا بصا بنزهمل هم جواب ان الجلیدیه اذا بیضت کانت
اشد بیاضا من الماء الا انها غیر مشفة وغیر متحرکة عند الغمز ولا متحرکة بعد
بخلاف نزول الماء فانه غیر خالص البیاض وله مع ذلک الشفاف ماء ودرنما تحرک
ونفرق عند الغمز وبتبعه حجوظ فی الحدقة سؤال فرق در میانه چشم نقطه

عینی که بواسطهٔ رطوبت باشد یا ضعفی که بواسطهٔ نقصان بیضه باشد چه فرق است جواب
ان الاول یکون البصر معه سلیما و شکل العین فیه مشوها بخلاف الثانی فیکون
البصر معه ضعیفا و العین ممزوجا و مجففا سؤال فرق میانه اتساع ثقب عینی
تابع کثرت رطوبت بیضیه باشد یا اتساع که تابع جفاف و یبس عینی باشد چیست
جواب ان الاول یقع مجوط العین و کثرة رطوبتها و ضعف البصر عند کثرة
الضوء و بقائه عند سواد اللیل و عدم سواد العین و اما الثانی فیقع عدم الحدقة
و نقصان البصر و قلة السیلان من الرطوبة من العین خصوصا اذا کان سبب جفاف العین
جفاف البیضة التی احد منافعها تلیین العین علاج اتساع رطوبی استفراغ بجفته
و اما رجاف و فصد بقال و حجامت ساجن و الحال بالحال محلله و ملطفه و پرهیز
از مضرات عین باشد و دوا رطوبی توطیب و تقویه و فرو بردن چشم مفتوحه
در آب صاف بارد عذب بوده باشد المطلب الثالث فی عروض الاعراض
التی تشبه و قوعها فی الاذن سؤال چیزی فاسد در مبادی اذن که بواسطه
دگاحس سمع میانه دوی که بواسطه ریح یا ضعف حاسه سمع باشد جواب
ان دوی العارض للذکاء الحس یکون السمع معه سلیما و یقع سلامة الدماغ
و سلامة جمیع الحواس و ما یعرض من الریح فقد یکون معه ثقل السمع و یحس معه تمدد
و یتقدمه سبب یدل علیه و علی الضعف و ینفع حصاة بالمحلله و ربما وجد معه الم
فی الاذن او فی الراس بسکن احیانا و هیج احیانا علاج دوی بفتح ذال و کسر او
و تشدید بادفع سبب فاعل و فطورات مواقفه مثل شبانه ما مذکور و روغن
بادام تلخ و غیره و انکبات مناسبه مثل کوشت مرغ با کوشت خوانمونش با ماهی

مرباند اجذاحدا با شرکا و پخته با مجموع را با شیر پخته بخار از چنان انکباب
نمایند که بخار داخل سوراخ گوش گردد بسی نافع باشد و اگر از ریاح غلیظه
بوده باشد و در خلال امتلاء معده تقاوی نکند یکرتبه سیلاب بجند سبب
باد و غن خوشا بند نقطیر نمایند نافع باشد سؤال چیست فی بنا طرق
بفتحتین کسر حادث بواسطه اقتراف رطوبت دماغ یا حادثه من جهة نفس عصب اذن
باشد جواب ان الطرش اذا کان بشرکة الدماغ یقع نقصانا فی الحواس
و تعطل بعضها و وجد شواهد امانة الدماغ بخلاف ما اذا کان الافة فی العصب نفسه
لم یکن شیئا من ذلک و کان الدماغ سلیما و ربما وجد فی الاذن شواهد امانة السمع
کثرة المزاج و الوجع و نحو ذلک علاج بیان آنچه مولد بود از حدت بشر خارج است
و آنچه عارضی بود باز اله سبب خارج خلط فاعل و تقویت دماغ و قطورات
موافقه باشد اما وجع اذن صبیان و اطفال رضیعه را که حادث شود بیاید
دانست علامات ان مختصر بر از و الوی سر و کردن و سوراخ گوش و کریه و اضطراب
و زاحف باشن از گذاشتن دست در اذن و بر انجانب خوابیدن علاج ان چنان
که ظاهر صماخ و دور گوش را خمیر درد کنده با نمک سنک ضماد کنند و
زان تا مدتی خشک شده و در پنبه رقیق گذاشته بلد گوش نهند و دو شبانه
شبر گوش مفید بود و چون نیم خشک باد بان را بمقدار شبری بکسر اول و ضم
و سر یکرا بصماخ نهند چنانچه بخار ان داخل گوش شده و آب آن بگوش
نرود نافع بود و اگر قوی از بنها حاجت افتد قبله بعسل و روغن بادام
تلخ آلوده در گوش نهند بارد و غن گل سرخ بارد و غن کرچک با کره گاو با بنفشه

تخم خرزهره نمود دهم کرم پیچکا نند و بیرون کوش را نیز طلا نمایند دزدو
خارش را ساکن نماید و صبر دزد را با اب کشنیز سبز بر کوش و حوالی صماخ
مالیدن نبی نافع باشد و بیخهٔ نفخ و تنجیر و دم کوش ایشان نفطراب پیدا و رو
کوچک و لعاب حلبه نبی نافع باشد و شش را کرم کرم بستن مفید بود **المطلب**
الرابع فی فروق الامراض التی تشبه و فوقها فی الانف **سؤال** فرق ما بین
عدم حس شم که بواسطهٔ افتی که بحلزین شدن استخوان سه پاسه در عظم مصفاک
باشد چیست **جواب** لان فی الاول یکون مع سلامة النفس من المنخرین و فی
الثانی نعطل الاشام **سؤال** فرق ما بین بواسیر و سرطان واجب ذکر کند علاج
بواسیر باد و نبه حاده یا بحد بدبود و صرد و سرطان را بعنایت مضر و موجب بلیته
عظیم باشد **جواب** ان زیادة السرطان انما هی زیادة فی الحجم و دمیة و زیادة
الباسور معلقة من جنس الثالیل و السرطان مع ذلک فی شق العضو و الباسور
لیس کذلک علاج انها انچه مولد بود انرا علاج نباشد انچه عارضی بود بتنقیه
دماغ و فصد حجامت و وضع قابل فالعدوما نند ان باشد **سؤال** فرق ما بین
رعاف عارض بواسطهٔ انحراف عروق شبکه دماغیه یا انحراف غیر ان عروق مثل
سایر عروق دماغی چیست و حال انکه در خروج خون از انف متفق میباشند
جواب ان الدم الخارج لانحراف عروق الشبکه یتبعه سبات و ضعف الحواس
لنفصال مادة الروح النفسانی و بود الدماغ و الدم الخارج من هذه العروق لطیف
مشرف صافی و اما الخارج من عروق الدماغ فیتبعه سهر و جفاف و الدم
الخارج من هذا النوع یکون مایلا الی البیاض و غلیظا **سؤال** فرق ما بین رعاف

خادج

خارج از شرایین یا خارج از اورده چیست **جواب** ان الخارج من الشرایین
یکون حمرته ناصعة و هو مع ذلک فی شدید الحرارة و یخرج بقوة و حضرة
و اما الخارج من الاوردة فحمرته قانیة و قوامه غلیظ و سخونته اسکن و لا یخرج
بقوة علاج ان انجر ای بقوة ممکن باشد و ضرب بخشی نکرده و حلبن نکشند و چون
حلبن واجب کردد از جانب منخر مرعف پنج باز و وران را محکم به بندند و بزیر
فرزه و پستان حجامت باد کش کنند و نطلیه سر بطین ارمنی و نشاسته با سرکه
بندکنند و اکر ما نعی نباشد آبخ و برف بر سر بزنند و در میان او هم بنشینند
و اکر قوه قوی باشد کل ارمنی با فصد در غایت نکی کنند بسریع الاثر است
و اقوی از همه آنست که پوست انار و وردی اس ماد و و کلنار مساوی در اب
جوشانیده و صافی نموده با ان آبخ حمیر نموده بر سر و صدغین بمالند و الحال
حلبن کنند و از مجربی شنیدم انفحه راحل نموده بر منخرین بمالند قطع رعاف
کند و اما اغذیه مراعیف اکثر اوقات مزورا حامضه مبرده یابخ و برف و فوق
باشد **المطلب الخامس** فی فروق الامراض التی تشبه و فوقها فی السن
سؤال چیست فرق ما بین درد دندان که عارض نفس دندان شده باشد
یا اینکه عارض مرعصبه که بخنه او نشسته باشد **جواب** ان کان الوجع
العارض اخذ من السن الی نحو طرفه فهو السن نفسه و یکون مع ذلک شبیها
بالخدر و الضرس و ان کان اخذ الی اصله و نحو الحنک فالوجع بعصبه و یؤکد ذلک
سلامة جوهره من الناکل و الفساد **سؤال** چیست فرق ما بین درد دندانی که
بسبب لبن باشد یا درد دندانیکه حادث شده باشد بواسطهٔ رفتن آبم

فی فروق الامراض التی تشبه و فوقها فی الانف

فی فروق الامراض التی تشبه و فوقها فی السن

ورطوبت اصلی او جواب ان الفرق بین الوجعین من جهة الدلیل هو ان الوجع
العارض للسن من البلغم یکون عند ما یرام المضغ علیه ویکون معه السن فاسدا او دعا
اشتد بیاضه لشدة یبسه ونفشت اجزاؤه لذلک واما العارض لذهاب السن
فیکون جوهر السن نقیا سلیما ومع ذلک یبقع الضرس کما یکون عند تناول الاشیاء
الحامضة علاج الکل از استیلای بلغم وافنای رطوبت بتوهمنا مکررا فهمی و مشایخ
راست طبیب مزاج ونطلبه استیلای برطبات بود وانکه از ذهاب اسنان
بود بعد از نضج ماده مشروب طبیخ دو مثقال زراوند با پنج مثقال کلفند تنقیه
دماغ بحب اباریج وما نند آن بود پس نکیسه استیلای بغرکرد و مشوی حار و
بزرده تخم مشوی حار و تمر هندی با دهها مسخنه نافع باشد **المطلب السادس**
فی فروق الامراض فرق فی الامراض التی تشبه وقوعها فی الحلق **سؤال** فرق ما بین خناق
حادثه بحنجره و ورم عضل حنجره با ورم حادثه عضل مری چه چیز است و هر دو
ورم حلق شریان میباشند **جواب** ان ورم عضل الحنجرة یبقع عسر النفس
من اول حدوثه ثم یبقع عسر الازدراد عند تزیده بخلاف ورم عضل المری
فانه یبقع عسر الازدراد اولا ثم یبقع عسر النفس اذا عظم وایضا ورم الحنجرة
ربما کان ظاهر اللحن بینا عند فتح الفم والحلق ولا کذلک ورم عضل المری
سؤال فرق ما بین خناق وذبحة چیست وحال انکه در ورم حلق بودن
مشترک میباشند **جواب** ذهب بعض الحکماء ان الذبحة یطلق علی ورم عضل
المری والخوانیق علی ورم عضل الحنجرة وذهب بعض اخر ان الذبحة یقال علی
عضلها الخارج وبعضهم لا یفرق بینهما بل یطلق الاسمین علی ورم العضلین

بالتردف وهذا الاختلاف لا یضر العلم بهما وبعلاجهما علاج ان فصد قیفال بین
واخراج خون است بمقدار قلیلا قلیلا وحجامت ساقین ونکوار حنجرة لینة واهتمام
در جلب بواسیر باسافل واستعمال غرغرة معدة رانبذ او غرغرة ضعیفة
محللة دراتها وینکوترین غرغرة دراتها ابیشهر کاله نشاسته واسپرزه
بزرالبانج غرغره وبلوط نخته آب وراغرغره وثفل رابر بندند وهمچنین غرغرة شبر
کاو وتخم مرو وخبز رش بسیار مفید است وهمچنین ینکوترین غرغره زدن
ابتداء اینست صفتان عدس وجوو کلناد فارسی وپوست کوکنار ما ملثاکل
خطمی تا جزیری مغز فلوس آبکشیر سبز غرغره کنند وبعد از فصد لوانداختن
بحلق لبنی مقبد بود وحکمای نوگفته اند که نوشادر با اب کرم غرغره کردن
وبر خارج حلق طلا نمودن نیز نافع بود **سؤال** فرق ما بین ذبحه وورم
لوزتین چه چیز است **جواب** ان الذبحة ورم العضل کما مر لها وورم اللوزتین
فهو ورم الذی یعرض فی اصل اللسان عن جانبی الحلق حتی تغیر اللسان عند الکلام
وایضا ان ورم الذبحة لا یظهر للحس وورم اللوزتین یظهر بالحس من خارج الحلق
فی المواضع الرخوة **سؤال** فرق ما بین خناق اورض من قبل ورم عضل مری
با ورم حادثه در عضل مستبطن مری چه چیز است **جواب** لان فی الاول
یکون الالم فی حال الازدراد من اعلی الحلق وحدوث الاختناق معه اسرع
بخلاف الثانی فیکون حدوث الالم بعد الازدراد بزمان طویل فی ناحیة
الغذاء ولا یصل الی ابطال النفس ولن تضرر مع عظمه **سؤال** فرق ما بین
خناق حادثه من قبل ورمی که عارض نفس قصبه بشود باخناق حادثه بورم

مخرجه بشود چه چیز است جواب ان الورم اذا کان فی جرم القصبة فلا وجع معه البتة وان کان فی الجهة القدامیة منها کفی فی الوقوف علیه ادراکه بالجس والحس وان کان فی الخلفیة فالوقوف علیه یکون بمنع الغذا المزدرد بعد نفوذه من اعلی المری بحاونه القصبة له ولا کذلک الورم المخرجی فان الوجع معه یکون شدیدا وتغیر النفس معه یکون اشد عن ذلک کثیرا **المطلب السابع** فی فرق الامراض التی تشبه وقوعها فی الصدر سوی الحرفرق است میان شدت حاجت بسوی تنفس که سبب او ضیق الافتر وجوی من اجهات ومسدات وبین انکه سبب او ضعف قوه محرکه مرصد باشد **جواب** واعلم ان شدة الحاجة الی التنفس مع الضیق بالمزاحم یلزمها المشهور بالانفعال الموجب الضیق والمزاحمة کالورم والسدة واذا اجهد المریض نفسه مع جد بالهوا حصل الالم التمددی واما شدة الحاجة التابعة للضعف فلا یکون معه شی من ذلک اعنی من الثقل والتمدد وهو جمیع ذلک اعراض موجبة ضعف القوة المحرکة مثل تقدم مرض یضعف القوة او برد نا العضل الصدر یمنع او الاستراخاء والتشنج یعصی علی القوة المحرکة بخلاف سوا الحر فانه مفرط ورخص ایضا بحیث شبه بالحاجی سبتدخی بتاح که مبکفت وبنکه صبح از خواب بیدار میشوید ملاحظه بکنید اگر تردد نفس از سوراخ بینی راست دراز وزبر وغم وبچرخها محزون نه بسر خواهید برد واگر تردد نفس از سوراخ بینی چپ است بسرور وعیش ونشاط وچرخها سازه بسر خواهید برد ابا مبنی این قول بکدام یک از قواعد حکما است جواب اعلم یا ولدی بذا ای بسر من حکما هنود قاعده مقرر نموده اند ودر اکثر امور رعایت آن

قاعده

قاعده نموده خود را از اختیار ساعت وسعات ومحوسات مستغنی میشمارند وان چنانست که میکویند هر امری از امور بهر کوکبی از ثوابت وسیاره منسوبست وان کوکب را بهر شخصی بنوعی تعلق ولنسبتی که نظر بطالع مولود او هست وهر زمانی تاثیر در نفس وروح الشخص میکند وباعتبار ان تاثیر تغیری در روح او که اشبه شی الیه انست بعالم علوی حادث میکردد وباختلاف احوال روح انسانی نیز مختلف میشود ولهذا ان نفس ابسیرک من چنانست که رد نفس کاه از منخر ایمن ظاهر میکردد وکاهی از منخر ایسر وکاهی از هر دو ومنخرین معا خروج مینماید ودر وقتیکه نفس از ایمن منخر خارج کردد وانرا متعلق بشمس ساخته اند ودر وقتیکه از منخر ایسر خارج کردد وانرا متعلق بقمر دانسته اند واقل مدت خروج نفس از منخر ایمن یا ایسر ساعت باشد واکثر ان سه روز باشد ای پسرک من حکمای هنود چنین میکویند که مدت نفس فرد هر چند زمانش بیشتر باشد بهتر ودلیل انا رمحموده باشد چنانکه اکر چهار ساعت فرد خارج شود دلیل وصول خیر ومنفعت وسرور ونشاط بصاحبش باشد واکر هشت ساعت بود صاحبش معزز ومکرم بود واکر رد نفس فرد بکشانه روز بود دلیل جاه وجلال وسرور ومکث بود بخلاف نفس شمسی زیرا که اکر چهار ساعت امتداد نماید دلیل حصول اثار حزن ونقصان بود واکر شش ساعت بود دلیل بروز کند بروقوع حزنی بنا بر نالمدوسی واکر هشت ساعت شد دلیل حدوث اسقام والام یکی از اقارب باشد واکر ده ساعت بود دلیل مرض وسقم نفس وی بود واکر بدوازده

ساعت برسد دلیل ظهور دشمن و اعدا و خصوصت باشد و اگر بکشاند روز
نفس شمسی امتداد یابد خطر و خوف و هلاک بود ای پسرک من و میکوبند
او فان نفس قمری عزم سفر بجانب مغرب و جنوب و بر بدن لباس جدید بود و پوشیدن
و ابتدای تعلیم و عقد نکاح و زفاف و بجارت و عمارت محمود و ممدوح باشد
و اما در او فان نفس شمسی بجامعت و جبال ذکور باشد و بوقت نفس قمری
باعث حمل اناث بود و همچنین افضل و احسن ارفنه معالجه مرضی بجهة فصد
مجامعت و فتی است که نفس شمسی ظاهر گردد و دیگر بجهة ابتدای امور و دیدن
ملوک و سلاطین و اکابر و طلب حوایج و توجه بحرب و جنگ و بیع و شرای غلا
و کنیز و عزم سفر بجانب مشرق و شمال و تفحص و طلب مفقودات در حین نفس
شمسی مسخس و مجموب باشد ای پسرک من بدانکه میکوبند میل نفس خارجه
بسوی سفل و بجاذات دلیل صحت و نعمت و فرح و راحت و سرور باشد و
میل ان باعوجاج باقوی بضدان باشد و میکوبند در مجادله و مخاصمه
و ارتکاب جمیع امور دار غایب توافق جانب نفس را مسخس و مفتوح حصول آن مرید
مثلا در محاربه اگر نفس شمسی بود ما میل بجانب ایمن و راست باید شد
و خصم و دشمن را بر یسار و چپ خود باید داشت و میکوبند اگر نفس از منحرفین
در یکشانه روز خارج شود دلیل اختلال حال دماغ بود و بسی ناد بر
خروج نفس مرتب ساخته اند که تفصیل او را در اینرساله موجب تطویل باشد
الله تعالی بعلم فی جمیع الامور **سؤال** چه فرق است مابین عسر نفسی که بواسطه
ورم ریه باشد یا عسر نفسی که بواسطه سده در شعب و اقسام قصبة ریه

باشد **جواب** ان عسر النفس مع الورم فی الرئة یتبعه الحمی و الوجع المثقل و
التمدد و یکون النبض معه موجیا و یکون سعال من غیر قوة الا ان ینجر و اما
عسر النفس الکائن عن السدة فخال عن الحمی و یکون معه سعال مع نفث و ربما
یوجد فیه الثقل من غیر تمدد و ربما کان النبض فیه لا منقطع الانبساط فی
بعض نبضاته و هو مع هذا یکون نفس الانتصاب **سؤال** چه فرق است مابین
سده که در اقسام قصبة ریه باشد و جمیع انها لازم دارند عسر نفس و ثقل
در ریه را و در ماده ساده بسا باشد هم اشتراک داشته باشند **جواب**
ان سدة الاقسام ینفصل عن سائر سدد فی شدة عسر النفس و فی التعال
و النفث و سهولة ما ینفث و قد قیل ان صاحب هذا النوع من السدة لا یمکنه
استیفاء نفسه دون ان ینتصب و اما الحال فی سدة الشرائین فبالعکس مما ذکرناه
من العلة و یکون معها عسر نفس و سعال اقل و لا نفث و ان کان فبقدر فی اخره
و اما سدة الاورده فعسر النفس یکون قلیلا جدا او فاید تهما فی ذلک قلیلة
و ربما کانت من غیر عسر فی النفس یوجد معها ثقل قلیل و لا یظهر معها عسر النفس
و الثقل الا مع زیادة فی المشی قلیلة علی المعتاد او صعود فی الجبل او السلم و
یکون مع هذا النوع سعال قلیل من غیر نفث فهذا هو الفرق بینهم فتفهم
سؤال چه فرق است مابین ذبو الربح و ذبو البلغمی **جواب** ان الذبو
البلغمی یتبعه سعال شدید و نفث و لیس کذلک الذبو الریحی فان وجد معه سعال
فقلیل ما یکون من نفث و ربما یتبعه تمدد من غیر ثقل علاج آن تحلیل ریاح
برفق و اقنای رطوبات ریه و اگر مواد در غایت کثرت بود تنقیه بدن

باسهال ذاجب کردد وادویه مستعمله دران ملطف ومنضج غیر شدید باشد النخوه
باید مودی بتخفیف ونغلیظ ماده نکردد وبهترین منضجها ابن زوفای خشک
اصل السوس کل کاو زبان عنب الثعلب از هریک دو مثقال سپستان ده دانه زاج یا
یکمثقال شربت بنفشه هفت مثقال زوفا وتفاغد یه بخوداب از کوشت مسهلات
ان مسامکی چهار مثقال زنجبین دوازده مثقال شیرخشت دوعن بید انجیر
هریک هفت مثقال واوفاغد یه بخوداب از کوشت خروس پراده یه داربوبو
خاصه در ابدان ضعیفه را مثل مشایخ وصبیان وهمچنین بعد از تنقیه هر
روز دو نخود کوکرد مرغ باز رده تخم مرغ بنابت نافع باشد وکوبند اکر
هر روز نیم مثقال سنکار بلع نماید مفید بود وهمچنین زاز یانه یکمثقال
باشیر کاو وزرد پخته بنوشند بغایت مفید باشد وکاصاشد صبیان واطفال
رضیعه را در شیر اخرجوزه وصنوبر النقس وانطاع نفس شبیه باپخته دراواخر
شدة کربه اید مهاید حادث کردد علاج ان تلعیق عسل نابرز الکان علوق
معجون بعسل وامساک بیان در دهن وبناول حلوای عسلی وندهن در کوش
بادهان حاره ومحافظت از استنشاق هوای بارد باید نمود واکر بندان انکه
کوبه کند فی اوردن ممکن بود نافع باشد وندهن صندل نیز موافق باشد
الله اعلم سوال چه فرق است مابین سعال بکه حادث میشود بواسطه
ماده اورد افتام در شعب قصبه باید عروق دیه است باشد جواب
ان السعال الکائن لمادة فی القصبة تکون خفیفا فربما سمع الشیخ بحشرجة من
صدره ولا یکون معه عسر فی النفس وان کان نفیسا واما الحادث لمادة فی اقصا

القصبة فیکون بخلاف ذلک فان السعال معه اشد وخروج النفث فیه بمکان
البعد وعسر النفس اقوی واما الحادث لمادة فی العروق فانه ینفصل عن الاولین
بقلة السعال وعدم النفث وان وجد بعد نضج المادة کان قلیلا علاج ان
باید دانست که هر مرضی که مزمن کردد بروودت بران غالب واز مبادی منتقل
شود خاصه صفرا فهذا تدابیر مسخنه رقیقه وملطفه موادرا انفع زیرا که بود و
انچه در ابتدا باب مجرب است حبس نفس است خصوصا در اسحار باین کیفیت که اول سحر
ناچاشت دهن ومنخرین را مفتوح نباید کذاشت وتکلم نباید نمود ودر حبس
ضبط نفس بقدر امکان سعی باید نمود وبتدریج نفس باید کشید واکر بجهة
نزول باد غدد بحاری سرفه حرکتی کند حبس السعال باکر نکنین بلوطی
که در اکثر سرفها التی است قطعه در دهن بکیرند واب ان کرز اشد بتدریج فرو برند
وتقید امکان صبر بخلو معده کنند ودیکر از تدابیر جامعة المنفعة استعمال
مسکات ومجففات اخلاط ومعقلات طبیعت ومقویات اعضا ومزاج
بدانست مثل حب الشفاء ومزید العمر وبرشعثا ومعجون المبارک واشباه آن
بشرطیکه مقداری معتدبه که مکتف سازد وبتناول کنند اما سعال صبیان
واطفال رضیعه انچه از زمن عنبار ورد خان برد مجانق علاج ان تشریب وتنا
بابنان باشیر واغذیه رقیقه بود وروغن بادام وندهن سپنه وحلق بود واجتناب
از بیض وخشونت قضیه نیز بود علاج ان بلعاب بهدانه بالعاب تخم کتان که
بشیر رضیعه یا باب کرفته باشند مع بنات بالوفیکه از بهدانه ومغز بادام
وکتیرای سفید وصمغ عربی باعسل تربیت داده باشند یا اصل السوس با

نبات جوشاند صاف نموده بآب السنوس یا شیر مرضعه یا نبات یا دوغ یا دام یا
داد و اگر اثار حرارت و صفرا اظهر بود کاهی مما الشعیر کاهی قلیلی از ریشه تود
یا اوب انار و قراصیا بدهند و مرضعه باغذیه دافع صفرا اغذیه نماینده و اگر
کثرت نزول در طوبه و محاط شاهدان باشد علاج ان باید که انکشت بعسل یا دوغ
کرچک آلوده کرده کاهی بر منخرین ایشان کذاشته و کذشته شبها مرضعه را
قلیلی حب الشفاء با برش یا معجون المبارک بدهند و بطفل نیز کمی از ان بدهند و چند
بید سرخ را آب سائیده بر منخرین و اطراف ذقن و شقیقه و برکفها دست و پایها
بمالند و مور و غن بنفشه مالیده و یا پخته کهنه و پشم نرم را بدود کز و پشکل الاغ
داده بر سینه و بکوشها بیندند و شبها بمجهت تنویه شرب خشخاش بغایه نافع بود و اگر بس
باشد یکعدد یا دو عدد از دانه سفید صیلیه کرده وسط حدقه کوسفند است خشک یا نبات
سائیده و یا شیر مرضعه بدهند اکثر انواع سعال شدید اطفال را که از هیچ دوائی منتفع نکردیده
باشند بقاعا عاجل النفع بود و همچنین ابتلاع مقدار نخود کوچک مرمکی بسی سود مند بود
و همچنین خوردن بکهاشق کوچک از آب انجیر بمجهت نیم کرم ناشتا دادن اکثر اصناف سعال
صبیان را موافق بود بعون الله تعالی سؤال اگر فرق واشتهایین حوضی که حاج منشود از بحر و بین
باخر که حاج نمیشود از عرفه و به جواب اما الدم الخارج من الوریه فهو دم ذبیح
رقیق مایل الی البیاض و اما الخارج من العرق و فاسد حمره من الاول و غلظا و سخونه
ولیس بزبد سؤال اگر فرق واشتهایین نفث الدم خارج از فوهات شرایین متصله بریه
با نفث خارج از اضلاع عرقی و به جواب ان الدم الخارج من فوهات الشرایین یکون
ارقی قواما و اسخن مزاجا و انصع حمره بخلاف الدم الخارج من العرق فانه للانصداع فیکون

انواع

انواع نفث الدم حقنه لینه و جذب ماده است بامسافل بفصد عرق و صافن و بحجامت
ساقین و دلک اطراف و منع حرکات متعبه و اعمال مشقه و منع کثرت
کلام و صیاح و غضب و نفس عالی و تامل باشیاء حمره و ترک شراب و صحبت و ترک
اغذیه مفتحه حاده و ازاشربه ناقعه در مطلق نفث الدم عنب الثعلب بنبوغ کلنار
فارسی و بنفشه خطمی از هریک دو مثقال عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده کهربا شمع
دم الاخوین صمغ عربی از هریک بمثقال نرم کوفته مخلوط نموده با بارهنک دو دانق
مثقال داخل نموده بنوشند نافع باشد و عصاره شربت بخشخاش و برش عناب شربت
مورد و صندل نیز مفید بود و اکر سعال و حمی مفارق نبود اشربه حامضه مثل شربت
رمان و ترشک و شربت به لبموناقع بود و شربت بنجا با اب لسان الحمل یا بقله
الحمقا بسی نافع بود و ازادویه ناقعه مشترک النفع دم الاخوین و کهربا و طرثیث
و فادزهر معلق و جوانی یا یکی از اشربه مذکوره یا یکی از عصارات ادویه
کاوی مفید بود و همچنین کلاری منی و مومیا یکی از مایعات مذکوره و اکر
حرارتی مفرط بود شعیره از کافور با بنها ختم کرده و بمجهت منع افراط نفث
دم بجهت از بنفشه نیز افزودن موافق و مفید باشد اما اغذیه موافقه امراض
صدر بنا بر انچه در کتاب اغذیه المرضی مذکور است مثل ماء الشعیر و اش جو
یا پاچه بز غاله و حریره از نشاسته و تخم خشخاش و کثیرا دوغ بادام و بقول الاکثر
خفیفه باردة رطبه چون اسفناج و خرفه و سرخ و خبازی و بنحو اواش کلم و شلغم
یا با فلا پخته با سند و جمیع اطعمه معتدله نافع و مما غرالله پنیر تازه بی نمک مفید
باشد و از کوشتها الخه قلیل الدم و یابس بود چون قرقاول و کبک کبک دو قوابض

بخته باشند بغایت نافع بود **سؤال** چه فرق است میان شوصه و ذات الجنب و ما انکه در حقیقت مادّه مرضیه و در اکثر از ذلک بل مشترکند یعنی باشند **جواب** انهما یفترقان بالمحل و بسیط الدلایل اما افترقهما بالمحل ان الشوصه یقال علی ورم العضل الذی فی الاضلاع و ذات الجنب علی ورم الغشاء المبسوط للاضلاع و من الاطباء من ینقل اسم ذات الجنب الی الشوصه و یجعل ذات الجنب منها حقیقة و منها غیر حقیقة و منهم من یستعمل اسم الشوصه علی ذات الجنب و اسم ذات الجنب علی الشوصه و کل ذلک غیر مضر بعد معرفة حقیقتهما و خواصهما و اما افترقهما بعض الدلیل فهو ان الوجع فی ورم الغشاء یکون ناخسا و مبدله الی الباطن و نادره یکون غالبا بخلاف ذلک و یکون ثقیلا و نادره مستقلا و یحتبس الوجع معه فی ضلوع الخلف و تکون سایر الاعراض المشترکة فی ذات الجنب اشد منها فی الشوصه و النبض یکون منشاریا و اما الشوصه و هی ورم العضل فالاعراض المشترکة منها الخلف مثل السعال و عسر النفس و غیرهما و النبض فی الشوصه لین شدید السعال و عسر النفس و غیرهما و النبض فی الشوصه لین شدید السعال **سؤال** چه فرق است میان ورم دیبر و ذات الجنب **جواب** ذات الوجع فی ذات الریة یحتبس فی الصدر و یکون ثقیلا و عسر النفس معها شدیدا و النبض موجبا و السعال کثیرا و اما ذات الجنب فالوجع یکون معها ناخسا و ذات الجنب و النبض یکون فیها منشاریا و السعال قلیلا **سؤال** چه فرق است میان ورم عضل داخلی و شوصه و بین ورم عضل خارجی **جواب** ان الورم ان کان فی العضل الداخلی لم یظهر للحس و یکون معه سعال قلیل و یکون عسر النفس و اما ان کان الورم فی العضل الخارجی کان ظاهر الحمرة و یولم بادنی ملامسة و الوجع فی زمان

الانبساط **سؤال** ما الفرق بین ذات الجنب و بین ورم غشاء الکبد **جواب** ان الوجع فی ورم غشاء الکبد یکون مرکبا من وجع ناخر و ثقل و ینجر به البول و ربما مرض لاصحابه عسر البول و لا یعرض له سعال و عسر النفس و ان عرضا فیسیر و اما ذات الجنب فیمنعها تلک الاعراض کما مر علاج ابن علل مبادرت بتلیین طبیعت و فصد پیفال و باسلیق است در دمو و حقنه لینه غیر حاده معموله در زمان ما است در دستم و پنجم و هشتم بطریق وجوب و اگر احتیاج باعاده حقنه شود در دهم و دوازدهم بتزجا باز است و بعد از فصد و زهاد و ما الشعیر با هفت مثقال شربت بنفشه و دو مثقال روغن بادام بنوشند و اگر مرض صفراوی یا بلغمی بود در جمیع اوقات ما الشعیر با شربت بنفشه عند خواهد بود و شیخ ابو علی در نوع صفراوی آن جایز دانسته است موافق فصل جایز دانسته است بلد در کل انواع جایز دانسته است لیکن بنظر حقیر در سایر انواع دموی ذوالذات بهتر است خاصة در اواخر مرض و سپند و پهلوزا باین میروطی نظلیه نمایند صفات آن پیه بز موم کافوری لعاب بهدانه کتیرا روغن بادام یا بنفشه بادام بسرشند و استعمال نمایند همچنین تضمید کردن سپند و پهلوبا باین ضمایر صفات آن کل خطمی سپند کل بنفشه کلیل الملک ادویه باقلا بزرک سپند ادویه ترا ماسای کوفته باز ردده نخم مخلوط عموده اندک کرم کرده ضماد نمایند و غذا اکثر اغذیه موافقه حقنه الدم که مذکور کردید نافع است و بعد از زوال مرض آب هندوانه باشیرخشت و ما الشعیر با شیرخشت و لبوی شیرین و شبها حلوا و باقلیه کدو مناسب بود و در ابتدا لطیف غذا با

کرد و بجهت سعال عدم النفث خشخاش و بیخ ازخشخاش ساذنه موافق باشد
و بافلاوا بیخته او بهر نوع بخورند سعال را نافع باشد و نوازل را مانع بود
خاصه سعالی که در شبها موجب قلق و بی خوابی کرد دسبیا موافق باشد المطلب
الثامن فی فرق الامراض التی تشبه وقوعها فی المعدة سؤال فرق ما بین
خروج غذا از معده بعلت قوة محرکة ناضجه بوده باشد چیست جواب
اما ما یخرج من المعدة لضعف القوة الماسکة بتبعه دائمة استمال المعدة علی
الغذاء مدة بقاءه فیها و بتبعه الحضضة و القراقر و النفخ فی المعدة و یخرج الغذاء
مع ذلک غیر محکمة الانطباع و اما ما یخرج من المعدة بحرکة الدافعة و ان کان خروجه
لزیادة کمیته ضرر به الافعال قوی الثلثة اعنی الماسکة و المغیرة و الدافعة و ان
کان خروجه لرداءة کیفیته و کانت الکیفیة مضادة قبل ورودها و بعده و ان کانت
بعده اما بان یجذب الی المعدة مثلا خلط او جذب ذلک الخروج کالخلط الصفرا
و السودا اللذاع الحاد استدل علیه بمصاحبة للخارج و ما یتبعه نصبا الی المعدة
من الغثیان و تقلب النفس و مرارة الفم و حموضته و ما جانس مدة الدلائل و اما
بان یوجب لدفعه مزاج المعدة بنفسها و یتبعه اعراض ذلک المزاج کالجشا الحامض
فی سوء المزاج البارد و الجشا الدخانی فی الحاد و مجافات المعدة للغذاء فی البابس
و استرخائها فی الرطب و عدم العطش فی البارد و وجوده فی الحار و الحضضة
فی البابس و رطوبة الفم فی الرطب و اما ان کان خروجه للفروح فی المعدة فیستدل
علیه بما یصاحب الخارج من صدید الفروح و بالالم و بافی اعلام الفروح مذکورة
فی کتب المطولة سؤال فرق ما بین نفضان هضم که تابع باشد مر نقص قوه

ماسکه را چیست جواب ان الهضم التابع لقوة المغیرة یتبعه طول مکث الغذا
فی المعدة و ابقائه و اتصاله بها و تحضضه فیها و نفیده و وجود النفخ و القراقر فیها
فسدنه و عفنته فیها و فی هذا النوع یکون الریاح و الجشاء فی المعدة اکثر
و اما التابع لنقص الامساک فیستدل علیه نقص زمان البقا فی المعدة و نقص
اشتمالها علیه حال الحصول فیها و الحضضة و عدم تغیره الی نوع فساد و النفخ و القراقر
فی الامعا اکثر حین اجتذابها الیها سؤال فرق ما بین عدم شهوة غذا که بواسطه
استرخا فم معده باشد یا عدم شهوتی که بعلت شدة برودت باشد چیست
جواب ان عدم الشهوة التابع لاسترخا فم المعدة بقع دفعة و لا بالزیادة تغیر
الهضم عن حالة الطبیعة و ربما یتبعه قلج بعض الاعضا و ربما تقدم ضرر الدماغ
او کان معه بخلاف التابع لبرد فم المعدة فلا یکون دفعة بل قلیلا قلیلا و تکون
الشهوة فی اوائل حدوثه قویة و یتغیر معه الهضم و ینقص و لا یبطل الشهوة معه
الآن یشارک المعدة فی ضررها و فی هذا یکون ضرر الدماغ متاخرا عن ضرر
المعدة علاج ان تنقیه معده استنجوا و اسهال و تسخین فم معده استنجوا و اسهال
و معاجین حارة مقویة مثل سفرجلی ممسک و استعمال مضوغا و اضماده سؤال
فرق ما بین عدم شهوتیکه تابع باشد مر عدم منصاعر و منطبله
بفم معده یا عدم تابع مر استرخاء معده را چیست جواب ان الاول یکون المعدة
حساسة فلذلک فی تناول المریض بعض مبتهات الشهوة امادا لعدم غذ
کالحامضة مع قبض او کالقابضة المرة وجد شهوة و لا کذلک الثانی لان
الاسترخاء یلزمه عدم القوة الحساسة و ربما یتبعه قلج فی بعض الاعضا کما ذکرنا

وکان معه التهاب مضر و را **سؤال** فرق ما بین فساد غذائی که بواسطهٔ خلط
که در نفس معده باشد چه چیز است **جواب** ان الغذاء الفاسد للخلط المنشرب
یکون معه غشی و هوع من غیر فی واسهال الا من الغذاء الفاسد عنده و منافیزیه
للمعده و دفعه الدلالة و یخرج حینئذ غیر صفة الخلط الموجب للفشاء الا عند تخلص
العلیل من العلة و یحتمل فی هذا النوع بالم ما فی المعده عن سوء مزاج المادة و اما
الغذاء الفاسد للخلط و لا یکون معه غشی فی جوف المعده فانما یخرج من المعده
مصاحبا لذلک الخلط و لا یکون معه غشی و لا هوع و ربما کان قیا و خرج معه
دلالة الخلط **سؤال** فرق ما بین فی که بواسطهٔ ضعف نم معده باشد با فی
که بواسطهٔ خلطی در معده باشد چیست **جواب** دلالة ان الفی التابع للضعف
یکون معه شواهد اسبابه من سوء المزاج و غیره و یکون خالیا عن الفی ان کان
حدوثه عن سوء المزاج الا فی حال ورود الغذاء و اما ما کان حدوثه عن
مادة فهی اما منشرة و قد علم دلیلها فی جواب القبل و اما الفی الکائن للخلط
المنشرب فیها من غیر ضعف فخروجه بالفی دلیل علیه علاج اقسام فی نفیه معد
بحقنه و غیره از خلط فاعل و تعدیل و تقویت معده است و جالینوس منفرا بد
بجهة تسکین عطشان و فی بهترین همه معالجات این شربات است صفتان برابر بود
مع قشر بود مثقال ابهم مورد چهل مثقال مصطکی پنج مثقال اشنه یکمثقال
و بهم بجوشانند تا بقوام ابد صبح ناشتا دوازده مثقال بنوشند اما فی
اطفال رضیعه را اگر زطوبی بود علاج ان بهم دانک مزنفل و یکدانک
پوست بیرون پسته سائیده با شربت بهر با اب بهر با سیب دادن و بود نیز کوهی

مسخوی

مسخوق با شربت نعناع بغایت مفید بود و اگر حاجت بضمادی افتد از کل
سرخ و زنفل پوست هلیله زرد با اب سرشته بر معده نهند و اگر صفرا
بود لبقی بیت سیب و انار و ورد بنفشه و شربت دیباس و زرشک و امثال
انها علاج کنند و بهم دانک خاد زهر چوانی باد و دانک کل ارمنی و اب به
با سیب با دوغ حل کرده و شربت فواکه مستعمل جهة جلاء انواع افراط فی د
عطشان را بغایت نافع باشد بعون الله تعم صفتان اب به اب انار بن اب امرود
اب سیب اب ریشک اب از کل اب لیمو با اب ناریخ از هر یک چهل مثقال باد
سر فند بهوام اورده شربت شود اما هیضهٔ اطفال و غیره بباید دانست که
اکثر این مرض از اکل فواکه رطبه بر بالای طعام حادث میگردد خصوصا بطبخ
با شتمش باشد و همچنین از شرب سرد بر ناشتا خصوصا در وقت افطار روزه
که بغیبت غذای غلیظ بسیار حادث گردد و در فصل صیف و خریف
بیشتر عارض گردد بنا بر ضعف هضم و بنا بر ان کرب عطشان و قلق و خفقان
و وجع بطن و سوزش حلق و سستی بدن و صفر و خفقان نبض و امتداد النفس
و تغیر تشره بکودن و لثه و جه بوجه موتی و برد اطراف و عرق بارد و
لثخ سائل بدین و بدین و کودهٔ انها عارض گردد و عطش بد بباید دانست که تشنگی
اب ساکن نکرده بلکه اب مشروب در معده گرم شده بقی دفع شود و صبر
بر عطش نافع باشد و بسا باشد که اسهال بالطلاقی مزار و مانند مثل
و مشابه عنا له لحم طری و سم الرائحه و خروج خراطه موجود گردد و باید
که نبض و نفس ساقط گردد و از هیچ یک از علامات دیده ها بله آن خوف

نباشد زیرا که بعد از سکون اعراض همه بحال خود عود کنند که در سال هزار
و دویست و پنجاه و یک از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و اله در دار الخلافه
طهران این مرض در دنیه چنان شدت کرد در اندک زمانی قریب بیست هزار
نفس تلف شد و بحدی مسری و معدی بود مشتبه شد باطباء که این هم از جمله طاعون
سنوان سابق است اگرچه در و باهای سابق هم بنظر حقیر وبا نبود بلکه این مرض
ردیه بود الا بکسال چنانکه این حقیر در رساله اسهالیه بیان کردم و عجب نباشد
که هیضه ردیه مسری شود همچنانکه شیخ ابو علی سینا فرماید که سالی در قزوین نوع
ابلاو وسی مسری شد قریب بیکصد هزار نفس تلف شدند علاج آن باید که مادام
که قوت قوی باشد منعرض بقطع اسهال نشود بلکه در اوائل اعانت بر قی
و بتسهیل ان بشربات کرم و روغن بادام مکرر بتنقیه معده نمایند و بحقنها
لینه و استفراغات غیر عنیفه بکوشند و بعد از نضاع تام و کرم شدن اطراف
در تقویت معده و تسکین قی کنند بمثل آب به و سیب و طباشیر و تخم کشنیز و تخم خرفه بوداده و خاکشیر تخم مال بارد با نار و پوست بیرون پسته با شربت
سیب و کلاب بمرد باطباشیر و سرکه سرد با بغناع خشک و تضمید شکم ببرگ
مورد و تراشه یا کل سرخ سعد کوفی با سرکه و روغن گل سرخ و طین ارمنی
و مانند ان و هر گاه هیضه معده پاک شد و قی و اسهال شدت و اسراف
منقوه باشد و نبض و قوه از غایت ضعف ساقط و غشی ظاهر گردد باید
باشد بر شکم آب و رد مبرد بر وجه و شد عضدین و ساقین بعصابه شدید و شوش
و بتوانرد لک تدهین و کفتین در آب کرم و کلاب کرم بهوش آورده بخود در

آب سیب آب به تخم کشنیز بوداده تخم خرفه بوداده مازریون هر یک بمثقال فارزهر معدنی
طباشیر هر یک بمثقال با آب انار ترش یا طباشیر نافع بود و نوم در
مواضع باردهٔ طبیعیه و مهب شمال نافع باشد و اغتذا بفراریج مشویه منفعه در
آب لعوا آب غوره و نان خشک با روغن گاو اهن ناب سرد و اش در روغن سرکه
شیره و ترش در و شانغناع دار با اش انار با رب انار بغناع دار موافق و
نافع باشد سؤال فرق ما بین شهوت کلبیه که بواسطهٔ افراط تحلیل بدن
جمیش باشد با شهوت کلبیه که بواسطهٔ برودت معده باشد چیست جواب
ان الاول یعرض بعد امراض افراط تحلیلها للبدن او ادمان ریاضیهٔ مفرطهٔ
فوق المعتاد او بحرارهٔ محللهٔ فوق المعتاد و یلتبع جمیع ذلک احتباس البراز
ان کانت قوی المعدهٔ الطبیعیهٔ قویهٔ و بحو هضم المعده علی تمام الحوالهٔ و اما
زیادهٔ الشهوهٔ من البرد فیتبعه سوء الهضم و انحلال البطن و سایر الاعراض
القوهٔ فقد تقدم ذکره علاج ان کان من فم معده است بحوارشات و معاجین
حاره مقویه مثل سفرجلی مسک و استعمال مضوغات و اضمده و تنقیهٔ معده
اگر دران فضله بلغمی بود و فصد باسلیق ابهر و حجامت بر محل طحال اگر دمانی
نبود و سبب ان کثرت اغتصاب سودا بود و اسهال سودا نیز مفید باشد و اکثر
از حکما محرمین شراب را در این علت واجب دانسته اند سؤال فرق ما بین
عطش حادثه بسبب حرارهٔ معده باشد با عطش که سبب او یبوست معده باشد
چیست جواب ان الحادث للحرارهٔ ینتفع صاحبه بالمبردهٔ بالفعل و القوهٔ
و یلتذ بها و لا یلزم جفاف الفم و لا کذلک الحادث بالیبس فان صاحبه ینتفع

بالمرطبة سوا افترن بها بارد او لم يقترن كالماء البارد بالفصد والدهن المرطب
والغذاء الدسم **سؤال** فرق ما بين عطش ازقيل وتهه با عطش حادث ازقبل معده
چيست **جواب** ان العطش الحادث من قبل الرتبة يسكن بالهوا البارد في الحال
ويستدعيه اكثر بالماء البارد بخلاف صاحب العطش المعدي فانتفاعه بالماء البارد
واكثر من الانتفاع بالهوا البارد **سؤال** فرق ما بين ذرب بفتحتين كه خلفه
بكسرهاء نيز كويند ودلق الامعا چيست **جواب** ذلك ان الخارج من البدن
بالاسهال متى كان بحاله لا يتغير ابدا فهو ذلق ومتى كان الى نوع فاسد متغير
فهو ذرب حتى ان الحكماء قد عدوا في باب الذرب ما فسد وتغير من الغذاء في المعدة
ولم ينفذ الى الكبد لسد الماسار يقا عود فعند المعدة بمنافرها اياه والفرق بين
ذرب المعدة وبين ما هو من جميع البدن ان الاول يكون خروج الغذا بعد رد
من المعدة لا بطول مكثه ولا كذلك الثاني فان الخارج من جميع البدن يكون بتدريج
علاج انواع ان تنقيه رطوبات بقي اكر ممكن باشد بمقيات مناسبه با اسهال
بمثل اهليلج بقفراء وحب صبر بعد ازان استعمال جوارشات وسفوفات واقراص
قابضه مقويه معده وامعا كه صفت انها زاد رهنامه اسهالية بيان كرديده
ستد ابلاني در كتاب جوامع خوكه حقير شرح ملبوطي با و نوشته منتظر ما باد
كه هركاه كند سفيد وخشخاش سفيد مساوي نرم كوفته ازد ومثقال تا سه مثقال
با اب سرد بنوشند اسهال معدي مزمن را نافع باشد واضل تدابير اين نوع
از اسهال بجوع ونعطش واداد تعب باشد واغذيه موافقه اين نوع هر طعام
مجففي چون چلاو با بونه با پخته كرده بزور وعن دبنه پخته باشند وزوده

تخم نيم برشت كه نارذان نرم كوفته باصمغ عربي بران پاشيده باشند وهمچنين
چلاو كرم با ماست كا و بشرطيكه كرم بخورند بسي نافع ومجرب بود ونان
كه از ارد كندم وبلوط پخته باشند با نان جو وكندم پخته باشند كه دوآشه
كويند با بعضي از زبوب قابضه بخورند با نان خشك را با مغز كردو ومشوي
ونعناع وپنير بخورند وهمچنين اغذيه بيلاو ومزعفرا كثر اسهالهاي مزمن را
خاصه معدي ومعوي السبب يقدم تدابير مغلظه مبرده ضعيف كشته باشد بغايت
نافع باشد اما اسهالي كه اطفال را پس از شير باز كردن حادث شود علاج
ان اعاده شير وسفي هر شب بمثقال با بيشتر شربت بخشخاش وشربت هوردو
بخشا از مزلقات وملينات واختيار قابضات باشد واپخه در وقت برامدن
دندان حادث كردد نا بنهايت افراط بنجامد علاج بنا بايد كرد ودكر انواع
اسهال اطفال وصبيان را بنكميد بطن بزيره وانيسون وتخم كرفس را بنكميد
بطن ومقعده بجاورس وسر كه خيسانيده باز يره وكل سرخ با سركه با برك
سماق وبرك هوردو كوفته بسركه مخلوط كردن نافع باشد پنير تازه وفالوده
اطفال وسفوف اطفال بسي نافع بود ولعاب بيشه خطمي وبهدانه باعرقي پيد
كرفته تخم ريحان وبارهنك واسپرزه بود اده اكر معده انها ضعيف نبود بسيار
مفيد بود ويكمثقال پوست هليله زرد با سه نخود مصطكي نرم كوفته با آب
كرم با كلاب دادن خاصه با ضعف معده باشد واسهالي كه بان تب وسرفه باشد
شربت هوردو صبح وشام دادن وقطوف اطفال نيز مفيد بود وصفت فالوده اطفال
تخم خشخاش سفيد تخم بارهنك از هر كدام دو مثقال تخم خرفه تخم ريحان

از هر کدام یکمثقال را زیانه یمثقال مجموع را نیم بریان نموده بکوبند و بیزند
بعد ازان بوزن جمیع بیخ نیم بریان کرده کوفته و بیخته با قدری فلفل نموده
بیخته در حین مزه کردن از اش بزور تمام کور مسحوق را داخل نموده برهم زنند
و نگاه دارند و در حین خوردن اگر قلیلی روغن بادام شیرین با او بنوشند بهتر
باشد و سفوف اطفال پوست هلیله زرد مصطکی پوست بیرون پسته از هر کدام
دو مثقال را زیانه پوست نارپخ پوست نار شیرین از هر کدام یکمثقال همه را کوفته
و بیخته شربتی از نیمثقال تا یکمثقال کامی با آب بنپشه و گاه با آب ریحان و گاه عرق بید
بخورند نافع باشد و بجهت دفع اطفال نیم وزن جمیع قند مبا قرابند سؤال
مزن ما بین وجع کلیه که بواسطه حصا باشد یا وجع فولنج چیست جواب
ان الوجع الکلی یکون مایل الی الخلف و یحدد ما الی الرجلین تحدد و تالم معه الرجل
المحاذیة للکلیة الالمة و یشتد فی الخلاء و یثقله فی البول و سوء یصلی او یکون
معه و یکون البول قبل یوم الوجع حسنا نضیجا و ربما احتبس معه البول او تعسر و ربما
خرج معه دم و یعترهم الحمی و خروج الریح و الثقل بالمراجعة و یکثر الاضطرار فیه
و اما احتباس الفولنج فیکون الوجع نازه مستفلا تمینا و نارة اخری منعطبا و ربما
و یاخذ فی ایلاصه و ایجاعه مکانا کثیرا و ینتفعون اصحابه الی الحمی المرخیة و المبرزة
و ربما خرج معها ریح و شیء من البلغم و ربما خرج لهم براز منتفخ بالریاح یطفو علی
الماء و یکون بولهم غلیظا کدرا غیر نضیج و لشوهضمهم قبل یوم و یعترهم الحمی
المسخنة المحللة الملائمة من خارج کالحمامات المسخنة و یشتد الوجع بحیث یتادی
الی الغشی و العرق البارد و یکون لهم مع ذلک تهوع شدید و ربما تقیئوا بلغما

واسترحوا

واسترحوا بقیة علاج حصا کلی و مثانه بیاید دانست چون طبیعت محتمل باشد
تلبین بشیاف باید نمود خصوصا و مسهل مضر و ممنوع و فی بعض نافع بود در مقدار
حصا جمع او جماع حصا کلی و مثانه ولکن در حال وجع جایز نبود زیرا که تحرک
حصا و مقوی وجع باشد بالجمله هر روز در طبیخ برگ کلم یا کرنا که انجره گویند
و چهار مثقال تخم خربزه مع هفت مثقال شکر بنوشند یا بگذارند عبدالرحمن یا بیشتر
باشد تخم خیار خوردن و برگ کلم و مثانه نطلا کردن و در اجلیل چکاندن
و جند بیدستر بر قضیب چکاندن تفتیت و اخراج حصا نماید و اقوی ازان
ذبل کبوتر است بامثل ان مند سائیده اطفال را بمثقال و بزرگان را بکمثقال
با آب سرد بنوشند تفتیت کلیه و مثانه از حصا نماید و انفع ادویه مجربه مفتته
حصا کلیه و مثانه خون گرفته چهار ساله در ابتدای شتر نر شکم انگور بگیرند
و کیفیت گرفتن ازامر حکیم مومن اعلی الله درجاته در کتاب تحفه بیان فرموده
است چهار مثقال از خون را بعد از خشک شدن سائیده با دو از ده مثقال شراب
یا آب کرفس و یا آب بیل که در نهکابن کرایچ واش گویند بدهند که منفعت آن
عجیب باشد و دیگر از ادویه مجربه رماد الارنب است و طریقه اخراج از انبر حکیم
مذکور نقل کرده است قدر شریشان دو مثقال و دیگر سفوف خراطین
که از ترکیب بیخ هفت قسم بقوت تمام تفتیت حصا و اخراج ان بسول نماید و تقطیر
البول و عسران و حرقت قضیب را بغایت نافع و مجرب است صفتان بگیرند خراطین
سرخ را در آب عذب پاک شسته در آفتاب چنان بگذارند کرد و غباری بالای
نرسد تا خشک شود پس سحق نموده هفت مثقال را بجر الیهود و ذبل الحمام و البسوت

ومصطکی ومقل ازرق ونانخواه از هریک بمثقال قشده سای جمیع سفوف سازند
قدر شربت دو مثقال با آب بزر بسی مثقال با آب بقل واز جمله معالجات عجیبه الفعل
که در اخراج وتفتیت حصاة وتفتیت عصاة بول است این معجون است که از غایات عظام
منفعت وجلالت تاثیر مسمی بعبدالله است اجزاء شانزده جزو است قوتش تا سه
مثقال شربتش از یکمثقال تا سه مثقال باب بزر با آب بطیخ خار خسک با آب تخم
سپاصفان خون خشک مذکور زجاج حصاة سفید سوخته ماء عنصل
رماد بیخ کلم رماد ارنب حجر اسفیذاج که چیزها سفید بهم پیچیده دراز است در میان
اسفیذاج میباشد وخاکستر پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون نامده باشد وحجر
الیهود وصمغ جوز وقرح ایه ربات بمثقال قطرها لبون دو فومشاطر اشبع
صمغ عربی بخم خطمی فلفل سپاز هرکدام یکمثقال ونیم سحق نموده با عسل بشربند
وهمچنین دوائی که در تفتیت واخراج حصاة عدیل ونظیر ندارد ومکرر اسناد
اعلی الله مقامه فی الجنة میداد بکبر نادبونه بزر سپا بزرک اوسراو را برداشته
وچند وضع از اکود کرده چهار مثقال تخم شلغم در آن کودها پر کرده سر آنرا
گذاشته وبخمیر اود کوفته در آتش دفن کرده وبعد از نضج بزر استخراج نموده
سرد کرده بخورند ودیگر کباب با شوربای گوشکی که نر دبونا نیان مشهور است
باطراغولید بطن ونزدیک بعصفور الشوک ودر اصفهان سفاچی ودر خراسان
سوسلک مصعود در ماندران ونیکابن دم لاکن نامند مرغکی اغلب جاها کشند
دنبک دم دراز دارد اکثر درکنارها رودها میباشند دم را حرکت مخصوص
وصدا میکنند در وقت طیران نیز صدا میکنند وهرگز راست نمیتوانند پرید بلکه

پریدنش

پریدنش بضرز ونشیب است واکثر غذایش کرم خواطین است وهمچنین ماذ شراز
رماعفر بهر دو قوی تر بخوردن ودر بخاری بول کذا ردن سنگ بزها
با بول بیرون آورد واگر چند روز صبح خوش بزرا بخورد وشب شوربای انیمرغ
بخورد شفای کلی حاصل آید باذن الله تعالی وباید دانستکه اینچه تفتیت واخراج
حصاة مینماید اخراج حصاة کلیه نیز مینماید من غیر عکس سؤال فرق مابین
وجع قولنج حادث بشود از سنگ که در امعاء مولد شده باشد یا وجع قولنج
که بواسطه خلط غلیظ بلغمیکه منشبث شده باشد بامعاء چنانست جواب
ذلک ان الوجع عن الحصاة یکون ناخسا وفی مکان واحد غیر منبسط ولا ممتد
وربما تقدمه القولنج البلغمی ویسکن بالحقن المرخیة من الالعبة ونحوها من غیر
تنحین بخلاف القولنج الخلطی فانه یکون معه تمدد وربما کان معه یاح فی البطن
وبمرور الامعاء ویسکن مع استعمال المسخنة شربا وکادافهذا نهایة ما یقال فیه وهو فرق عسیر علاج آن بیاید دانست اقسام قولنج بنا بر آنچه مشیخ
در رسالهٔ قولنجیه بیان فرموده است بسیار است واین رساله کتابیست جامع
ان ندارد وطبیعت دیگر هم بیان معالجه بعضی از ان اقسام وحذف معالجه
بعض را یعنی نمیشود وارد این اشکال بیان علاج مطلق قولنج واقسام مشهوره کثیره
الحدوث ان که در کتب مشهوره وغیر مذکور نموده اند با بعضی از معالجاتیکه مستعمل
اینزمان از اساتید حذق مکان شنیده وخود هم تجربه نموده اقتضا شود وبیاید
دانستکه قانون کلی در علاج قولنج اینستکه اول از خفتهای آلینه وشبانه ملتیج
خصوصا که حمائی نیز بوده باشد پس از آن خفتهای قوی به وحادثه بحسب اقتضای حال

کند اولی از خوردن مهمل بود و از تکرار حقنه احتراز نباید نمود بلکه از تکرار انتفاع حاصل آید و لیکن ما بین هر دو حقنه مهلتی بقدر یک ساعت واجب بود و کسی را که اکثر اوقات فولنج عارض میشود و لیکن بسیار شدید نباشد از این حقنه بسیار منتفع میگردد بگیرند دو پشه ابر سا سیاه یک مثقال بیان زرد بیست مثقال روغن گوچک هفت مثقال حقنه کنند و خورش در پشه ابر سا یک مثقال و بادیان یک مثقال بنادر و روغن گوچک از هر یک هفت مثقال که خلوف کثیر از فولنج چین باین حقنه مشروبی صحت یافته اند خاصه کسانیکه فولنج ریحی بود و شروع بجانب ظهر نماید باشد پس عطش غالب شود ناممکن بود اولی صبر نمودن بر عطش والا اکفا بقلیلی از ممزوج بگلاب و سیاب بود یا آب چاشیر سرد کرده بنوشند و از شرب مسهلات مدرات احتراز باید کرد خاصه و منکه فولنج تشنجی باشد و گاه باشد که عقب خشکی حاد مخصوصا که بالفعل شدید باشد الحرارة باشد لدغ و مغص و تهیج و کرب حادث گردد تدارک این بادهان مسکنه بارده فاتره لتسکین باید داد مثل دهن بنفشه بادام و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ و غیره و گاه باشد که از استعمال شیاف حقنه تقرحی و قعله حادث گردد اصلاح آن بصفرة بیض برگ مورد دهن الورد مرهم نموده ضمادا بنهند صفت حقنه لبشه که نافع است فولنج شدید را عناب و سپستان بیست دانه خارخسک مخطی یا بونه اکلیل الملک شبت بنفشه عنب الثعلب خبازی ریشه کاسنی از هر کدام دو مثقال کافشه سبوس گندم بزرگ سفید از هر کدام هفت مثقال آب برگ چغندر پیاله فلوس شکر سرخ کرده نیم چین از هر یک یک درم روغن بادام سه مثقال دو بوند چینی یک مثقال داخل هم کرده نیم گرم در

معمول دارند صفت حقنه دیگر که انواع فولنج را نافع است علاوه از ادویه مذکور سنا مکی سه مثقال انیسون بادیان تخم کرفس ریشه بادیان برگ سداب از هر کدام دو مثقال بوره ارمنی نمک از هر کدام یک مثقال در آب حل کرده نیم گرم بطریق مذکور معمول دارند صفت شیافی که فولنج بکشاید بوره ارمنی نمک هندی سنای مکی کوفته و بیخته با شکر سرخ کرده نیکبین علفی با دو شاب شیاف سازند یا انکه از صابون شیاف سازند یا انکه شحم حنظل نمک شکر سرخ و عسل قوام آورده شیاف سازند و جالینوس کوید که چون وجعی شدید بدو عارض شود و ابن حی نبوده باشد از اکل ثوم تقصیر ننماید نمود که بهترین معالجات باشد بلی سرخام را در منفعت فولنج ریحی و کبدی راجح و عدم احداث عطش خاصیتی است که در غیر این یافت نمیشود و مریضه یکی از اعاظم خدام امام زاده اعظم حضرت شاهزاده عبد العظیم باین علت مبتلا شده بود بعد از یاس از حکماء و جهات حقیر معالجه بعرق کوکردکو شافی علی الاطلاق شفای عاجلی کرامت فرموده و همچنین بسیاری از اشخاص را بعرق شراب و چای دادن رفع شد و اما اله از شراب هم در بعضی از امزجه مفیدند ولیکن بعد از یاس از همه معالجات وقتیا باز است استعمال از بن مقوله و محمد زکریا در حاوی در علاج فولنج ریحی میفرماید که چنانکه از ریح غلیظ حادث گردد مداوای خاصه آن نفلونجه است بگیرند مرارت در شرعیت نفع و ازاله وجع بمنزله سحر است خلاصه اولی و انسب در معالجات فولنج از مطالعه ازکبد معتبر این فن غافل نباید شد زیرا که این درد مهلک از بین دردها استعدادی که نافع فولنج و نفخ شکم و درد معده و مثانه را یکبارگی دفعه کاوریوند

دانشه ابو سا کل نمز کون و روغن بادام تلخ ضماد کنند کما دیکه همین نفع را دارد
بکبرند کاو درس سبوس کندم نمک خاکستر و شای هم بموضع وجع کما دیکه نمایند
و کلاب و اب بنیان کرم کرده بیا رچه ذکر کرده بشکم بیندازند نافع بود و اما اغذیه
اصحاب قولنج بیاید دانستکه در قولنج بارد مادامیکه وجع بوده باشد و بعد
از وجع تا ممکن بود قلیل ان بکبشانند روزاست از طعام و اب جنابی واجب باشد و بعد
ازان هم اقتصار بنخود اب و مرو شوربا چرب علیه مالحه دویه دار بدا رچینی و بخیل
و صعتر و زیره و مغز هل و سپرز باید کرد از اجزام لحوم انها احتراز باید نمود و
نخود اب کوشتخوروس بهترین اغذیه ایشان باشد و چوزن نخود اب بجاذن
بمانند باید که شوربا سرکه شیره کل بروغناع دارد باشوربا سرکه و فلفل باسکنجبین
بوده باشد و حوبره که مطیب از کلاب و مغز هل و محلا از عسل و شکر کرده
باشند موافق است **سؤال** مرفوما بین زجر حادثه بواسطه احتباس نقل
باشد یا زجر حادثه از لذع مواد حادثه باشد چه چیز است **جواب** ان الزجر
الحادث لاحتباس ینبغی حروج رطوبة هی منتی اعز الامعاء من غیر ثقل و اذا خرج
من الثقل شی خرج بابا و بعصر شدید و جهد مولم و ربما خرج معه دم و یخرج
به ثقل فی البطن من اسفله و اما الحادث للذع فیخرج منه الخلط اللاذع ینبغی
حرارة الکبد و تولید خلط الحار و ما ینبغی من مرارة الفم و العطش و انصباغ
البول و یکون التزخ مع ما یخرج من البراز یکون منحلا صفارا الی الصفرة و یجب
علاج ان تلین طبیعت بود بحقنها لینه مزلقه و شبا فا فد و شربت منضج و مسهل
مزلقه باروغن بادام و مانند ان چنانکه تفصیل ایزاد در رساله اسها لیه مذکور

کردیم

کردیم ولیکن در زجر انتفاع از شبافد و حقنه بیشتر از مشروبات بود اما
زجر اطفال اکراز دصوبروت بود با سافل علاج ان است که علیل را برانوی کرده
نافته بران نافکند بنشاند و همچنین است بر خاکستر خوشکرد یا بر کاو درس یا بر خاکستر
پشکل کوسفند کرم کرده در لته بسته بنشانند عظیم نافع بود و لیکن چندان
مبالغه نباید کرد که از جزار ضعف قلب حاصل اید و بکر شبافد مغز شفتالو
سوخته بافد ق سوخته بادانه شیر مفید باشد و اجتناب از اب و هوای سرد لازم
بود و غذای شیر مرضعه فقط با شوربای بادام مناسب شد و انچه از اسباب
ذکر حادث شده باشد باشد باشد و اضعف مداوای هر نوع علاج کنند و بادهنک
و نخم ریحان را بالعاب بهدانه بخته و بادروغن بادام مفید بود و همچنین با دهنک
بوزاده با کلاب کرم با سرخاصه و منکه شوهضم و هیضه بران سابق بود
باشد و بکر زرده نخم مرغ با دروغن کل سرخ امیخته نیم کرم علیل را بران
نشانند چندانکه معدا نرا بخود کشد مفید بود و در حین اراده حقنه شیرین
شیرین و شربت بیه و مناول سخت و اش نادر دان و مانند ان مفید و مجرب بود

المطلب التاسع فی فروق الامراض التی تشبه و قوعها فی الکبد **سؤال**
چه فرق است مابین ورم لحم کبد با ورم غشا محلل مرکب **جواب** فی اللسان
ورم الکبد یکون الوجع معه ثقیلا ممدادا و البول فاسدا و البراز رطبا و البطن
لینا و اما ورم غشائها فیکون الوجع معه ناخسا و البول معه صالحا و البراز
جافا الا ان یکون الورم من جهة المقعر من الکبد فیجتمع ما یدخل الیها من الدم
و الا بعد فقود صفوة الغذاء الی الکبد لا یلین البطن **سؤال** چه فرق است

فی فروق الامراض الکبد

ما بين اسهال كبدى كه حادث ميشود بواسطه سده ما سار يقا با اسهال كبدى كه حادث
ميشود بسبب ضعف جاذبه كبد جواب ان الاسهال لبطلان جاذبة الكبد ضعفه
يلزم امراض الكبد من تغير لون البدن لفساد الدم المتولد فى الكبد النافذ منها الى
جميع البدن وتغير حال البول وبالجملة عدم الجذب بضعفه لا يكون الا وقد حصل من
تغير رقته وربما كان بعقب امراض مزمنة وحادة جدا بحيث يضعف القوى وربما
يتبعه نقص الشهوة وفساد الهضم ولبركة حال السدد فان الاسهال يكون خاليا
عما ذكرنا ويحس فيه بثقل فى البطن وتكون شهوة المعدة بحالها وربما كانت
لشدة حاجة البدن ومقاضيته المعدة مع اعانة السدة سؤال چه فرق است ما بين
اسهالى كه سبب او ما قبل كبد باشد با اسهالى كه سبب او كبد باشد جواب
ان الخارج مما بعد الكبد يخرج بمدور ولا كذلك الخارج مما قبلها وايضا ان الخا
فى النوع الاول يكون كيلوسا وفى النوع الثانى يكون اما خلطا او دوبا ان
الاعضا والاخلاط مبانية بصورها للكيلوس علاج هر باب ازان باز الة سبب باشد
ودر سدد بفتح سده كبد باشد ودر ضعف تقويت ان وتنقيه بدان بود از خلط
غالب خصوصا دفع صفرا بسويدر رسالة اسهالية كفته ايم اكر اسهال با ضعف
كبد وحرارت ان باشد شراب بكشاليز صرف طباشير نا بفوا يده مثقال دو تا سه
بار ترب سيب در نطليه وتضميد كبد بمقويات معتبره واغتذا باش بادام ساده با
باز رشك با باسفاى با با نارد ان نافع بود سؤال چه فرق است ما بين اسهال
خونى از كبد بواسطه سده بود يا اسهال خونيكه بواسطه ضعف قوة مغيره
باشد جواب ان الدم الخارج للسدد يكون احمر غليظا واسود محترقا و

يكون لون البدن فى حال الطبيعة ويحس معه بثقل واما الحادث عن ضعف القوة
المغيرة فيكون لون الدم غالبا وقوامه متفاوتا ولون البدن معها يذهب الى
الصفرة وربما يتبعه تورم الاجفان والاقدام ويكون مع ذلك خاليا عن الثقل ويتغير
معه نضج البول والبراز سؤال چه فرق است ما بين اسهال دم كبدى نابع باشد
مر ضعف قوة مغيره را با اسهال دمى كه نابع باشد مر ضعف قوة ماسكه را
جواب ان الفرق بينهما صعب بل مستصعب لتشابههما بل توبان فى خواص البطن
والبول فان رائحة الخارج وبثوبا فى عدم النضج البول وكثرة الزبد به وجود
رياح فى البطن وقراقر فيه الا ان تغير لون البدن فى ضعف القوة الهاضمة اكثر
من تغيره فى ضعف القوة الماسكة وايضا ان ضعف القوة الماسكة يتبعه قصر زمان
الرائحة بعد ورود الغذاء وخروج دم كثير فى دفعة واحدة كذلك ضعف الهاضمة
فافهم ودققى نظره لان هذه الفروق الدقيقة العظيمة الخطر فى الطب فان الندد
بينهما يختلف اختلافا كثيرا والخطر فى ذلك خطر عظيم فانى رايت المشهورين من
اطبا زماننا لا يعلمون فى هذه الفروق فى امراض المشبهة مطلقا سؤال چه فرق است
ما بين اسهال الدم كبدى كه بواسطه انفجار دبيله در كبد باشد با اسهال دمى
كه بواسطه سده كبد باشد جواب ان الخارج من الدبيلة يكون مختلطا
بقيح ودم مختلط وصديد وبتفقد ذلك دلا يل ودم الكبد المنفجر واما
الدم الخارج للسدد فيكون غليظا اسود كالدردى ولا يكون مع ذلك ولا
قبله شئ من علامات الورم ولا يكون معه ثقل وبخفكما يخرج من الدم
علاج انواع دمهوى كبدى كه بعضى دوسنطاريا ى كبدى وبعضى قيام كبدى

کوبند علاج ضعف کبد باشد و نرسد نان در و ابل ذیرا که کبد مرکاه ضعیف
کردد از مضم نان عاجز و برهضم کوشت فادر باشد حال معده ضعیف بر حسب این
بود و باید بسیار در بجنس خون نمایند بلکه مرکاه ما بقی از فضله بود فضلات ما بقی
باید کرد و چون اسهال بافراط و ضعف بغایت سد اماله ماده یعنی بد بکر نماید
مثل شد الطرامد و بدین و ماستان و نفوب کبد بکوشند بعد ازان بجالینوس
اسهال الحون کمعدل و مقوی کبد باشد از سفوف و افراص و اضده و طلاء
خابشه مبرده مقویه بر نوعی چنانچه صفت انها در خاتمه رساله اسهال البته مذکور
شد و نباید بیح حبس نمایند و اما اسهال دموی اطفال ضعیفه و صبیان را
بهترین معالجات سعی عصاره برک بارهنک باشد بعد از هر دفعه که دراطفال
فارغ شوند دراب برک بارهنک که با قدری الش کرم کرده باشند نشانند
و خوردن هر نیم مثقال بارهنک نارو عن بادام و شربتیم مثقال کل ارمنی
با اب بغایت نافع بود و فادزهر جوانی با معدنی درد و غ کاوی یا با اب
برک بارهنک یا اب بیخ ترش یا به برنج لبوی مقید بود و مرجوم مبرزادقا
صفرا اب خربزه شیرین ناشتا خوردن نداسهال دموی اطفال بخوردن
بلوط بوداده زابل بشود انشاء الله تعالی سؤال چه فرق است مابین اسهال
دموی کبدی با اسهال دموی معوی جواب الفرق بینهما بوجوه الاول
ان الاسهال الکبدی لا یکون مع وجع البتة بخلاف المعوی والثالث ان الکبدی یلزم
معه هزال البدن بخلاف المعوی الا اذا افرط والرابع ان الخارج من الکبدی
یکون شدید النتن و ربما یتبعه التحی والعطش والتهاب و لا کذلک المعوی

فانها لا یکون مع الوجع الشدید بخلاف المعوی والثالث ان الکبدی یلزم معه هزال البدن بخلاف المعوی الا اذا افرط والرابع ان الخارج من الکبدی یکون شدید النتن و ربما یتبعه التحی والعطش والتهاب و لا کذلک المعوی

والخامس

والخامس ان اسهال الکبدی بتواتر و بتکاثر فی حالة الجوع و خلو المعدة بخلاف
المعوی علاج انواع دموی معوی اسهال ادویه معتبره که منضج مزلق باشد
معزی و خفیفی امزلقه و فلوس بیخ معزی و اخر خفته از نشاسته هفت مثقال با
روغن بادام دو مثقال و همچنین خفته از بیخ و زرد مخم مرغ و کاغذ ابی
سوخته و روغن کل سرخ لبی مقید و مجرب بود و دو مثقال صمغ عربی
با اب سرد و یکمثقال بزر الورد با اب برک بارهنک علاج شافی بود و اکر
قوه مساعدت نموده و مابقی نبوده باشد علاج ان فصد باسلیق و فلوبتا
باید کرد سؤال چه فرق است مابین بر قان حادثه مراملاء مراره اصفرا
با بر قان حادثه بسبب سده که در مجرای مراره واقع بشود جواب اما الفرق
بینهما فهو ان الحادثة لا مثلا المرارة لا ینعقد معه انصباغ البراز دفعة و لا ینقطع
صبغه بل لا بد من اندفاع شئ من المرة الصفرا الی الامعاء و تزید صبغ البول
مع الامتلاء و کذلک تزید الثقل معه اما البرقان الحادث عن السدة فیعقد معه
صبغ البراز دفعة و یشتد معه صبغ البول ان کانت السدة فی مجری المتصل من
المرارة بالامعاء و ان کانت فی المجری المتصل من الکبد بالمرارة فصبغ البول دفعة
و انقطاع صبغ البراز قلیلا قلیلا و لا یوجد مع ذلک من الثقل کما یوجد مع الامتلاء
سؤال چه فرق است مابین بر قان حادثه بواسطه سده در مجرای مراره متصل
بکبد باشد با بر قان بواسطه سده واقعه در مجرای مراره متصل با معا باید
جواب ذلک ان الحادثة لسدة الواقعة فی المجری الاعلی عن المرارة یتبع صبغ
البول معه اولا و یتعقب صبغ البراز قلیلا قلیلا بخلاف السدة الواقعة فی مجری

المتصل بالامعا فينقطع انصباغ البراز دفعة وبتاخر بعده انصباغ البول يفقد
اصلا المرارة ثم يحدث البرقان سؤال چه فرق است مابين برقان حادثه بسبب سخونة
عروق يا برقان حادثه بسبب سخونة كبد جواب ان الاول يكون الكبد سالمة
والبول يضيء حسن الفوام ويعدم معه لابل سخونة الكبد كالعطش والحمى الصفراوى وهذا
النوع يحدث قليلا قليلا وربما كان غير عام بجملة البدن ويعدم معه البول فضحه وبقيه
اعراض سوء المزاج الكبدى الحار وقد علمت بها مر علاج برقان در جميع اصنافه ازاله
سببه بتنقيح سدد وتنقيه بدن از خلط غالب فاعل بود الا در بحرانى كه اعانة
طبيعت بود بردفع بتوسيع مسام وتليين جلد وترقيق ماده وبرهمين قياس
باشد برقان اسود كه انرا برقان سنگ كوبند وبايد دانست كه در برقان تيلكه
سدة در ما بين مرارة وامعا باشد كه انرا برقان خونجى نيز كوبند جنانچه بمرور زمان
نشايد نمود واز جملة مسهلات صفر فرحين نفتة است چهار مثقال با بيست مثقال
شكر سرخ وده مثقال كلاب بنوشند وهمچنين مسهلية كه در اكثر امراض صفراوية
نافع باشد صفة آن ستامكى چهار مثقال پوست هليلة زرد دوازده مثقال كل بنفشه
ريشة كاسنى تخم كاسنى هريك دو مثقال عنبر هندى دوازده مثقال همه را الخيسانده
وجوشانيده صاف نموده نيم سير شكر پانزده مثقال در آن ميان
حل كرده بخورند لما الغذ به اصحاب برقان آش انار وآش ترش وآب غوره
وآب ليمو وناريخ است ودر كباب انار وآب ليمو وانه ومغز خيار وبا سكنجبين
وكاهو با سكنجبين موافق باشد وماست كاو ودوغ وآش دوغ همه مفيد بود
وكوبند بلاغ سمك صغار حى نافع بود ودر برقان اسود نخود وبا كوشت

برغاله وجوجه خروس وآش سركه شير چغندر وآش سكنجبين صناع را
مفيد باشد الله اعلم سؤال مزه مابين استسقائى كه بواسطه سده در مجراى
كليه باشد يا استسقائيكه بواسطه ضعف كبد باشد چيست جواب ذلك ان
الحادث لسدة فى مجارى البول بعدم معه البول او بقل ويكون احوال الكبد سليمة
الا اذا طالت مدته بخلاف الحادث لضعف الكبد فيكون معه لابل الضعف من اصفرار
البدن والوجه وفتح العينين والقدمين ولين البطن وضعف الهضم وكثرة الرياح
والقراقر ورقة البول وترهل البدن علاج جميع اقسام استسقا بدانكه مائيتى
تولد فضول ورطوبات بايد نمود واز جمع مرطبات ومغلظات وسدد ازالة
واكثار اغذيه واشربه اجتناب واجب بايد دانست واسهال رطوبات وازاله
برقوق وتدبير باشياء غير شديدة السخونة وتحليل رياح وتعديل مزاج كبد
وتقويه كبد بوده باشد وبهترين مسهلات ومنقيات ايشان كه خالى از ضرر
ومتاخرين از اطباء كلا متفق ميباشند اينست صفة منقيه ناجريه افسنتين
رومى خارخسك كل كاو زبان اصل السوسن بنفشه بوست هليله سياهان هريك دو مثقال
تخم كاسنى تخم خيار هريك دو مثقال داز بانه يكمثقال نيم تخم بنج مثقال بنفوشه
شربت دينار سه مثقال در بعضى از امزجه نابنج مثقال صفة مسهل افسنتين
رومى عنب الثعلب بنفشه كل سرخ ريشة كاسنى از هريك دو مثقال پوست هليله
زرد ستامكى هريك سه مثقال تخم بنج چين دوازده مثقال دبوناجينى يكمثقال
روغن بادام دو مثقال واگر كبد آماده داشته باشد بادرم در كبد تا بايد
دوازده مثقال نلوس خالص اضافه بايد نمود واگر استسقاى لحمى سبب ان

حرارة کبد یا ورم ان یا احتباس حون معتاد الخروج مثل خون حیض و بواسیر
بود فصد باسلیق بسی نافع و مجرب بوده باشد صفت شربتی بنا رکه مستعمل حضر
است تخم کاسنی و بشنه کاسنی هریك هفت مثقال کل سرخ تخم کشوث ذرکدان
بسته هریك پنج مثقال بنفشه تر کاوزبان هریك دو مثقال خیسانیده وجوشانیده
صاف نموده با شکر هفتاد مثقال بنوام آورده از آتش برداشته بریوند چینی
بسیار خوب هفت مثقال نرم سائیده مخلوط نمایند قدر شربت سه مثقال
تا پنج مثقال اما اغذیه مستعفین بیاید دانست که واجبست در تقلیل غذا و
ایشان مهتمام نمودن حتی اینکه گفته اند بودن باید دزاورد و اما آب
ایشان باید که سه من تبریز باشد یا یکسیر شکر که گفته بجوشانند تا ثلث آید پس
سرد نموده بنوشند و زیاده بر سه روز نان غذا هم ننوشند حتی انکه بعضی گفته اند
که در شراب ایشان نوشادر مضر بود و اگر بکلاب و عرق دارنج انه و عرق کاسنی و
کاوزبان و مانند ان بحسب مزاج بدل اب کفایت نوانند نمود یا مخلوط باب بسیار
بهتر باشد و بهتر اغذیه نخود اب یا گوشت بلک و کبوتر و طهوج و عصفور
و مانند انها یا دنبه و دارچینی و هل موافق باشد و بعضی از شیها طعام
با بونه و شبت یا دارچینی و زعفران هم جایز بود و در استسقاء حار اقتضا
نماید اب انار بن و اب هندوانه با سکنجبین و خربزه کرمك و کاهو باید نمود و سکر
از مسکنات عطش و مفتحات سدد مستعفین است و زرشك و اش ان در ذهر احوال
موافق باشد سؤال فرق ما بین صلابه طحال که بواسطه ورم باشد یا
صلابه طحال لیکه بواسطه مرض صحنه او باشد چیست جواب ذلك ان الصلابه

عن الورم

عن الورم یندفع الطحال معها بالحس ولا ینغمز ولا یندفع ولیس کذلك الحادث
عن الریح فان الطحال معها ینغمز فی جوهره وربما کان فرقه عند الغمز بخلاف
الاول وربما یتبع الثانی فساد اللون بخلاف الاول علاج ان اکر کثرت در خون
بوده باشد اول فصد اسلم و بعد فصد باسلیق باید کرد بعد از ان شربتی قدری
باغرق کاسنی و مسهلا سودا و تضمید طحال بسرکه گفته اشتی پوست بشه کبر توته
سداب و سرکه کلاب و عرق کل سرخ طلایه نمایند و بر یاد بعه اطریفل هم
نافع باشد و اصحاب تجارب گفته اند که اگر بجهت صلابه طحال کاغذی بمقدار درهم
طحال بزیده و بعسل مالیده و خرد لزم کوفته بران پاشیده بر بندند نافع باشد
و اطباء هند جهت مطحول تضمید نمودن ممتوذن بدقوق کرسنه با نفط سفید
خمیر کرده علاج نافع و مجرب میدانند و دیگر انکه هندوانه بدو نصف کرده
نصفی را بر محل طحال محکم می بندند و اول وجعی شدید پدید می اید پس ساکن
و زایل کردد اما اغذیه که مرض طحال را موافق و نافع بود اش سرکه شیر کاو بز
و بغناع و پرك چغندر و کاسنی و کبر دران پخته باشند و همچنین سکنجبین خاصه و ترشی
کبر ترشی سیب و ترشی بادنجان با طعام شبت و با بونه و ترشی سیب و ترشی بالاخره
نافع بود و صالح باشد و بالجمله اغذیه که از سرکه ساخته باشند بسی مفید بود
المطلب العاشر فی فروق الامراض التی تشتبه وقوعها فی الکلی سؤال
فرق ما بین درد سنگی که از کلیه خارج کردد با درد سنگی که از مثانه خارج
شود چیست جواب ان للبول الخارج من الکلی یکون اصفر و احمر و یکون
معه الوجع فی القطن ومکان الکلی ولا یخرج دفعة واما الخارج من المثانه

فی فرق فی امراض الکلی

فلونه الی البیاض و یخرج دفعة قلیلا قلیلا و یکون معه الوجع فی المثانة علاجه
مذکور شد در فروق فی تولیخ و حصا سؤال فرق ما بین ورم در نفس کلیه
با ورم در غشاء و عروق کلیه باشد چه چیز است جواب ان الورم الحادث
للحم الکلی یکون الوجع معه قلیلا مدا و ربما احتبس معه البول او قل فاما ورم
العروق فلا یحتبس معه البول و یکون وجعه ناخسا و غابرا و اما ورم الاغشیة
فیکون الوجع معه ناخسا و لا یحتبس معه البول سؤال فرق ما بین وجع کلیه که
بعلت نضج شدن بول و احتباس بول در او میباشد جواب ان الوجع لاجتماع
المادة یکون ثقلا و یحس فی موضع الکلی بخصوصه بول و یتقدم احتباس البول
و یعدم معه اعلام الورم و اما الحادث من قبل الورم فیتقدم الوجع منه علی احتباس
البول و یکون الوجع مع شواهد الورم کالحمی و العطش و حرارة الموضع فی الحار و برد
الموضع و الانتفاع بالمسخنة فی البارد سؤال فرق ما بین وجع کلیه بواسطه
حصا با وجع کلیه بواسطه ریح چیست جواب ان الوجع فی الحصا یتقدمه البول
الصافی و الرملی و اما الحادث عن الریح فالوجع خالیا عن الثقل و ینتفع بالمسخنة
و المحللة سؤال فرق ما بین نعسر بول کلیه بواسطه ورم مثانه بوده باشد
چه چیز است جواب ذلک ان عسر البول مع الورم لا یکون دفعة بل قلیلا
قلیلا و یکون معه الالم شدید و ازاغ یزید الوجع و لا یستطیع التمزع علیه و
ربما ظهر للحس و یکون مع المتمدد و ربما کان معه غشی و تشنج و اما نعسر للحصا
فانه یکون المدة ناخسا ثابتا و یتقدمه بول دمی و ربما تحرک العلیل فخرج البول
و ینبع ذلک بحرکة العضب سؤال فرق ما بین نعسر بول کلیه بواسطه خون

میجد در مثانه باشد با نعسر بول کلیه بواسطه حصا باشد چه چیز است جواب
ذلک ان العسر التابع للحصا یوجد معه ما ذکرنا لها من الدلایل المتقدمة و العسر
التابع للدم الجامد یتقدمه خروج الدم البول و اعقبه نعسر البول سؤال
فرق ما بین نعسر بول کلیه بواسطه حدت و تیزی و باشد با نعسر بول کلیه بواسطه
حصا بوده باشد چه چیز است جواب ان التابع لحدة البول یتبعه اعراض
موجبة الحدة کالحمی الحادة و غلبة الخلط الحادة و الصفراء و یتبعه اضباع البول
و حرقة در مجمه و نعسر البول مع شعور لذعه و حدته عند ارادة اطلاق الخرج
و اما نعسر للحصا فیعلم مما مر فی دلایل الحصا سؤال فرق ما بین احتباس
بول کلیه بواسطه سده کدر مجاری فروق مثانه باشد با احتباس کلیه سده در مجاری
تحت مثانه باشد چه چیز است جواب ان الحادث لسدة فی مجاری القاسم
یفرغ منه المثانه فلا یصل الیها و تخلص المثانه لذلک عن الثقل و التمدد بخلاف
السدة فی المجاری السافلة فان المثانه یوجد ملوءة و یحس مع ذلک بالثقل
و التمدد فی مکانها سؤال فرق ما بین احتباس بول کلیه سده در اصل قضیب
باشد با احتباس بول کلیه بعلت شدة امتلای مثانه باشد چه چیز است جواب
ان الاحتباس التابع لامتلاء المثانه یکون لاحتباس البول بعد امتلائها من البول
و لبرکد ذلک الحادث عن السدة فان الاحتباس معه یتقدم علی امتلائها و یکون
معه ایضا الدلایل السادکة کالدم الجامد و الحصا سؤال فرق ما بین نعسر
کلیه بعلت جفاف رطوبة بالله مر قضیب باشد با نعسر بول کلیه بعلت حدت و تیزی
بول بوده باشد چه چیز است جواب ان التابع لجفاف الرطوبة یتبعه هزال البدن

وتحافنه وتقدم حبتان موجبة لذلك وتدبير مسخن مجفف ويؤكد ذلك جفاف
الاحليل وقحله واما الحادث بحدته فبتبعه التشوق بلذعه وكل خرج منه شئ بول
زاد تعسره ويخرج البول منصبغا حادا لرائحة كما مر **سؤال** مزوفا بين عسر بول
كبعلة ضعف جاذبة كلمة باشد باعسر بوليكه بعلة ضعف دافعة كلمة باشد
چه چيزاست **جواب** ان التابع لضعف الدافعة يكون مع الكثبان مملوة من
المائية ويجتمع باثقالها وتمددها وايلامها اياها وليس كذلك الحادث لضعف
الجاذبة فانه ربما يتبعه لين البطن واستفاء والاحساس بالثقل في موضع الكبد
علاج مشترك النفع جميع اقسام ان استعمال ابزن وخام ونكبند وتضميد
شربعدات بوده باشد وفصد باسليق وصافن ومساعير باشربت بنفشه
نافع باشد وهمچنين هفت مثقال اب شير كهن خربا اسب بنوشند در كشودن بول
بي عديل است دبكر تخم خيار وتخم خربزه كرمك وتخم خرفه ومغز تخم پنبه دانه
وتخم كدو وتخم خشخاش هريك دو مثقال در اب شير كشيده باشربت بنفشه
هفت مثقال با بابنات سپند شه مثقال ناشتا بنوشند خاصه اكر با عسر بول
حرقه هم باشد بسيار مفيد است وكوبند وكافور منصوري در احليل نهند
بول بكشايد وهمچنين كل ارمني را كوفته اب در ارغانه مالند وثقل را ضماد
كنند بول بكشايد وخوردن سفوف خاطين با ماء الشعير يا باشربت بنفشه
يا با اب برك كرك چراوش كه بعربي شل كويند بسي مجرب است اما اسر وعسر البول
اطفال رضيعة وصبيا اكر لسبب برك وسنك كرده ومثانه نباشد يا بلكه دهن
عضو برزه ار وكرده مانند واحليل چكانيدن واز موادات حصا

رضيع و رضيعة والجنابين نمودن وچرا نبود باب شائبه قبله كاغذ
بان آلوده باحليل مرستان ودر اب طبيخ خبازي وخطمي وبابونه وخارخسك
تا كرم كرم هر روز دو سه نوبت نشانيدن وبعد از پيرودن ادرار زن
بر وعن عفر بسيار چرب نمودن وبنم دانك مغز سر كلاغ جاوه كدر تنكابن كشكرك
كويند با كلاغ پيس در شير حل كرده حوزانيدن وباحليل بزچكانيدن مفيد
بود وهمچنين خاكستر عفر بزا با بيد انجير پوخته كوفته بر پشت عانه وكرده ناف
واب طبيخ چند عدد عكه كه كلاغ جاره باشد وكلاغ پيس بطريق مذكور ادرار
ساخته بغايت مفيد بود واز مشاولان ايچ رضيع نتواند خورد مرضعه بخورند
اما اغذيه ان نخود اب با زردك وكوشت بچه واش شلغم واش كلم
با نديزه ومغز هل ومغز خيار واب هندوانه وخربزه كرمك واكر حرف نبوده
باشد نخود اب با ادويه جاره ملحوضيد وشربت ماء العسل وسير وپياز هم
موافق بود ودر اوايل الجناب از حوامض وقوابض ومالح وحريف را
لازم وواجب دانند الله اعلم **سؤال** مزوفا بين تقطير بوليكه بعلت
استرخاء عضل مثانه باشد تا تقطير بوليكه بعلت حدت بول باشد چه چيز
جواب ان التابع لاسترخاء العضل يتبعه عدم الاحساس بالمندفع من
البول عن المثانة وعدم علامات الحدة وربما يتقدم ذلك سقطة او ضربة
على قفاء العجز واعقبة التقطير وربما يتبعه استرخاء عضو اخر كالشرج وليس
كذلك مع الحدة فانه يعلم مما تقدم في دلايل الحدة بلذع البول وحدته
علاج ان ممدرات باردة وماسل البول واشباه ان باشد واكر دهنها

ومبرد بن عارض کرد بعد از فی واستفراغ بحب منتن ومرد وزد راب
کوکرد بنشاسند وحب نافع مکلس بدهند واکر کاهی معجون مبارک با نانونبا
با قلیلی زبان بخورند نافع بود وفرص کرجهت تفطیر البول حار وحرقة البول
وعسر البول وبول الدم نافع باشد اینست صفتان صمغ عربی تخم خشخاش مغز
خیار بن تخم کدان نشاسته مکدسه مثقال تخم کرفس یکمثقال فرم کوفته بابا
فرص ساخته صمغ بصمغ یکمثقال باشربت خشخاش بخورند وسفوف تخم کشنیز
خشک بوداده وبلوط بوداده وکندنا نافع باشد وغذا نخود اب با کوشت کبک
وتیهو وکبوتر وسایر لحوم صید با نوابل حاره واکل شیر وپنیر وانجیر خشک و
مداومت بحمام نسی نافع ومفید بود سؤال فرق ما بین نفوظ کرحاث
بشود بسبب اتساع عروق ضوار بیشر یا بین کدر قضیب وحوالی قضیبت است
با انفاخ حادثه بسبب ریح در جوف عصبه قضیبت است چیزست جواب
ان الحادث للریح المتولدة فی الذکر یکون معه اختلاج الذکر ودر تمام کان بعقب
جماع مفرط ولا کذلک الاول فانه یتقدم معه الاختلاج ویکون بعد ترک الجماع
مدة وکثرة فکر فی الجماع واکل الطعمة معینة علی ذلک فالداعی الیه سؤال فرق
ما بین سیلان منی بعلت رقت وباسیلان منی بعلت ضعف قوة ماسکه چیزست
جواب ان الاول یکون المنی الخارج منه بضیجا کثیرا مشابه الاجزاء فی الرقة
وبنطی اوفان خروجه واما الخارج لضعف القوة الماسکة فلا یکون بضیجا
بل یکون غیر مشابه الاجزاء ولا ینطی اوفان خروجه سؤال فرق ما بین مثله
امعائی با مثله شربی چیزست وهردو در انحراف صفاق والتساع مجاری

ونزول جسمی بکلس اینش مشارکت شده جواب ذلک ان مثله
الامعائی یتبعها احتباس البراز ومثله الثربی یتبعها نقصان الحجم ولا یتبعها احتباس البراز
علاج ان آنستکه شبان ومشایخ وصبیان واطفال رضیع وموضع از اشیاء
ونفاخه حذر فرمایند ودر اطعمه وغیره کاسر الریاح مثل زیره وبادیان ومصطکی
وکرویا ومانند آن بسیار کنند واطفال را از کثرت کریه منع کنند وغیر اطفال
از مرکبات خصوصا برامل اختصوصا عینفه حذر فرمایند وعفص ومصطکی و
سرخش وعرفوث وناخواه نرم سابیده باروغن سرشته بر لته مثلث شکل
طلا کرده بر عانه وکشها بدان محکم ببندند وهمچنین عفص کلنار وفارسی
کند جند بیدمشک موم بمالی هر یک بطریق مذکور باروغن سرشته ببندند
وچون خشک شود مکرر تر کنند وببندند بخصوص در شبها که ساکن
باشند انفع بود وبهتر آنستکه کیسه مثلثی را پر از زیره وراز بانه کوفته
کرده وبر پشت نهاده زیر فوطه محکم ببندند واکثر اطفال صغیره را بنکرار
اطلیه از خصیه وسر نهاد بسر کین موش در شیر حل کرده از نفخ وورم ان خلاص
شده اند وهمچنین نکرار نطاله عفرنها وخمار در اطفال مجرب بود وهمچنین
نکرار تفطیر مثل وجند روغن زنبق حل کرده باحلیل در فوطه بچکی
نسی نافع باشد المطلب الحادی عشر فی فوق والخبثان سؤال چیه
فرق است ما بین حمی یوم سدیه که حادث شود ان سده دفوهات عروق
باحمی یوم که سده دفوهات عروق حادث شود از خارج بدن جواب ذلک ان
سبب الباد نی فی الثانیه کالمشی فی الواضع الوعرة والوقوف بها والاندفان

في الرمل والتراب بالجملة يقدم سبب موجب للمدد وبقاء لون البدن بحاله وتخلا
عنا المعروف بخلاف الاولى فان السبب الباعث فيها يكون معدوما ويكون معها
ثقل في البدن وكسل وتمطى فيتقدم حدوثها التدبير الغليظ وترك الرياضة
ومن دلايلها الخاصة عدم العرق ولا يقلع الحمى ولا يسرع انحطاط هذه الحمى كاستراء
تلك ويرجح ان بعد از تقيح سدد وتنقيه مجاوى شرب شراب بيضر رقيق نافع
باشد وتمريخ بنحام مرطب معتدل نافع باشد بالجملة در علاج اكثرى از حميات
بويژه نبريد وترطيب باغذيه واشربه بعد از ان حمام مرطب معتدل البتى نافع
باشد سؤال چه فرق است ما بين حمى سددية كه حادث ميشود بسبب غلظ خون يا حمى كه حادث ميشود بسبب غلظ اخلاط جواب بيان الاول بتبعه تمدد
البدن وثقله واسترخاه وحمرته وبالجملة علاماتها امثال من الدم وتشريح صاحبها
بالفصد وربما اعقبه قطعها بقيحا والبرء كذلك الثانية فيكون الحمى معها احد
وبتبعه هزال البدن ويكون البول غليظا وفي الاول اصبغ واكمد سؤال چه فرق است
ما بين حمى سددية از مطبقه يا حمى غلمانية از مطبقه جواب قال بعض الاطباء
المعاصرين لا حاجة الى الفرق منهما لان التدبير فيهما متقاربان اقول الفرق بينهما عسر
اذ اندفي النظر فيهما فيحصل الفرق بينهما اتم في الجواب العلاج والوقوف على كيفية
ما يحتاج اليه في الادوية اما الفرق بينهما فتكون الحرارة في الاولى احد وظهر
آثارها في الباطن اكثر من الظاهر ويكون النبض فيها حسنا منتظما والبول معها
الى رقة ما هو واما الثانية فيكون الحرارة معها اكثر واثرها في الباطن والظاهر متساويا
ويكون لون البدن احمر وكذلك العينان والوجه ويختلف النبض في العظم والصغر

والبول

والبول معها الى غلظ وكدر ما هو علاج سوء نوحس ومطبقه بعد از اطبان از
امتلاى معده از غذا وخلط صفراوى باد دن بقصد واجبت واخراج خون كثير
بقصد فيها والحل وباسليق در روز دوم وچهارم وهفتم واز ان باخير
جايز نباشد واكر بسبب اسباب در فصد از اين ايام تاخيرى افتاده باشد از اله
سبب بايد كرد بمنضج وحقنه متعارفه معمولة فيما بعد سابع يا بعد از عاشر نيز نيكو
باشد فصد ديكر بايد كرد وكاه باشد بثنيه وثلثيه فصد احتياج شود واخراج خون
بچند بن دفعه بهتر از يكدفعه است واكر موانع فصد اكثر واقوى بود از انجا است
ونزعيف نبايد كه شدت وغمه در وجوب فصد وعدمان فوت علل باشد پس اكر
فوت قوى بود هر چند كه ساير امور واحوال مقتضى وموافق نباشد ترك فصد
بايد كرد وهر چند كه جميع احوال موافق باشد فصل
جايز نيست واكر باين حمى تخمه يا عسر هضمى باشد نا رفع انها نشود فصد اولى نيست
بايد داشت كه مدد ون باين چنين مانعى تاخير در فصد جايز نبود زيرا كه اكر فصد
نكنند وعليل از ارعاف يا عرق يا نقاق بنفتد خوف هست كه ماء يا حدث وسرسام
باشد واكر بعد از رابع عشر كه اسبوع دوم باشد بقيه از ماده حمى در عرق
باقى بوده وطبيعت ابى بود بفلوس مشروب نليين نمايند واكر اوكاسنى تازه
پيدا نشود بيخ مثقال با كاسنى داخل كنند وبعد يكهفته ازاله وبقيه فصول
در بدن وتخليل ايخدد عرق وما نده باشد شيرخشت مثل تخم خيار بين وتخم
خرفه وتخم كشنيز هريك مثقال در اب كاسنى يا در عرق كاسنى شيره كشيده باشد
بزوره هفت مثقال يا با سكنجبين دوازده مثقال بيخ روز نا شتا بنوشند

بسی نافع بود واگر سعال و سرفه نباشد والاماء الشعیر با شربت بنفشه بنوشند
و محمد بن زکریا مبفرماید در علاج مطبقه اگر ذر فصد اهمالی و تاخیری شده باشد
اعتماد بخوردن آب سرد نشاید بلکه البته باید نمود و اقتدر هم نکرار و نوانرد بخوردن
آب سرد باید نمود که بر داخل و خارج بروز مستولی گشته ارتعاد و لرزه در
بدن حادث شود پس اگر تب و حمی ساکن و منطفی نگردد اعادهٔ آب سرد باید نمود
تا او فبکند زایل شود و بعد از ان نباید بر حمی البته مشغول باید شد و در این تدابیر
اصلاً خطری نباشد و در ورم معده و کبد نیز همین شدت احتیاج نیست
ما باردِ باک نباید داشت و علامت شدهٔ احتیاج شدهٔ حرارهٔ والتهاب حمی و هیجان
غلبه و خفقان و عدم انطفاء و انتفاع از مبردات بود و اگر در فصد تاخیری شده باشد
بعد از ان نظفهٔ حمی یعنی ماء الرمان باکلفند یا ماء الشعیر با عسل
تا مرض رو بنظر بانقضا حال حاضر مداوا باید نمود و بیاید دانست که ایچه منع
تمام در حمیات محادهٔ از خوردن آب سرد مینماید در ورم کبد و ریه و ورم مثانه
و حجاب صدر است که در او رام مذکوره احتراز از آب سرد واجب باشد و باقی
علاج و اغذیه بهمان در ذیل حمی محرقه معلوم خواهد کرد ان شاء الله اعلم سؤال چه
فرق است مابین حمی محرقه حاصله از صفراء با حمی محرقه حادثه از بلغم مالح جواب
ان المحرقة الصفراوية تشتد الالتهاب والعطش وسواد اللسان وصفرة اللون و
حدة ملمس الحرارة وصفرة البول ورقته وحدة مواده ومرارة الفم وان المحرقة البلغمية
يقل معها العطش والالتهاب والحدة ويكون معها ملوحة الفم وغلظ البول سؤال
چه فرق است مابین محرقه کمادهٔ او در عروق و حوالی قلب باشد یا محرقه که مادهٔ

اودر

او در عروق و حوالی معده جواب وامّا فی الاولی فیکون سکونها بالهواء البارد
وبالمشموم البارده وما یصلحها من المنافع وفی ذلک ابلغ واسرع وکذلک ما
یضمد الصدر ونواحیه وربّما ینفع هذه الغشی واما الثانیة فیکون سکونها بالشراب
ویضمد بالمعدة من المبردة والانتفاع بها اسرع وکذلک وجوالتهاب المعدة وما
حولها علاج ان بزید در ترطیب و تلیین طبع بحقنه و تلیین طبع بحقنه ملینه مستعمل دارد این
زمان و شراب بسیار خصوصاً در اتصاف نهار زیاده محتاج باشد و حین ضعف
و هذیان و اختلاط ذهن اگر از طلب آب غافل گردد لحظه بلحظه در تجرع
آب اهمال نباید نمود و وضع کنان مغموس از آب خنک آب کاهو آب کشنیز سرکه
و صندل سرخ بر مقدم سر و مالیدن انها به پیشانی و کف دست و پا
و در حین شدت بخوابی از خوردن شربت خشخاش مانعی نباشد و در تابستان
ظلیه سبنه و حوالی قلب از آب سیب به کلاب آب خنک آب کشنیز آب کاسنی
سبز صندل این کافور و فواکه عظیم نافع بود و اگر کدورت و حمرتی در کاروده
بود و جنون غالب و مانعی نباشد در چهار دهم فصد مفید بود صفت حقنه
ملینه عنب الثعلب کل خطمی خبازی کل سرخ کل بنفشه بنلوفر لیثه خطمی اکلیل
الملک از هر کدام دو مثقال عناب و سپستان از هر یک ده دانه کافشه جو مقشر یک
سعد از هر کدام هفت مثقال آب برگ چغندر پیاله لعاب اسپرزه پیاله نلوفر
شکر سرخ کرنکبین عسلی از هر یک او زده مثقال روغن بنفشه یخ مثقال روغن
بادام سه مثقال در چهار دفعه معمول دارند و بعد از چهار دهم یا بعد از نیم
و یکم مسهل مشروح باید داد صفت ان بنشن عنب الثعلب بنلوفر لیثه

کاسنی گل بنفشه گل سرخ از هریک دو مثقال سنا مکی پوست هلیله زرد از
هریک سه مثقال فلوس زنجبین از هریک دوازده مثقال شیرخشت شصت مثقال
روغن بادام دو مثقال واگر بابونج حبق سعالی یا وجعی دارد بجوالی پهلو هریک باشد
تمرهندی بی تخم دوازده مثقال آلو بخارا دوازده دانه اضافه بکنند لیکن نافع
بود واگر زمان صیف تمام بستان باشد و علیل عطش غالب داشته باشد
که فلوس نخورده و نخورد شربت کرده مکرر بین مثقال باده مثقال سکنجبین
و یا نیم و بروت بسیار مرکوزه بنوشند و هرچه عطش داشته باشد آب سرد بدل
کنند واگر سعال بوده باشد منضج باشربت بنفشه هفت مثقال و در بین دو
ماء الشعیر یا آب هندوانه لیکن نافع بود وصف منضج عنب الثعلب کل بنفشه کل
بنفشه و مرزنجوش خسک بیدمشک خطمی از هریک دو مثقال عناب سپستان از هریک دو
دانه شیرخشت نیم کف دو نخودخیار از هریک دو مثقال زنجبین باشیرخشت و شربت
بنفشه از هریک هفت مثقال بنوشند و بعد از نیم ساعت دو نیم بقیر از سوء مزاج
وحمی شیره خسک مذکور دو مطبقه با ماء الشعیر یا شربت بزوری و فرص
طباشیر ملبن نافع باشد و بعد از زوال حمی بالکلیه بحمام معتدل الحرارة
رفته آب معتدل بر بدن ریخته و از دلک کثیر اجتناب نموده و مقدار زمانی
استراحت کرده که اثر حمام از بدن و لون بشره زایل گردد و شربت دوازده مثقال
سکنجبین با کلاب و عرق کاسنی یا بیدمشک موافق و نافع باشد و گاه در این حمیات
و سایر حمیات حادة بعد از نیم ساعت معده شربت لعاب اسپرزه و هندوانه با عرق و بنفشه
با عرق کاسنی و کل ارمنی لیکن نافع باشد زیرا که با لحاصله بعد تبدیل مزاج و منع

عفونت

عفونت مادة و منبل مادة بصدد منع ما در آمد بعد بر سیاید دانست که در امراض
حادة و حمیات صفراوی و دموی بعد امکان غذا نباید داد و اولی نارون و خیار
نا لطیف در غذا و نخوردن است و بعد افضل و انفع و اوفق از جمیع اغذیه اگر
ماء الشعیر نباشد ماء شعیر است زیرا که اطفای حرارت و تسکین خون مستقل است
و قمع صفرا و تقویت علیل مینماید و مع نیز با منضج خلاط و منفی معده و لذیذ
و مسکن عطش و معتدل الغذا باشد و امراض دیه و سعرسا و اصحاب بهر و
مثانه و سعال را نافع بود و گفته اند کسیکه محتاج بفصد باشد قبل از فصد ماء
الشعیر جایز نباشد و بجهة منافع بیشمار و فضایل ان که چون بقراط ماء الشعیر
بفکر صایب خود اختراع نموده در آن منزل نشاط و رقص مینمود و بتاکردن بی
مزه و کم غذائی بجهة صاحبان حمیات حادة مختص حکیم علی الاطلاق بمن الهام
نموده که چندین جلد کتاب کجا تاب شرح و بیان آن ندارد پس هرگاه مدت مرض
نزدیک دو هفته واقع یا بد منع مرض باشد اصلح بعد نباشد مگر مقدار محرقلیلی
از غذا که مزوره از اش اسفناج و کدو و ماش و بعضی از روزها آب هندوانه
با شیرخشت موافق باشد و آب نارین و مقر خیار و اش ترهندو الوچه خشکه و آب
نارنج خاصه بعد از چهار دهم بسیار نافع بود و بعد از ازاله حمی و تبان کمی یا
مربای نرشک و مربای سیب و مربای آلو و شب بر طعام با قلیه اسفناج و کدو مناسب
بود الله اعلم **سوال** چه مزاج است مابین خمس و سدس و سبع که حادث شود
از بلغم با وفی که حادث شود نه ایها از سودا **جواب** انه صاحبة البلغ و بیاض
البول و کدورته و احساس الشعیر بزیادة بلغم علی البلغم و کدورة البدن و سواده

بدلهم علی السوداء سؤال چه فرق است مابین خمس و عنب جواب انها وجدت
اعراض مادة العنب کحدة الحرارة و وجود العطش و الالتهاب و انضباع و شرایه الفم و البغض
فی اوایل الصفراء تدل علی الخمس سؤال چه فرق است مابین سبعین و ربع
مستوی و حال انکه در ایام نوبه مشترکه میباشند جواب لان مادة السبعین غلظ
من مادة الربع و ان نوبة السبع لیست بشدیدة الحدة و قلما یقع زمان الاخذ
فی السبعین بل فی الاکثر یختلف فیکون اخذ الواحدة فی ساعة واحدة و الاخذ الاخری
للیل فی تلک الساعة و کذلک الترک و لا یکون مثل هذه الاختلاف فی الربع علاج
ان یتلطیف اخلاط و استفراغ بلغم و سودا و ترک اغذیه موادیه ابتدا باید کرد و
بعد از ان نوبه که حمی سبع طویل و غیر قتال باشد و سدس اطول از ان بود در ان
بنزف قتال نباشد و خمس از انها باید بود باشد و بالجمله این حمیات در معالجه از ربع
ربع بود و مادة انها مجانس مادة ربع و اغلظ و اقل از ان باشد و در خارج
عروق منعقد گردیده اکثر حدوث ان از سودای بلغمی بود که بنا بر زیادتی بروز
و غلظ در حرکت ابطا و در مجمع اعسر باشد و چون انبوس فرموده بدین جهت
نادر بلغمی دائره باشد بعد از ان سودا و بعد از ان صفرا و تبه و اما حمیات لازمه
بدون همه مطبقه باشد و بعد از ان سودا و تبه بعد از ان صفرا و تبه بود و وجود
دلایل انها در شرح کلیات قانون مذکور است و اما حمیات اطفال و صبیان
اکثر از حمیات لازمه باشد انجا که سبب بغض و غلیان و سخونة خون بود خمر و جرح
و عبن و مرطوبی طفل و امتلای بغض و کثرة حدوث حمیات دموی و اقتضاء
فصل و تدابیر سابق الاذکر بدان مرضعه را فصد کنند و بدابیر حمیات محاوره و باعذه

مبرده معدله خون و شیر مثل ماء شعیر که بلجندانه عناب بخته باشند با شوربا
ارتدس با ماش با اسفناج و کشنیز و مانند ان اغذیه مزبا باشد و اگر طفل از شش
ماهه متجاوز و مرطوب بود در روز چهارم با هفتم سرها کوش را تیغ بزنند
یعنی بیالجیند تا خون بقدر پنج شش مثقال برود و اگر خون کم بیرون ابد کردن
و دوشها و ازبسیار ندالند تا خون سیلان نکند و اکثر اطفال ذوالهبن بدین
تدبیر بهبودی زایل گشته در ایام نوبه زیاده عرق و صحت ظاهر گردید و بمرضعه شیر عناب
تخم کشنیز شیرخشت خاکشیر و غذا مغز خیار و اب هندوانه کوچه نافع باشد
و اگر از تیغ زدن گوش ذوالهبن نشود پاشویه از برگ بنید و کل خطمی و سبوس جو
اکلیل الملک و کل بنفشه بجوشانند و نیم گرم پاهای طفل را تا بزانو بسیار بشویند
و دست فرو مالند تا عرق اید و صداع و حمی بنشیند باید و نطله سر و پیشانی
و کف دست و پا با صندل سرخ اب خیار اب کاهو اب کشنیز سبز با گلاب یا قلیلی سرکه
مالیدن بغایت نافع بود و همچنین تلخه کردن و تلیین طبع بشیافات نارونه و
حقنها ملینه نافع اید و ایجاکه سبب بغض صفرا بود زردی لون و زبان و سوداد
صفرا و هوا و فصل دلیل ان باشد علاج ان نشکه مرضعه را بمنضج و مسهلات
صفرا مدکور شد و مانند ان شربه تمار هندی و اگر بشود قلیلی بطفل هم بنوشانند
و انار بن و کوکنج و هندوانه و مانند ان اش زرشک و عوره و الوجه و امثالها
ان و باماء الشعیر و شوربا کدو و اسفناج و مانند ان اغذیه مزبا باشد و وضع
مزاشر خیار و کدو بر نابوخ و تلیین طبیعت بحقنها نارده مفید باشد و
تعریق و تسکین صداع بطریق مدکور بسیار سودمند بود و کاهی دوغ کاو در

با اثر دوغ موضعه را نافع باشد و ابخاکه سبب بغض بلغم بود سبوس نخود و هیضه
قلت عطش و شر مبرد ات و لینت حمی و فصل و وقت دلیل و شاهد ان باشد
علاج انست که هر صباح بعد از نقیه از مضیع و مسهل دوازده مثقال مثر بیخ نوشادر
با عرق کاسنی بخورند و غذا بخود اب اندک داده و تبه داشته باشد و قوطعام بخورند
و از حوضا ض اب سرد احتراز نمایند و اگر از حبات نائه و ذاره باشد که اکثر ابشان را
عنب غیر خالص و نائبه بلغمیه عارض گردد و در وقت باده بر فصول و بکر باید
امد علاج ان اولا بطریقیکه ذکر از مته مذکور شد عمل باید نمود و چون از انجا
فارغ شدند مضیع و مرضعه قبل از وقت نوبه پنج ساعت حب مشفا بخورند
با در مضیع را قبل از نوبه پنج ساعت نیم هضم بلغم خود با با مثر خرچه هر کنه کنه
بخورانند و بسیار باشد که از خوردن سیر شکر و مغز گردو و روغن بادام و شاب نوبه
قطع شده و معاودت نکرده و همچنین از تناول کوکوی سیر لبی صحت یافته اند
و بسیار باشد بچند ساعت قبل از نوبه چند انگشت عسل بخورند نوبه قطع
شود و لبی اطفال رضیعه که حمی بلغمیه ایشان از چهل روز تجاوز نموده بود مرجوع
استناد اعلی الله مقامه قبل از نوبه پنج شش ساعت بیک بخود چند بید سفر شاهم
خورانیده امده و مرضعه را صعتان منع نموده و هم صحت یافته اند و لبی اطفال
شیر که مدتی نوبه ممتد بوده بشرط قلیلی از جوز بوا با عسل ساییده قبل از نوبه
داده و صبر بر عطش نموده بتکرار این مداوای صحت یافته اند و این علاج جهاد
بالغین نیز نافع بود و همچنین صبح ناشتا فرص و رد دادن و سفوف دوا الزبد
دادن و در وقت نوبه از اب سرد اجتناب نموده و شربت بزوری با فرص و رد دادن

واکر شیخ در اطراف هم رسند فرص رد با شربت دینار لبی نافع و موثر باشد و
کسیرا که اشتداد مقدم عطش بر نوبه باشد قلیلی از اب عسل و کلاب بنوشند بغایت مفید
بود و قبل از نوبه برش و معجون مبارک و حافظ الصحه بخورد و از مبردات و
مرطبات مدوضا الجناب کند بغایت نافع بود و غذا مناسب بضیع و مرضعه
در این حمی بخود اب برنج دار و اندک زنجبیل و دارچینی و کشنیز خشک داخل کرده
باشند و اجتناب کند مصطکی و بلع کردن حب از مصطکی و نان خشک علی الخصوص
حب بخورند بمقدار بخود نافع بود بعون الله صفت حب الشفاء که در جمیع
نبهای نائبه خصوصا دیع و همچنین در تشکن اوجاع و حفظ قوت و نفث
الدم لبی نافع است بنجبیل یکمثقال و بوزیدی و مثقال جوز مائل سه مثقال
که عوام نانواله گویند کوفته و بیخته باد و وزن عسل معجون کنند ملکه تربیت یابد
بخود با بیشتر بفلد مزاج المطلب الثانی عشر فی مزوق البثور والاورام
والقروح والجروح سؤال چه فرق مابین قروح ساعیه که شیر بیخ گویند
با ناوه رسی که عمله گویند جواب لان المادة الساعیة اللطیفة اذا رقی من مادة
النار الفارسیة و کذلک ان القرحة الساعیة قرحة اکالة فقط بخلاف النار الفارسیة
فانها فی الجلد و مادتها من اللحم علاج ان ایجاد تبان بغایة باشد علاج تبطیل
کردن زیرا که دلیل قوت طبیعت و دفع مواد فاسده است بجلد خاصه اگر در سر
پدید اید که تا ان لبی از ارض دماغیه ایمنی حاصل کردد و اگر نباده مضر واقع
کند علاج انستکه بعد از نقیه بدن بطبیخ برگ مورد و کل سرخ و برگ گردو و بوست شیرین
بیان که سوس گویند بدن علیل را بشویند و بطبیخ خار شتر شستن پس خشک

اعلم ان الاورام
بین القروح والتشنج
والتشنج بین الورم
والقروح وهی کثیرة
ومنها النار العارسیة
وهی کثیرة

نمودن بروغن بابونج طلا نمودن و نوشیدن و سفال مغسول مربك ممکن شود بزرم
سائیده بار و بخنها مذکوره ممزوج نموده بمالند و مرهم سفیداب نافع باشد و
حصرم پیرزاد رضی جراح منکوبا بمرهم زرد چوبه اکثر زخمها را باصلاح آورد و قضیب
صافی و مجامث سائیدن نیز نافع بود و همچنین سفیداب مرداسنگ طباشیر کافور
سوخته مساوی بحق نموده باسرکه طلا کنند آشپزنده و جمع کدر را و جذر از ابل
کند و اگر اطفال رضیعه را حصاد رفوض یابد بتوری شپشه بنعله حادث شود که
لون ان بزردی مایل باشد و بعد از دو سه روز منفجر و منفرج شود آب زرد
از ان جاری شود و بهر مکانی از اعضا رسد احداث همان نماید و اگر سیاهی
اکثری از بدن طفل را فرو گیرد و بقایای جمع و حکه نماید علاج ان انست که
مرضعه و پرهیزاو اقتضا نماید و متوجه معالجه طفل مدتی نشوند بعد از ان
عناب را در روغن کاو سوزانیده با نوشادر مسحوق مغسول طلا کنند و اگر باصلاح
نیاید باین دواها طلا نمایند صفتان مغز بادام مقشر نوشادر مغسول مرداسنگ
برابر حنا اجزا مساوی بروغن کاو سرشته طلا کنند و اگر نافع نیاید روغن سرکین
خر نده هین نموده بعد از دو سه روز بحمام برند صفت دهن اختاء الحمار بگیرند
سرگین نیم خشک غیر مکرر چند عدد ذرکودی بر سرگین ذغال چیده و کاسه
کاشو هینی و عریضی بر بالای کودال منطبق سازند و در اطراف کاسه دو سه منفذ
بحهت خروج بخار و دخان مفتوح گذاشته نفد بکذارند که عرق غلیظ و چرکی
بر باطن انکاسه مجتمع گردد پس بر داشته استعمال کنند و طریقه معالجه نمله و ناریه
فارسی مثل معالجه شپشه بنهاست و اگر فروح و دبیثی و سیح در کش و ان و بغل

و بن گوش و چینها کردن طفل که از کرمها و چرک و عرق و بول حادث شود
علاج آن انستکه بعد از حمام برک مورد با کل سرخ با کل سرشوئی سحق ناعم
نموده بپاشند و اگر بمرهم احتیاج افتد مرهمی دارد و پنبه بی نمک و زرچوبه
کافی بود و اگر پنبه نازه بی نمک نا کداخته را جابده و بعد بر کف سنبادر
مالیده نا مهرا شود پس بر کشتهای ران بمالند منع حدوث سیج کند و اگر از بول هم
سوخته باشد باصلاح او رد بدان ایشرا من اکثر از امراض صبیان و اطفال
و معالجات ان اغلب مدار ای امراض صعبه و ضمن فروعی امراض مبین کردیم
بعضی از معالجات امراض اطفال بنزد و شرح جوامع مذکور کردیم ولیکن ذر
اینرسالیه بجهت خوف از اطناب و تطویل بر همین قدر اقتصار افتاد و معرفت
این قدرهم از جمله ضروریات بود و الله اعلم بالصواب **سؤال** فرق ما بین
فروح خبیثه با اکله چیست **جواب** ان کان فساد العضو سببا لعفونة
الخلط فهی خبیثة و ان کان بالعکس فساد العضو لسبب الخلط الفاسد المحدد
الی العضو فهی اکلة علاج اکله بعد از فصد و تنقیه بدن بمسهلات اخلاط ثلثه
بگیرند زنجبر زرد و املج اربندیده و زنگار مساوی سحق نموده با مو
و روغن مرهم ساخته بران نهند تا بسوزد و نگذارد نما بند دفع شود و اگر
بدین رائل نگردد روغن کنجد را گرم و سوزانیده بران بریزند تا بسوزد
و دفع شود و اگر بدین نیز دفع نگردد با هن تابیده داغ کرده تا انکه عضو را اگر
ممکن بود قطع باید نمود و اگر سم استرا سوخته خاکستر از ابر روغن کنجد
آمیخته بر ناصور و جراحت طلا کنند دفع شود و خاکستر از ابر محل اکله طلا

دفع شود **سؤال** فرمود ما بین غافقرا با وشقا فلس چه چیز است **جواب** ان
العضو ما دام منه حیاة وحس وهو اخذ الی نفضا نهما فهو الغافقرا با واذا انفقد
والحس فهو شقا فلس علاج ان ما دام کدر رطوبی نغفس بین بوده باشد شروع ند
ذهاب بضاوت الون ورنگ عضو وغیران نمود ه بدواهای موانع عفونت
مثل کل ارمنی وکل داغستان واغانیا و فوفل وصندل سرخ واب کشنیز سبز واب حبا
واب کاهو واب کاسنی سبز طلا نمایند وهر روز ضیح عرق نهلو فرعناب دوا دم
دانه نخم کشنیز نخم خرفه نخم خیار بن نخم کاهو اوزن مساوی بکوبند ومثقال شیر خشت
مثقال شیر کشیده با ها کشیر یکمثقال بنوشند وغذای بروز کاهو یا مغز خیار
با انار دبین یا اب صندوانه وشبا شغل نادر بوش واش زد مشک با اش عوده با سرکه
یا درب انار اغتذا نمایند واگر تلا بیز دفع علت نشود نا چار باشد از نیغ زدن
عمیق واندا ختن زلو وفصد نا خون فاسد دفع شود نا فع افتد وضماد اند
که مانع عفونت عضو است ضماد باید کرد مثل حبل وزغ با کاهو فرا آرد با قلا در
سکبینج وضماد ها دیگر کنند فلفو نخمن کور مشود باید کرد ومبا باید مکان
صاحب این علت نادر باشد ولباس وفرش بصندل سرخ اب سیب اب بهه کلاب مطیب
باید نمود وکل ارمنی وکل سرشوئی با سرکه هر موضع از عضو که سیا شده
باشد بمالند تا علت زائل گردد وبعد از وقوف بر ان کلم زا بخته نا گوه کاو
وقلیلی از انزروت بران ضما کنند نا بخته سیا و فاسد شده ساقط گردد بعد
بمبا نخم علاج فرحه کنند واگر انکه فرحه زا نا کلد داوزد باشد داغ باید
کرد نا بدواهای جاد که قائم مقام انش است مثل دیاک بردیاک ومانند ان

طلا باید

طلا باید نمود ومحمد بن زکریا منفر مایند که هر کاه اسود او بعضو راه نا بد بکبریت
مسحوق محجون دبمن مرة بعد مرة نقصید باید نمود نا سواسا قط کردد بعد از
ان اعاده نا بد نمود نا جمع لحود دبه نیز ساقط شود پس بر که ممزوج با اب باید
شست وبمبان نخم علاج نا بد کرد واکر اتساع وناکل وفساد شدید وسریع با شد
عضو را قطع نا بد کرد وحوالی انرا داغ کرد نا سرایت با نجا ونکند اکر ممکن القطع
باشد وبعد از قطع اکر فسا با ستخوان رسیده باشد انچه فاسد بود نا بد تراشید
بعد علاج فرحه مشغول نا بد شد نعوذ بالله من شر انفسنا **سؤال** فرمود ما بین
فلفونی وحمزه چه چیز است **جواب** ان افتراقهما اما فی السبب فی الدلیل
اما فی السبب فهو ان الفلفونی عن الدم والحمزه عن المرة الصفرا واما فی الدلیل
فهو ان اکثر الفلفونی فی اللحم دون الجلد والحمزه بالعکس وایضا ان الالتهاب والحدة
وحراره اللمس فی الحمزه اکثر والنمد والثقل فی الفلفونی اکثر علاج هر دو قسم تنقیه
بدن است بحقنه لینه واستفراغ صفرا است بمرخص نفشه وشربت ورد مکرر و
بمطبوخ هلیله ومانند ان وفصد وحجامت کردن وزلو انداختن ونیغ زدن
خاصه اکر مادة دموی یا صفری مستحیل از دم باشد بسی نافع بود پس دواها
رادع نا بد واهای محلل ومرخی استعمال نمایند صفت طلا بنکه کدر دبنفشا
صندل سرخ پوشد ربنک سفید اب قلع سنک مرد ناب کشنیز سبز اب کاهو
اب خیار طلا نمایند صفت طلای دیکر حضض مکی اقاقیا سرب کل ارمنی
کل سرشوی یا اب برک خرفه اب کاسنی طلا نمایند صفت ضماد بکه در ابتدای این
ورم خوب است سپرزه با اب کشنیز سبز یا اب خیار ضماد کنند صفت ضماد دیکر

کشنیز بهنر کوفته با ارد جوضماد نمایند دیگر تراشه کدو تراشه خیار با ارد جو
ضماد کنند و اگر در فصل تابستان بود سرد کنند و اگر مستان بود نیم گرم کنند
و باید دانست طلا و ضماد سرد در صفرا نافع تر و تنقیه بدن دُر فلغونی نافع تر است

سؤال فرق ما بین فساد غذا در بدن نامزد و بین فساد اخلاط در جمیع اوعیه چیست

جواب ان فساد الغذاء فی معدة النائمة ینبغی ان یقع قبل الاکل و بعده والاسهال
الکیلوسی و بعضها من الخلط الموجب للفساد و یکون مع ذلک النفض والبول جمیعا
واما فساد الخلط فی البدن اعنی غذاء الاعضاء فلا یکون معه شیء من ذلک و ربما
کان بقیة من المرض معه یحققها النفض والبول و خروجهما عن الحالة الطبیعیة

سؤال فرق ما بین عرق حادثه در بدن نامزد بعلت ضعف حرارة غریزی
یا شد حادثه که بعلت کثرت اکل در غذا باشد چیست

جواب ان العرق الحادث لضعف الحرارة الغریزیة لا یکون معه شواهد هو جب الضعف کسوء المزاج
و هیج الجفن والقدمین و ربما کان العرق مع ذلک کریه الرائحة والهضم ضعیف
سواء کان الغذاء قلیلا او کثیرا واما الحادث لکثرة الاکل فیستدل علی صحة
النفض و نضج البول و صلاح حال التخمة و بقلته زیادة فی کمیة الغذاء علی قدر
المساد و قد قیل ان هیج الجفنین الاعلی یتبع کثرة الغذاء و هیج الاسفل یتبع
ضعف الحرارة الغریزیة فی تدبیر الناقهین بدان ای پسر من بر طبیب لازمست
که در حال ناقهین تامل و تحقق نماید اما در بدن و عرق و ایشان فضولی
که محتاج به تنقیه باشد هو جو هست یا نه و علامات وجود فضول در
ابدان ناقهین ده است اول تلخی دهن دوم سرعت نبض سیم غلظت بول

وصبغ او چهارم عطش پنجم کسر اعضا و اعیا ششم ثقل سر و تخدیر هفتم
کثرت عرق در خواب هشتم درد مفاصل و کلال ان نهم خبث نفس دهم
قلت نشاط و فرح پس سزاوار مبادرت بعلاج و تنقیه بدن بحسب بدن
بر فق و تدریج و اجتناب از معالجات قویه و هرگاه یقین بنقاء بدن حاصل
کردد بعد از مفارقت تب تا سه روز یا هفت روز بهمان تدابیر تا تمام مرض
از کم خوردن غذا و خوردن هر صبح شربتها خنک با ماشعیر یا با یکی از عرقیات
نارده عمل باید نمود و بعد ازهم چند روز غذای روز شور با ای سکنجبین
با شربت نارنج یا انارین اگر طبیعت لینت داشته باشد با شوربا الوجه یا کی
از کوشت جوجه و شبها چلاو یا قلیه و کاهی بجهت مفوت با شربت بهلیمو
و افشره سکنجبین با شربت نارنج باید داد و بریاضات معتدله مثل سیر و
سواری معتدل خاصه در مواضع خرم و خوش هوا ترغیب باید کرد و در بعضی
و نشاط نفس ایشان باید کوشید و بر فق تقویت قوی ایشان نمود و حال النوبس
میکوید بعد از اتمام مرض در نقاهه پرهیز و احتیاط در سایر تدابیر باید
نمود خصوصا در اکل و شرب و اگر بعد از جهات حاده صفرا در چشم بماند انکباب
بحمام سر که خصوصا در حمام و استشاق سرکه در حمام و چکانیدن آب
کشنیز تازه و کلاب صفرا از چشم ببرد و اگر ضعف غالب بود در تلخ و لون
بصفرا مایل باشد بتقویت و تفتیح با پخته تولید خون رقیق کثیر کنید
مثل ماللحم و زرده تخم نیم برشته و بخوراب خوردن انجیر و بتنقیه و
تنقیه خون از فضول غلیظ بمثل اطریفل و هلیله پرورده و املهٔ پرورده

و در اطعمه زعفران و نقل دارچینی علاج باید کرد و هر گاه نافه را اشتهای غذا بوده باشد و بر غبت غذا بخورد و لیکن سمن در بدن پدید نیاید و ضعف و هزال و انحراف وجه و لون مرضی زایل نگردد علامت عدم نقای بدن و بقای بقیه ماده بوده باشد پس بر نوشندنبج باسهال و تلیین عدیم الفایله مثل آلوبخارا و تربخبین و شیرخشت با اسناء مکی و تربخبین و شیرخشت باید کوشید سایر روز مسهل عرقی کاسنی و کلاب یا شیر مخم خیار مخم کشنیز مخم خرفه مغز مسنه الوبا از هر یک دو مثقال یا با یکمثقال شربتی بیاز وری هفت مثقال کلقند و مثقال یا با یکمثقال مرخ طبا شیر ملبن بنوشند و بشوربا نمرهندی و الوبخارا و سکنجبین و اب نارنج لغذا نمایند و اگر در خواب عرق دیبا کند علامت آنست که غذا زیاده بر قدر قوت بدن وارد نمیکرد پس تقلیل باید کرد و هر روز شربت لبلبو یا شربت بنفشه و اگر در امراض معده مذکور کردیده باید داد از ده مثقال کلاب ممزوج نموده بیاشامند و محمد زکریا کوید اصلح اغذیه نافعین ماء الشعیر و سکنجبین باشد خاصه مزاج صفراوی ان را و اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد فصد جایز است و در اواخر نقاهت استحمام با آب معتدل مناسب است و اگر عرق دیبا کنند و با فراط انجامد بتقویت مزاج و استعمال مواقع مشغول کردند مثل روغن مورد و اب مورد و سیب بدن بمالند و اگر با نها ساکن نکردد کهربا ماء الورد و کلنار سائیده مثل غبار بر بدن بپاشند و همچنین پاپها و دستها در میان ابریخ بکلنار حبس عرق میکند و کاهی بفعل هوا نبوده امضا بغایت نافع بود و اگر خواب کمتر اید بر طیب مائع کنند بمالیدن روغن بنفشه و روغن کدو و بر با فوخ و صدعین تو بندن مشموما و خوردن شربت خشخاش معتدل باشد و اگر بکیموس

عارض

عارض کردد و با ان نفث نباشد علاج ان بشرب بشر الاغ و شیر بز و اب هندوانه و مغز خیار و بشور با کدو و اسفناج و حریره بادام غذا بوده باشد و اکر اشتها ناقص و کم باشد کبر بزشی و بغناع بزشی با غذا بخورند و هر روزه قدری از این جوارش مشهی تناول نمایند که در محمومین و نافهین و غیرهما اشتها برانکیزاند صفات یکبرند سیب بدازهر کدام یک چاریک از تخم پاک کرده و بجوشانند تا محمر شود پس صاف نموده و اب بزا با نان چاریک قند سفید جوشانیده تا بقوام اید پس مصطکی هفت مثقال عود هندی سه مثقال و نیم کوفته و بیخته بران پاشند بر هم زنند و چهل مثقال کلاب و چهل مثقال عرق بید مشک هم داخل نموده و بجوشانند تا بقوام اید و در بعضی از امزجه چهل مثقال کلاب اب لبلبو اضافه نمایند مناسب بود و کاه باشد بعد از زوال حمیات طبقی و صولی در کوش نافهین عارض کردد بنفطیر روغن کل سرخ و بخور افشیز و شستن کوش با اب ان و نفطیر سرکه با روغن بادام تلخ بهم کرم علاج باید کرد و اکر این بصوت و طنین بعد از زکام و نزله محسوس کردد علاج بخور خاکینه کل ازکره کاو و با از شحم مرغ پخته باشند نمایند و اکر مانعی بجهت مزاج نبود باشد فصد پاشند بخورند و هر کاه بعد از سرسام علیل را هذیان کهنه باقی باشد شیر بز سر بدو شند و با بخشایش معتدله سر را بشویند نافع باشد و باید دانست که نافهین سرسام را واجب است که مدتی از تخم شمس مجتنب باشد و هر کاه باشد که نافهین را رعشه پدید اید علاج بتطیب نفس بچیزهای مسرت و منشط و بر انحث و سکاند و بتقویت روح باشد و کا

باشد نافهین را دوار و سدد و ضعف قلب حادث شود علاج آن تقویت
قلب بود بمثل شربت سیب و شربت به و جوارش عود و نرش و ماله پرورده با
طباشیر و هر گاه نافهین ضعف بصر حادث کرد دیخوراب کرم و بنفرج سبز و خرزهره
زایل کردد و گاه باشد نافهین را اوجاع مفاصل خصوصا و جع رکبه حادث
کردد علاج آن بمرهمات محللهٔ کحالی از تقویت نبوده باشد باید کرد و این
طلاها نیز نافع بود صفتش بکیرند روغن کل سرخ و روغن زنبون و عسل
هر کدام ده مثقال دمومیائی و مثقال و حضض مکی پنج مثقال داخل هم کرد
بمالند با اینکه حنا و صابون کداز روغن کل سرخ با موم کداخته کرده حنا
و حلبه از هر کدام سه مثقال سائیده بر و مخلوط نموده بمالند و اکر ضعف در
پاهای نافهین و غیرهم عارض کردد بکیرند عبیر و مومیائی در روغن بنفشه
و روغن کل سرخ کداخته کرده بمالند اما اغذیه نافهین کباب بچه با
چلاو و با اش آب لیمو یا اب اناریخ یا سکنجبین یا متمای کبک یا زطعام افشره
عرفی نعناع یا اب یا اب اناریخ یا سرکه مثل کل پر یا عرق دار چینی بجهه هر مزاجی
اغذیه نامبرده در زمان سریع فوت یابند و پنج نافهین را احتراز لازم است
اغذیه ثقیله است و جمیع حرکات عنیفه و متعبه خاصه جماع و از اغراض نفسانی
خصوصا غضب و غم و از خواب روز پرهیز واجب است و از کرسنکی و تشنکی
و بخوابی شدید و آب شدید البرد و از مسخنات شدیده و مبردات و از مطر
در بر شبها و مانند اینها پرهیز کنند کاکثر اوقات موجب نکس مرض میکردد
واللہ اعلم بالصواب **المقالة الثالثة** و فحل بعض اشکال و اجوبه بعضی

اسوله

اسوله که خالی از غموض و اشکال نباشد **سؤال** دلیل حصر برابنکه اخلاط
چهار است بی زیاده و کم چیست لیکن دلیل باید سوای دلیل ابن ابی صادق و
بعضی از فضلا دیکر باشد زیرا که دلیل انها منقوض است **جواب** انکه ان
الاخلاط لا تخلو اما ان یتفاصر نضجا و لا فان کان الاول فهو البلغم و ان کان
الثانی فاما ان یرسب او یطفو او لا یکون واحدا منهما و الاول هو السوداء و الثانی
هو الصفراء و الثالث هو الدم و جمیع الادلة المذکورة فی الکتب منقوض و مرد
غیر هذا الدلیل و من ام یصنف فعلیه بمطالعه شروح القانون حتی یصدق فی
سؤال هیچ شک نیست که جوهر قلب لحمی است مخلوق اعضای لحمیه متاخر
در وجود از اعضا منوی پس اینکه ارسطو میکوید که خلقت قلب مقدم بر
جمیع اعضا است از چه جهت است **جواب** ان مراد ارسطاطالیس یکون
القلب اقدم فی الخلقة ای فی الطبیعة باذن الله تعالی معین میکند او لا در نطفه
سه حفره صغیره لکان سه روح و اول حفره مکان روح حیوانی است و بشتی
علی هذه الحفرات حفرة و کیتهی المشیمة لحفظها عن التفرق و بعد متشظی میکنند
از ان حفرات شظایای دقیقی که اد و ار شعراست و از ان شظایا اصول می شود
اعضای مفرده دیکر که تولد ان از منی است مثل عظم و عصب و شرائین و اوردة
و غیرها و اجزاء اللحمیة متخلق میشود بعد مدة مدیدة و لذا قال و الخصوص یتخلق
هو القلب ای بخصوصیه و اول عضو یتم تکونه هو السرة علی انه لا مانع لتقدم
تکون لحمیة ما للقلب من الدم علی خلقة اعضاء المفردة الاخری من المنی الذی
صار علقة ثم مضغة فتبارک الله احسن الخالقین **سؤال** سبب چیست

واجزام

کتابخانه

انسان چون در خواب میبیند که بول میکند بولش دفع نمیشود و مانند از وی زدوده
نمیکردد اما هرگاه در بیداری که جماع میکند منی از او مندفع و محتلم میکردد با وجود
انکه بول اکثر از او زود زود و در سرعت جانب اندفاع اولی است **جواب** اندفاع
بول نیست مکر بقوه ارادیه در عضله مطبق بمثانه و در حال خواب اراده
تعلق نمیکرد پس دفع نمیشود بخلاف اندفاع منی فانه غیر ارادی فلذلک یندفع فی
حال النوم والیقظة بدون ارادة **سوال** چرا خروج بول و برز ارادی است
جواب بسبب انکه خروجهما مستعدة لاجل کراهتهما فلو کان بالطبع لم
یؤمن خروجهما فی وقت و حال یقبح ذلک فیهما و نیست اینچنین عرق و سنخ و غیرهما
اما منی فان خروجه وان کان طبیعیا فهو موقوف فی الاکثر علی امر ارادی و هو
فعل ما یوجب کالجماع ونحوه **سوال** سبب چیست کہ خروج منی طبیعی صرف خلق
نشده با ارادی صرف خلق نشده **جواب** خروج منی اکر طبیعی صرف بودی
باشد لم یکن خروجه مرتبطا بحال الجماع الذکر والانثی للاحبال واکر ارادی
صرف هم بوده باشد هر اینه انسان وغیره من الحیوانات استنکاف از جماع
خواهند کرد فوق حاجت خود شان لاجل الالتذاذ پس باعث ضرر خواهد
بود باین جهة خالق تبارک وتقدس بحکمت بالغه خود کردانیده است خروج منی را
موقوف بر ارادی و طبیعی معا فلولا توقفه علی الامر الطبیعی لامکن استنکاف منه
بای قدر اراده بدون توقفه علی الارادة لکان یکثر خروجه فی غیر الوقت المراد
منه للجماع **سوال** جمهور اطباء متفقند بر اینکه دم طمثی در مدت حمل منضم
بسه قسم میشود قسمی صرف غذای جنین می شود و قسمی بعقد منضاعد مجتمع
کردیده مستحیل بشیر میشود و قسمی در رحم مجتمع کشته بطریق نفاس مندفع

میکردد پس هرکاه تولید این از دم طمثی بوده باشد لابد است که از حیوانات غذا الطمث
این متولد نکردد **جواب** این حکم مخصوص انسان است دخل بصور نوعیه سایر
حیوان ندارد **سوال** چرا اکثر مولود در ساعت تولد قبل از اغتذا بلبن
مشاهده میشود که فضله برازی قلیل المقدار بمثابل بسیاری متبرز میکردد و حال
اینکه براز از فضله هضم معده است وچنین را اغتذا بهم میباشد تا فضله معدی
داشته باشد پس ان فضله چه چیز است **جواب** شل نیست اینکه مانند
غذای جنین از طریق سره بمکبد واز کبد بسوی جمیع اعضا جنین کذلک یوصل
الی معدته وامعائه ولما کان عندهما فضلا قال تدفع الطبیعة فضلة غذائها
الی ذلک الا فضیله لغالبه بطریق الرشح ویجمع هناک ویتحلل لطیفها بطول اللبث
ویبقی کثیفها وهذا کانت سودا فیندفع بعد الولادة لکثرة حرکات الجنین عند
الولادة ومس القابلة وضغطها وضغط المخرج علی بطنه **سوال** اینچنین
در رحم بر چه حال از احوال میباشد مثل یقظانست یا سکران یا مثل نائم
یا مثل مبسوت یا بطریق دیکر **جواب** جایز ان یکون یقظان لانه معطل
الحواس والالة والحرکة والیقظان مستعملها ولا نائما لان النوم وان کانت الحرکة
الارادیه فیه معطلة غیر ان حواسه الباطنه بامیه مع ان بعض التنام یعرض له
ان یبصر سیب ویقوم ویمشی الا ان ذلک منه من غیر استکمال ولا مع یقظة ولا
کالتنام فان التنام عادم مبدأ الاحساس اصلا ولا کالسکران فان السکران
حرکاته قویه ظاهره فیمتنع ان یکون حاله شبیها بحال المسبوت فان الطبیعة ابتدأت
النوم ولذلک صار عند خروجه یبکی کانه نائم ثم استیقظ وهذا من ستر الله تعالی

تبارك الله احسن الخالقين قال بعض الحكماء اذا كانت الام اكبر سنا من الاب فان
الولد منها لا يكبر على الام لا كثر بل يهون في الصغر **جواب** بلى بعض از ين حكما
هستند چنين گفته اند و مدعى ديگر هم هستند و ميگويند اب غير واحد من
هذا القبيل مانند مهم اولاد كثيره في صغر السن **سوال** چرا باشد بعضى از اشخاص
و مولود صغير الجثه و بعض كبير الجثه باشند و سبب اختلاف چيست **جواب**
العلة في صغر جثة بعض المولود والاجنة وجوه ثلثة احدها قلة المادة المنوية
في الاصل و ثانيها ما يتبع ذلك من العذاء الممد له والزايد فيه و ذلك اما لقلة ما
يتناول من الغذا لضعف القوة الغاذية والنامية له و ثالثها ضيق الرحم الغذا
وان كانت متكثرة لكنها متى صادفها ضيق الرحم صغر فيه وتعذر على الجنين
بعد كونه الممد والمتمم فيه قياسه في مثل هذه الصورة الفرع والفواكه و
هما فجة اذا جعلت في قوالب ضيقة فبعد مدة تدرك وهما صغيرة المقدار كما فعلها
في باب الفرع الغليان في بلادنا واما علة كبر الجثة فهي ضد ما ذكرنا **سوال**
چه سبب است دانكه مولود هفت ماهه را اميد حيات و هشت ماهه را اميد
بقا و حيات نيست و اكثر هم باقي همانند كه هرگز از مرض و سقيم باشد **جواب**
بر اين سوال بدو وجه ميتوان گفت چنانكه گفته اند كه بطريق طبيعي و ديگر
بطريق نجومي اما الاول فقالوا ان الجنين في مبادي كونه لا يجاوز اخره
من حالتين اما ان يكون قوته قوية في الاصل قادرة على تحصيل كمال الانه
او لا يكون فان كان الاول تعجل لكونه ثم تموته ثم تهضه وحركته ثم طلب لسعة
المجال و لخروج ما فضل من الدم والهواء فاذا حاول الخروج عند الاستكمال قهره

في الشهر

في الشهر السابع على ما دلت عليه التجربة سلم و رجي حياته لقوة قوته في الا
و نفوذ مادته وان بقي على اضطرابه وحركته الى الشهر الثامن ولم يمكنه الخروج
والبروز من الرحم في الشهر السابع بسبب المذابوذ واما بكودته الحبلى او لضيق
رحمها او دم منه او لامر اخر ثم خرج فلا يرجى حياته وان لم يخرج فتاخر التاسع
سكنت حركته واضطرابه و قوة قوته وانتشر ارادة الغريزة به فيرجى حياته
حينئذ حياته فانه ان كانت قوته ضعيفة في الاصل ثم تحمل كماله في السابع يخرج
يرجى حياته وان كان ضعيف القوة والتركيب غير انه مكان حركته وانتزاعه
وطلبه للنهوض قصيرة ان تاخر خروجه الى الثامن مع استمرار حركته وانتزاعه
ثم خرج في هذا الشهر لم يرج له حيوة فان تاخر خروجه الى التاسع وسكنت حركته
واضطرابه وانتزاعه واشرفت على الانقطاع فقوته فحينئذ يرجى له الحيوة ومثل
هذا الجنين ربما تاخر خروجه الى العاشر و لكن الشيخ قد صرح في الشفاء ان
المولود قد يعيش في الثامن في بلاد مضرورة ربما لم يعش و ربما لم يكن ذلك سببا
بالجملة في الثامن بل يكون الغلط واقعا في حساب الحبل وكذلك الولادة في
العاشر قد وقع في حسابه غلط لا نفاق الاعراض للحبلى قبل الحبل بشهر سيما
اذا احتبس دم طمث وهذا من سر الله تعالى هذا ما تمسكوا به الاطباء في هذا الباب
واما الثاني وهو على طريق النجوم فقالوا المنى عند وقوعه في الرحم في شهر الاول
يتولى تدبيره زحل وهو نحس في الشهر الثاني يتولى تدبيره المشتري وهو سعد
في الثالث يتولاه المريخ وهو نحس مفتوى الحرارة فيه و في الرابع يتولاه الشمس
وهي سعد فيزداد حينئذ حركته وارادته و في الخامس يتولى تدبيره الزهرة

بقوی حلب الغذاء واحالته فبشل اعضاءه وفی السادس یتولاه عطارد
وهو سعد فیزداد بما ذکرنا وفی السابع یتولاه مریخ وهو سعد وطبیعته الحرکة
وهی مع ذلک سریعة فلذلک یحرک الجنین فیه وطلب الخروج والبروز فاذا
خرج عاش وفی الثامن ایضا یتولاه زحل وهو ردی فاذا ولد فی هذا الشهر لا
یرجی حیوته لاستیلاء القمر الذی طبیعته طبیعة الموت علیه وفی التاسع یتولاه
وتدبیره المشتری وهو سعد قوی السعادة فیکون القوة الامیة فیه فی غایة
الکمال فان ولد فی هذا الشهر عاش ورجی حیوته **سؤال** چیست فائدة وسبب
لحیه در رجال دون نساء **جواب** فائدتها حصول الزینة والهیئة
والوقار التی یحتاج الیها الرجال دون النساء لان خلقة البدن مقدرة بحسب
اخلاق النفس وایضا لما کانت الابخرة الدخانیة هی مادة الشعر اکثر فی الرجال
منها فی النساء صرفت طبیعة تلک الزیادة الحاصلة فی الرجال الی اللحیة وایضا
لان ابدانهن رطبة لینة لاجادة یابسة بخلاف الرجال فان ابدانهم جادة
یابسة **سؤال** سبب عدم لحیه خصیان وصبیان چیست **جواب** اما
الخصیان فلعدمهم عضوا رئیسا من اعضائهم واصلا من اصول الحرارة الغریزیة
فیکون حرارة الغریزیة الخصیان ضعیفة فلذلک ینقص البخار الدخانی فیهم
فیقطع المادة التی منها شعر اللحیة فلا یبنت لهم لذلک اللحیة واما الصبیان
فلما مر فی النساء فاذا استکملوا وفودا وقویت الحرارة فیهم صلبت ابدانهم و
صارت الاخلاط التی یتولد عنها البخار فی ابدانهم حادة یابسة جاذبة
بقبلة الثقل من مادة شعر الراس ظهر لهم حینئذ اللحیة **سؤال**

چه سبب است

چه سبب است در انکه شعر اهداب وحواجب طویل نمیگردد وچه فائدة است
در وجود انها **جواب** فائدتها الزینة ومنع الروح الباصرة عن التفرق
لسوادها المجمع ولامکان الروبة تحت الاهداب عند غمض العین للغبار
واما عدم طولها لکفایة قصرها الفوائد المذکورة ولانها اذا طالت یغطی
العین ویمنع الابصار **سؤال** عدم روئیدن مو در کفین واخمصین وجبهه
چیست **جواب** بجهة اینکه نا حایل ومانع از ادرار املوث واز جودة
قبض نشود واینکه منع نکند قدم را از مشی براراضی موطونه وبعلت کثرة
اوتار وارباط واعشیه مانع است از نفوذ ابخره در کفین وقدمین واما
الجبهة ولان تحت الجبهة هو مقدم الدماغ وهو بارد ورطب البخار لا یوجد
ولا یتحرک منحرفا الی الجبهة بل صاعدا الی الراس مستقیما **سؤال** چرا شعر در
مقدم بدن اکثر از مؤخر میباشد **جواب** لاستحصاف المؤخر ولذلک
یکون العرق فی مقدم البدن اکثر **سؤال** سبب طول شعر وظفر میت چیست
جواب فقال قوم انهما لا یطولان بالحقیقة ولکن لما تحلل ما حولهما ظن
انهما طالا وقال اخرون انهما یطولان لانهما من الفضلات البخاریة وجسم المیت
یکثر فی اول مرة فضلات بخاریة عفنیة فلذلک یطولان **سؤال** سبب
سرعت شیب نان وخواجکان چیست **جواب** لبرد مزاجهن **سؤال**
سبب بخل نساء وخواجه چیست که بطبع بخیل میباشند **جواب** بعلت
نقصان حرارت غریزی ایشان بوودت در قلب ایشان بهم میرسد وابن
برودت سبب بخل وجبن ایشان میباشد **سؤال** سبب چیست که پیر

وشبب فيما بين حيوانات مخصوص بانسان است جواب لاقتضاء ما عدا الانسان
على غذاء واحد بما لقه الاعضاء ويقوى عليها ويحلل فضلاته بخلاف الانسان
فانه يتفنن ويتصرف فى مطاعمه مشار به فيكثر الفضلات والعفونات فى بدنه
وتكل حرارة الغريزية عن تدبيره بدنه واصلاح رطوباته بغلب الرطوبة ويحوج
الشيب ولان الانسان طويل العمر بالنسبة الى اكثر سؤال چه ميفرمايند در
خصوص اينكه حكماء ميگويند بيمرض كثير المقدار است يا قليل المقدار ومراد ايشان
از اين مقدار چه چيز را قصد كردند وبچه معنى اطلاق ميكنند اول انكه اگر
مزاج عرضى از مزاج صحى غائب ودور افتاده باشد مثل اينكه مرض محرور عرضى
مزاج بارد ودر سن شيخوخت ودر فصل زمستان عارض كشته باشد اجتماع
بلغم بسيار دارد دوم انكه حرارت بابرودت عرضى در غايت حدت بوده
باشد واعراض ان در نهايت قوة ظاهر گردد سيم انكه مزاج عرضى مطابق
مزاج صحى وسن وعادت وصناعت فصل ومسكن مريض بوده باشد چهارم
انكه مرض معطل ومشوش قوى وافعال آن بوده باشد وبسرعت تمام تغير سبيل
عليل دهد پس هركاه چنين باشد مرض كثير المقدار بود لهذا بمعالجات
ادويه قويه كما وكيفا ازمبدلات ومسهلات غائب بى انتظار نضج استفراغ
بايد نمود وهركاه مرض برخلاف مذكور باشد قليل المقدار بود پس بقدر
مزبور علاج بايد كرد سؤال حكما ميفرمايند در مزاج محرور بين
هركاه مدت كرسنكى وجوع امتداد يابد وحرارت در معده اشتداد يابد
موجب التهاب وانصباب فضول خصوصا مرارى كردد بمعده وبرين بحث

كرده اند

كرده اند كه جوع شديد مستلزم شدت جذب كبد وامتصاص سايرين
اعضاست مواد را از معده بنابر اغتذاء پس چگونه ممكن است كه مواد از اعضاء
بمعده منصب كردد جواب ان وقت حال الجوع الشديد واشتداد الحرارة
بفور وبقى المرار فى وعائه خصوصا فى امزجة الصفراوية فيمتلى المرار
ومجاوريها فينصب الى الاوعية الخالية التى منها المعدة والامعاء ولهذا
ربما يحدث الذرب الصفراوى ويستحيل الرطوبات التى فى المعدة الحادة
الى المرار ولهذا كثيرا ما يتولد فى المعدة الحادة الصفراء الكراثية بل الزنجارية

ايضا تمت النسخة الشريفة اللهم احفظنى
واحفظ جميع المؤمنين والمؤمنات عن
جميع الآلام والاسقام والامراض
والاعراض بحق محمد وآله
بيت الطاهرين
امين يا رب
العالمين

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد الله بجمیع محامده حمدا کثیرا و نشکره علی نعمه شکرا جمیلا والسلام علی اشرف المخلوقات و غایة الموجودات محمد المبعوث علی اهل الارضین والسموات و علی الله و عترته سیما علی بن ابی طالب امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** چنین گوید مستوفی این رساله ابن محمد حسین احمد الشریف النکابنی که چون جمعی از فضلاء کرام و احباء ذوی الفخر والاحترام از این عزیز در بحر جرم و اتمام خواهش نمودند رساله در مرض اسهال با اسباب و اصناف و اسباب و علامات و معالجات مشهور این زمان که مختصر و مفید باشد از بحر بابی که در افواه رجال حمیده فعال شنیده تا الیحه که در اینمدت خود امتحان و تجربه نموده مجموعه سازد که تا اهالی این فن شریف را علمی و طوایف دیگر را علمی باشد اگرچه این باب جنس ابن مرض را حکماء عظام و اطباء والامقام از قدما نقل نمیکنند که سیزده هزار و هفتصد و سی و دو صنف است از بسیط و مرکب آن و باعتبار هر باب از اعضا که مجمع مواد اسهال است و بحسب سر باب از اخلاط

مفرده و مرکبه و بحسب ضعف هر باب از قوی خادمه هر عضو و دیگر امتیاز بناء علی هذا اگر کسی دعوی تمیز و تشخیص حقیقی اصناف آن نماید البته دد کرداب جهل مرکب سر کشته و مستغرق خواهد بود هر چند در این زمینه بعد از یاس از معالجه سفها و ارمنی و بهود و جهله نسوان و هنود رجوع بطبیب حاذق میکنند اگرچه طبیب حاذق در اوان نظر باوصاف و شروطی که امام الفلاسفه و معلم ثانی فارابی بیان نموده اند نادر میباشد و این بی بضاعت بعضی از آن را در شرح جوامع ذکر نموده ام بر فرض حذاقت طبیب باید دانست که مرض از امراضی است که معالجه پذیر نیست و زمان معالجه هم گذشته و فوت مریض هم و فایده مرض نمیکند جهات و موانع از جانب مریض بسیار است پس بر هر شخصی لازم است بقدر امکان رجوع بطبیب حاذق نماید علی ای حال چون بقول فول ایشان لازم و واجب بود ایشان نمود امید است از برکت درگاه اسمان جاه شاهنشار زمان و پادشاه کشور ستان و حضرت صاحبقرانی **فتحعلی شاه** قاجار ادام الله ملکه موافق صواب دید التماس از مخادیم و احباء چنانست که اگر بهو و نسیانی که لازمه ذات انسانیست مطلع شوند بقلم عفو تصحیح فرمایند **بیت** شغل خوش بهنشان پاک سرشت کرم و عفو عدل و انصاف است عمل جاهلان بد طینت حسد و بغض کینه لاف است و این رساله مشتمل است بر مقدمه و شش باب و هر بابی مشتمل بر چند فصل و خاتمه **اما مقدمه** در ذکر وجه تسمیه و تعریف اسهال و بیان اسباب مطلقه و معالجات مشترکه و اغذیه

صاحبان اسهال و بنفقه مشتمل است بر سه فصل فصل
اوّل در بیان ادویه مفرده مستعمله مشهوره مجربه در اسهال کند
کوم در درجه دوّم است و خشک در درجه اوّل است نافع است جلاس خون
و اسهال در هر موضع که باشد بلاذع تبت و دوای بسیار مبارک است
خاصه در باب فروح و جروح و شبانا و در زجر مجرب است قدر شربت
تا یکمثقال است کهربا بسرد است در درجه اوّل و خشک است در دوّم در دوّم
مقوّی معده و دل و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و جهت اسهال دموی
مجرب است و بالخاصیّه جهت زجر نافع قدر شربت تا یکمثقال است نرباک
در چهارم سرد و خشک است مخدّر و منوّم و مسکّن دردها و دوای
شرب نخواست در حابس اسهال دنوازل نظیری ندارد خاصه اگر اسهال بواسطه
دماغ باشد و شبانش یا مرمکی و زعفران بالسّویه بجهت زجر مجرب است
شربتش چهار مثقال بزر قطونا در دوّم سرد و تر است مسکّن تشنگی
و حرارت و نافع خشونت امعا و شکننده حدّت صفراء و حابس کننده
اسهال دموی خاصه بوداده او و لعاب او در ابتداء اسهالات مستعمل
و بجهت فرحه امعا و معص و زجر مجرب و قدر شربتش او دو مثقال تا پنج
مثقال است خطمی سرد و تر در درجه اوّل و لعاب بیدخطمی و تخم او و
کل بجهت خشونت معده و امعا و معص و زجر و سده امعا و فرحه ان
نافع است بزر الکرات در اخر دوم گرم و خشک است مفتح سده بلغمی
امعا و جگر و بوداده ان بتنهائی یا با حرف یا بلی بلیغ نفع است بجهت
اسهال مزمن و زجر خاصه اگر بلغمی باشد و محلّل ریاح امعاء است

تخم مرو در دوّم گرم و در اوّل تر است و تر د بعضی مرتّب الفعل است
با اسفرزه بالجمله دافع اسهال دموی و جهه امعا و سج است و بوداده
ان قابض است خصوص با تخم خماض و در اصلاح حال معده و امعاء
و در جمیع انواع اسهال بیعدیل است قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال
است بزر شنبلید گرم و خشک است در درجه دوّم محلّل ریاح معده
و امعا مسکّن معص و بجهت اسهال بلغمی مجرب است قدر شربتش تا دو مثقال
و نیم بزر البنج در سیم سرد و خشک است مخدّر و منوّم و نافع نزلات
و سیلان رطوبات منی عضوکان و در حابس اسهال مرتّب
الفعل است با نرباک و قدر شربتش در بعضی اقسام یکدانک تا یکمثقال
صندل زرد و سفید سرد و خشک است در درجه دوّم بجهت حابس اسهال
صفراوی مجرب و لیکن حرارت و التهاب سریع الاثر است و شربتش
یکمثقال است حرنوب دو نوع است و هر دو نوع سرد و خشک است
در درجه دوّم مقوی معده و مقوی و حابس اسهال و قاطع خون در
هر عضوی و رافع معص و قدر شربتش تا چهار مثقال کزبرا تازه در درجه
اوّل سرد و در دوّم خشک قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی
معده و جگر خاصه در اسهال صفراوی بیعدیل است و بجهت معص نافع
و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش بوزنش پیراناز برش و عفص
است بارهنگ در درجه دوّم سرد و خشک است حابس نزف الدم جمیع
اعضا و مانع اسهال خاصه بوداده او در اسهال ازاله خشونت
امعا و سج و معص بیعدیل است و اب برگ بارهنگ را با زنجبین سج

مثقال اخفان تمایند در فرحا معاء و زحیر و لهب و اطفاء حرارتان
نظیر نادارد و اکل بخته بروک و بیخ او با سرکه و نمک و قلیل عدس نافع اسهال
مزمن دموی و قدر شربتش ناسه مثقال است خرفه در سیم سرد و تر است
و مسکن حدت صفرا و خون و مدر بول و حرقتان و قاطع اسهال صفراوی
تنها بوداده ان و طبیخ بروک او با ارد جو مانع سیلان فضول با معا خفه کردن
اب بروک او بجهة بیحه معاء ما و خشونتان عظیم النفع است قدر شربتش ناسه
مثقال است حماض در اول سرد و در دوم خشک و مسکن فی وغیثان
صفراوی و قاطع اسهال دموی و بیحی و فرحا معاء و اسهال کبدی فی نظیر
و شربتش دو مثقال است خشخاش سرد و تر است در دوم سیم مسکن اوجاع
و مغاظ مواد و حابس اسهال دم فی ای عضو کان نسبد در اول سرد
و در دوم خشک قاطع نزف الدم و اسهال دموی و در ابتدال فروح
نارة بعدیل قدر شربتش نیم مثقال است کلنار قابض در دوم سرد و خشک
مجفف و مقوی اعضا و بجهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الا
و بیحی و فروح امعا و نزف الدم و قدر شربتش نادو مثقال پوست نار
و اتباع او مثل کلنار است در طبیعت در افعال و کوبند پوست نار
نرش با ماز و با السوبه بوزم کوفته و در سرکه بجوشانند تا مهزا شود
و منعقد کردد و بقدر فلفلی حبها بتبدیر ده پانزده عدد آن
بجهة دفع اسهال مزمن و بیحی و فروح امعاء و مقعد مجربست
انار دان قابض تر از همه اجزاء انار است خاصة بوداده او در افعال
قویتر و مسکن وی و غیثان و مانع انصباب صفراء بر معدة و بجهة حدت

اسهال مزاری و او غذائی بهتر از انار دان نیست حب الاس سرد و خشک
قابض خون و اسهال و مقوی معدة قدر شربتش یکمثقال است نشاسته
سرد و خشک است در اول مقوی فروح امعا و ازاله کننده خشونت
او و حابس اسهال دموی و خفقان و جهة فرحا معا و بیحی مجربست نانخواه
در سیم گرم و خشک منشف و طوبت معده و محلل و نافع قولنج
و مغص بیحی و بجهة خلفة اطفال مجرب و مستعمل در اسهال بلغمی و مانع
قی و غیثان و قدر شربتش نادو مثقال سبعه سابله در سیم گرم و در دوم
خشک محلل و نافع و حابس بسیما عشقه و مزمن ان و در خلفه دماغی بلیغ
النفع است و قدر شربتش دو مثقال عصاره لحیة التیس سرد و خشک
قابض و قاطع اسهال مزاری و نفث الدم و اسهال دموی و در علاج
فروح امعا و بیحی از ادویه شریفه است و قدر شربتش سه مثقال
اسارون در دوم گرم و خشک محلل و منفی معده و مجفف
رطوبات معده و امعا بلوط سرد در اول و خشک در دوم قابض
و مغلظ و حابس اسهال مزمن و بیحی و فرحا معا نافع و بوداده
او جهة سلس البول و بول در فراش مجربست تخم کرفس در دوم گرم
و خشک مقوی معده و امعا و ناشف رطوبات ان و بجهة زحیر
بلغمی و مغص نافع است تنوا خطائی در دوم گرم و خشک قابض
و حابس اسهال و باماست چکیده و در بوبات قابضه جهة اسهال من
و قطع خون بواسیر نظیر ندارد و بمثقال او را با دوغ کاو
اهن تاب در دو سنطار باداده شد نفع بلیغ کرد و قدر شربتش

بمثقال استاقا فیا در دویم سرد و در سیم خشک و در حلبس اسهال
دموی و نزف الدم و اندمال الجراحات ببعدیل قدر شربتش تا بمثقالست
دم الاخوین در سیم سرد و خشک قاطع خون در جمیع اعضا و بجهة زحیر
و اسهال دموی و صفراوی و ابیج نافع و در تقویة فم معده ببعدیل است
و بمثقالا و را نزم کوفته با زرده تخم نیم بند بجهة بیج مجربست دو مثقال
در سیم کوم و خشک محلل ریاح و مقوی معده و امعاء نافع اسهال
بلغمی و بیج اطفال و قدر شربتش بمثقالست طباشیر در درجه دویم
سرد و خشک مقوی معده و جگر خار و قاطع فی صفراوی و اسهال دموی ودر سیم
و صفراوی و مجفف رطوبات معده و مسکن حرارت و التهاب عطش و
نافع بیج و حابس دم فنای عضو کان و هو من اعظم الادویة فیه سمانی
در دو درجه دویم سرد و خشک مقوی احشاء حاره و قابض و بجهة
و غثیان و نزف الدم و در ب اسهال مزمن و منع و تخین صفرا بعد
و امعا نافع و ضماد بوک او بشکم اطفال نافع اسهال ابیض در دویم
کوم و خشک محلل ریاح معده و امعا و قابض طبع و بجهة مغص و
اسهال بلغمی نافع شاد یج در درجه اول سرد و در دویم خشک
مجفف و قابض و حابس سیلان خون اعضا ظاهری و باطنی و باادویه
مناسبه جهت اسهال دموی و زحیر نافع و در ازاله بیج ببعدیل کل ادویه
سرد و خشک مسکن فی و غثیان و قابض و مغری و حابس اسهال دموی
و نافع بیج و در اسهال کبد و قطع خون از اعضا از جمله ادویه شریفه
جند بیدستر در سیم کوم و خشک محلل ریاح و نفخ و مجفف رطوبات

و مقوی

و مقوی معده و امعا و در اسهال بلغمی و زحیر عظیم النفع و استعمال
افیون در اسهالات باجند بیدستر بی خطر و قدر شربتش بکدانك
صمغ عربی در درجه اول کوم و در دویم خشک مقوی معده و امعا
مغری مرجه و بجهة اسهال دموی و زحیر و بیج مجربست قدر شربتش
دو مثقال طرثیث در سیم سرد و خشک بسیار قابض و قاطع اسهال
و سیلان خون عظیم النفع و بجهة استرخاء معده و امعا نافع و قدر
شربتش بمثقال تخم کشنیز سرد و خشک است در دوم مقوی معده و
امعا و قاطع اسهال دموی و صفراوی خاصه بوزیدة او مسکن حرارت
و التهاب قدر شربتش بمثقال عقص در دوم سرد و خشک و حابس و
قابض و قاطع اسهال و نزف الدم و ازاله کننده بیج شربتش بمثقال
کنار در اول سرد و در دوم خشک رافع قرحه امعا و اسهال و قاطع
نزف الدم و مجفف رطوبات معده قدر شربتش پنج مثقال کمون کرمانی
در سیم کوم و خشک محلل ریاح و نفخ و بجهة اسهال بلغمی نافع است
و بسیار کریز و رده ان قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الا
است و قدر شربتش دو مثقال طین رومی خوش بو و پنبا شد در اقطا
مثل کل ارمنی بهدانه در درجه دویم سرد و نزاست لعاب او در اوایل
اسهالات بیج و خشونت امعا ببعدیل قدر شربتش تا دو مثقال بلوط
در دویم سرد و نزاست مسکن حرارت و تشنگی و مقوم و در اوایل
اسهال صفراوی و دموی عجیب النفع و رافع قرحه امعا و زحیر و قدر
شربتش دو مثقال سیستان سرد و نزدر درجه اول مقوی امعاء

دردافع سیج و بالخاصیه مخرج کرم معده قدر شربتش از دو مثقال تا بیست
غلد شاخ بز کوهی سوخته او حابس خون و بجهة سیج و فروج امعا
بیعدیل است و او زادویه احتفا نیز است نه مشروبیه لهذا استعمال نمی شود
مکرر دحقنه و انیم با مصلحات ذریخ حار و با لبور در سیم مصعد او
ستم قاتل و این هم از ادویهای احتفا نیز است و اما غیر مصعد شر دد
فروح خبیثه عنبفه عنبفه استعمال میشود نیدیر یکه در کتب مبسوطه
مذکور است و انیم غالی از خطر نیست و استعمال چنین ادویه جایز نیست
مکر طبیب حاذق و صاحب رای صائب بیض نافع خشونت امعاء و مسکن
اوجاع باطنه و دافع مغص و معزی فروح امعا و بجهة سیج و اسهال
دموی بیعدیل و مکسر حدة او و به حاده و مضرش ان لهذا استعمال حقنه
در زنجبه بدون زرده تخم مرغ مجوز البته نیست پیه کلیه بز نافع است
خشونت امعا و فروح ان و شکسته حدة او و به حاده کما مر فی البیض
جو مفشر بجهة فروح امعا و سیج نافع لهذا در حقنه استعمال میکنند
عدس مزیل المنفعه است با جو در اسهال دموی و فروح عنبفه امعاء
کاغذ ابی سوخته بجهة حابس اسهال دموی و نفیه فروح معوی بیعدیل
و استعمال او در حقنه و شیافات بزرگ در اول کرم و خشک
و بادطوبه فضل حقنه طبخ او بجهة اخراج فضول امعاء و فروح ولذع
او و ام ان عظیم النفع است و قد استعمال او تا هفت مثقال و قد
کبر در اول سرد و تر مسکن لذع و حدة اخلاط و تقویت امعا و لذع
ان مفید است و دافع سیجی که از شرب مسهل حار بهم رسد قدر شربتش

یکمثقال

یکمثقال سنجد در اول سرد و در دوم خشک مقوی معده و مانع
انصباب صفراء بمعده و بجهة قی و اسهال صفراوی و سیج و سیلان
رطوبات نافع و موافق امزجه اطفال و دافع فساد معده اطفال در حین
انبات دندان بهم سلباً دام و دوغن او طبیخ و مصلح فروح
امعا و مسکن حدت اخلاط و دافع سیج و زحیر و حقنه و شربا و از الله
کننده در امعا و کرده و خشونت و در دفع مغص و پیچش مجربند و غن
کل سرخ مزیل المنفعه است. دوغن بادام و حقنه او در اصلاح حال
امعاء بیعدیل است حب آزبیت در اول سرد و در دوم خشک مقوی
امعا و معده و حابس اسهال طفل بطئ اطفال بی نظیر است دوغ در
دوم سرد و در اول خشک مسکن غلیان خون و داغ کرده او با
سنگ و اهن تفشر جهة اسهال دموی و صفراوی خاصه با طباشیر
مجرب و اش دوغ اهن ناب بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاده است
سیب نرش در اول سرد و خشک مسکن قی و عطش و موافق معده
حاده و بخته او در خمیر در جوجهة اسهال دموی نافع عنب الثعلب
در درجه اول سرد و تر دافع مغص و زحیر و منقی امعاء و التهاب
ان قدر شربتش بیخ مثقال انجبار در سیم سرد و خشک قاطع خون
جمیع اعضا و مسکن قی و معوی امعاء و حابس اسهال مزمن خونی
شربتش یکمثقال است در بوعلی چینی در دوم کرم و خشک منقی
امعا و محلل نفخ او و دافع اسهال کهنه ماسارنیقا باشد
و شربتش نیم مثقال تا یکمثقال زاوند در سیم کرم و در اول

خشک مقوی معده و محلل ریاح و مجفف قوی و با قوه قابضه و دافع
رطوبات و اسهال مزمن و غثیان قدر شربتش بمثقال شاهنسفرد
اول کرم و درد دوم خشک مقوی دل و معده و تخم او کدتخم ریحان
مقاوم سموم و بالخاصیه معد جمیع اعضا و بوداده او جهت قطع اسهال
و زحیر مزمن بی نظیر و قدر شربتش د و مثقال است خلاف جمیع اجزا
او سرد و یبوست و در برگ او اندک خشکی منصور میشود و عرق او مسکن
عطش و التهاب که در اسهال هر سدد و مانع انصباب صفراء
بمعده و بجهت اسهال د و د و سنطاریا کبدی و زحیر و سیج نافع خاصه
با طباشیر و اسپرزه ز د شک د رد د و بم سرد و خشک و قابض د و مقوی
معده و حبگر و مانع قی و غثیان و بجهت اسهال کبدی د و د و سنطاریا
و فرحه امعائی سعدیل بهمین د رد د و بم کرم و خشک هر د و شم او
مفتح و محلل ریاح و مانع سیلان رطوبت و مجفف و دافع اسهال
بلغمی و تنقیه امعاء و قدر شربتش د و مثقال فرنفل د رسیم کرم و خشک
مقوی معده و حبگر و دماغ و امراض بارده ان و بجهت خلفه و ذلق
الامعاء و تولان مفوالیه نافع و مجفف رطوبات معده و قدر شربتش
بمثقال خار خسک مرکب اقوی مدر بول و دافع مغولیخ و مقوی معده
و نکسر ریاح معدی و دافع مغص و ذلق الامعاء و بجهت عسر بول مجرب
و قدر شربتش پنج مثقال است مزمکی د رسیم کرم و د رد د و بم خشک
محلل ریاح و با قوه قابضه و دافع نفخ معده و مغص و بجی و دافع قرحه
امعاء و اسهال بلغمی مزمن و شافی و با کبد د و زعفران و تریاک

جهت زحیر رطوبی از مجربات و قدر شربتش بمثقال است فصل سوم
در تعریف اسهال و بیان اسباب مطلقه اسهال و قواعد کلیه در علاج
اسهال است اما تعریف اسهال و اما بن است اسهال حرکتی است خاصل
میشود از مواد بدنیه بسوی معا المستقیم تا اینکه دفع بشود شئ زائد از
مقدار طبیعی و اما سبب مطلقه او این است یا بواسطه نفس معده است
یا نفس امعا یا کبد یا مساریقا یا طحال یا دماغ و هریک از اینها
یا بواسطه سوء مزاج مفرد است یا مرکب یا بقلت ضعف یا سکته یا هاضمه
یا دافعه یا بواسطه اعضا آلیه بهم برسد اما قواعد کلیه در علاج اسهال
من حیث هو اسهال د و یا بقابضات یا بمغلظات یا بمجففات
و کاهی هم احتیاج میشود در حبس اسهال بسوی مدران و مغرقات
و بموشعات سام زیرا که جمیع اینها حرکت میدهد مواد را بسوی خلاف
جهت اسهال و باین سبب نفع عظیم دارد و کاهی هم احتیاج میشود
بسوی مبردات در و مثلکه با اسهال سوء مزاج حاری باشد بمثل تخم
خرفه بوداده و فرح طباشیر و کاهی هم محتاج میشود بسوی مسخنات
در و مثلکه با اسهال سوء مزاج بارد باشد یا ضعف در معده در
چنین وقتی باید مسخنات استعمال کرد مثلا هر کاه ضعف معده باشد
لابد است از استعمال جوارشات مسخنه مقویه مر معده بواسطه
اینکه حرارت زود تر غذا را هضم میدهد و نفوذ میدهد و باین
سبب باعث حبس اسهال میشود و کاهی محتاج میشویم در علاج
اسهال باسهال در و مثلکه سبب اسهال خلط زائد باشد که

منصب بعده شود در چنین وقت واجب است تخلط کردن با حابس
اسهال نشود و همچنین اگر سبب اسهال سدّه یا ورم در کبد یا در
مساریقا یا در امعا باشد در چنین مواضع هم واجب است لین و تفتیح
و اسهال است و استعمال اشیاء قابضه و مخدّره حرام است و باعث
هلاک مریض میشود و از جمله امور یکه باعث حبس اسهال میشود
خواب در حمام و مالیدن دست و پا با ادهان مناسبه و دلک شدید مثل
روغن شبت و غیره زیرا که جمیع اینها جاذب میکنند مواد را بسوی خارج
جهة اسهال و لهذا نفع میکند اسهال را و همچنین کذا شتن محاجم نفع
میکند بر شکم کذا شتن و در حابس اسهال اعم از اینکه مجرب باشد یا نباشد
یا بغیر او بشرط اینکه چهار ساعت یا پنج ساعت کذا شته باشند و از جمله
چیزها که موجب حبس اسهال است ضماد معده و امعاء است با ضمادات
قابضه مثل کل مرخی و افاقیا و فوفل و حضض مکی و کلنار و قاقلی و صندل
و ماذو و طرفا بشد باوط و کل ارمنی و کزمازك و طباشیر و بارد و خیث
کزبرا و امثال اینها در استعمال این ادویه قابضه مفرده و مرکبه نفع عظیم
در حابس اسهال خاصة اگر با کلاب یا با ب بارهنك استعمال کنند انفع
خواهد بود لیکن بر طبیب لازم است بعد از معرفت اقسام و انواع مرض
بعلاج بپردازد تا دفع مرض باغذیه میشود متعرض دوا نشود تا مرض
بدوا مفرد علاج میشود رجوع بدوا مرکب نکند تا علت بدوای مرکب
خفیف دفع شود بمرکب بسیار و بمعاجین کبار مرکب نکردد تا ممکن باشد
استعمال ادویه مشهوره مجربه را بکنند و اجتناب نمایند از غیر مشهوره و غیر

مجرب را

مجرب را کنند و از جمله ادویه مفرده نافعه در جمیع اسهالات نیز بالنه
و نفع این بسیار نفع خواهد بخشید بجهة اینکه تغلیظ ماده میکنند و خود
مبادرت دولیکن وقت استعمال را باید ملاحظه بکنند نعوذ بالله اگر
ملاحظه وقت نکنند و من الادویة المفردة النافعة فی جمیع الاسهالات
پنیر شور است و متفق علیه جمیع حکما است در حابس اسهال و له قوة
عظیمة فی حابسیة و طریقة ایراد حکما چنین قرار داده اند سر چهار مرتبه
پنیر کهنه شور را با اب نمك بشویند و بر شته بکنند و خشك نمایند
انوقت بکوفتال او را بخورند لکن حفظ خادم الحکماء بدون تدبیر بکیر
حکما کرده اند پنیر بر شته کرده را با چلو مبلغ بخورند چنانکه غلبه
غذای بلاد ما اینست و نفع عظیم هم مشاهده شده و از جمله ادویه
مفرده نافعه در حابس اسهال اسفرزه بوزاده است و طریقی بودادن
او هم باین قسم است سفال تازه اب نادیده را با بار و غن کل سرخ چرب
نموده و اسفرزه را داخل سفال کرده بر روی اتش کذا شته اندك بر شته
شود و دو مثقال او را با اب سرد بخورند کان له نفعا عظیما التمر
نفع خاصه در اسهال صفراوی و اناء جزئیه را و همچنین اکرد و
مثقال بارهنك بجوشانند تا اینکه لعاب او بیرون بیاید بدنیم کوم
بخورند بسیار خوب است در حابس اسهال و زحیر و سیج نظیر ندارد
و از جمله انفحه پنیرها است حکماء نفع او را اعظم دانسته اند در حابس
اسهال خاصه در اطفال لکن باید بند پنج خورده شود تا موث
فولنج نشود و از جمله ادویه نافعه قابضه ریوباجامضه است مثل

اب سماق و رب بهر اب اس و امثال اینها در وقتیکه با اسهال سعال
نباشد والا در چنین وقت حرام است و بوجه حامضه بلکه واجبست
معالجه را بعز بیان کند **فصل سیم** در اغذیه صاحبان اسهال
مطلقا و احبیث اینکه نبود مباشد غذای صاحب اسهال شئ که عرق
وحاد یعنی تند و تیز و مالح و شور و ترش و غلیظ و بطی الهضم بلکه
واجبست لطیف صالح الکیموس باشد و واجبست قلیل در غذا و اب
و بهترین غذا شوربای بادام است از بهر اینکه لطیف صالح الکیموس است
و غرو بنی هم دارد و ملین اخلاط فاسده و ساکن کننده حدت اخلاط است
باین جهة مناسب مزوح امعا است و بهیچ وجه من الوجوه ضرر ندارد
بخلاف سایر اغذیه که اگر از راهی نفع داشته باشد از راهی ضرر دارد
پس باید شخص از این غذا بخاوزنکند بسوی غیر او ما دامیکه ضعف غلبه
والا باید در غذا قلیل گوشت داخل نمایند از جوجه یا از بره باشد
رعایة لحفظ القوة و تقویتها از برا که معالجه ممکن نیست مگر بحفظ
قوة و تقویتها و از جمله اغذیه نافعه در ابتداء این علت اب پاچه
خوردن است از بهر اینکه غرو بنی دارد و دهنیت دارد و تلیین هم
میکند بشرط اینکه شخص تب نداشته باشد و بانی اجتناب لازم است
مگر اینکه قوت ضعف داشته باشد در این هنگام باک نیست استعمال
گوشتهای خفیف با شوربا ها بنحویکه در او گوشتهای خفیف داشته
باشد یا پاچه داشته باشد خلاصه کلام ما دامیکه با اسهال و
مغص و زحیر و سیج و وجع امعا ساده باشد هست سزاوار نیست تجاوز

کردن از شوربای بادام و پس از زوال سده و ثقل و اندفاع خلط مخو
مر اسهال واجبست تغییر در غذا باغذیه لطیفه سریع الهضم مثل شوربا
برنج با گوشت جوجه یا چلاو با گوشت بره و جوجه و اگر حار المزاج نباشد
و معتاد با غذیه حامضه باشد غذاهای ترش دادن مناسبست مثل
اش انار دان با اش بادام که نار دان داشته باشد یا شوربا سماق که
چاشنی از شکر داشته باشد زیرا که اشیاء حامضه صرفه از تب امعاء
میکند بعد تبدیج کبابهای گوشت بره که نار دان پاشیده باشند
مناسب خواهد بود و از جمله اغذیه چلاو با ماست خاصه در اسهال
صفراوی بعد یل است و کاهی خوردن دوغ کاوالن ناب بسیار نافع
است و از جمله اغذیه مناسبه در اینحال زرده تخم مرغ نیم برشت با قلیلی
نعناع خشک خوردن است خاصه در مرضی که نتوانسته باشد خوردن
بعضی از این اغذیه را کاستلاطین پس نزاوار نیست در چنین اشخاص
و غذای صبح او سه دانه تخم نیمبرشت با نعناع خشک و شیر هم پنج درم
باشد و از جمله چیزهائی که مناسبست حریره نشاسته با تخم مرغ بحال
است تمام شد ند ابر کلیه و مشرکه کل اسهال و ما ند ابر جزئیه و
معالجات مخصوصه از برای هر نوعی از اسهال پس بیان میکنم در
شش باب **باب اول** در اسهال معدی است **باب دوم** در
در اسهال معوی است **باب سیم** در اسهال دماغی است **باب**
چهارم در اسهال طحالیست **باب پنجم** در اسهال کبدیست
کراورا در سنطاریا گویند **باب ششم** در اسهالی است

که سبب ومعده وامعاو طحال وکبد باشد بلکه هر عضوی از اعضا
که باشد باب اول در اسهال معده بدانکه این مشتمل است بر چند
فصل فصل اول در اسهال معده که از ضعف هاضمه معده باشد
وسبب ضعف هاضمه یا رطوبت لزج بر سطح معده چسبیده واین رطوبت
مانع باشد میان معده وطعام وحرارت معده را از هضم طعام باز دارد
وقوت هاضمه بدان سبب ضعیف میشود علامت واین است بروز ثقل
سفید وناهضم ونشکی کمتر باشد ولبسا باشد تشنگی پدید آید بواسطه
رطوبت لزج همچنانکه ماهی خورده باشد واز خوردن آن تشنگی پدید
آید واسهال بیقرار وآروغ ترش پدید آید وبقراط آروغ ترش را در
این نوع نیکو دانسته است از بهر آنکه آروغ ترش دلیل باشد که حرارت
یکجا از کار باز نمانده است وغذا در معده در تنک میکند تا وقتیکه ترشی
کردد ودر تنک کردن طعام در این مرض نیکو باشد از بهر آنکه ترشی غذا
باعث تقطیع رطوبت لزج کند ومعده را هم دباغی کند وقوه هاضمه و
ماسکه هر دو قوی شوند واگر قوه هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال
بقوه خود باشد لکن ثقل عمر نهضم ومتغیر نشده بیرون آید وعلاج این
امر بقی باید نخورد بخوردن طعام با ماهی شور وترب بعد از دو
ساعت لبخ شبت وعسل ونمک دادن تا قی کند وبعد از قی قرص معده
بحب ابارج منقرا بحب صبر یا قرص بنفشه تنقیه باید کرد پس معده را قوه
باید دادن بجوارش خوزی وجوارش جالینوس وسفوف انیسون
نیز نافع است وبعد از این بیان نسخهای آنها میشود انشاء الله تعالی

وسفوف

وسفوف حب الرمان هم نافع است صفت او وبنا بر اینکه در زخیره وزبدة
وکتاب فاخر ومنصوری وقواعد است بنست که بگیرند انار دانه نرش نو
داده ونیم کوفته صد درم کرو با ونیم کشنیز خشک هر دو را در سه روز
لبر که پرورده کرده وبرنیان کرده واز هر یک بیست درم خرنوب نبطی
وسماق وکلنار از هر یک ده درم ودر فاخر کوماز را سیزده مثقال
زیاد کرده است وحقیر هم با کزنهاز استعمال میکنم وقدر شربتش دو
مثقال تا سه مثقال است صفت حبی که اسهال بلغم را وخلفه مزمنه را سود مند
است بگیرند مرو وزنجبیل وجندبیدستر وزرباد مساوی هم جنها کنند
بقدر فلفلی وقدر شربتش با اب سرد وکودک را بگجب باید وحب ده
ساله را بیخ حب با چها رحب وبعضی اطبا بجای فرفه تخم کرفس کنند
والله اعلم صفت حبی بگیرند بیخ خلفه مزمنه مجرب کنند تا نخواه
از هر یک ده مثقال عصفر یکمثقال کوفته با اب برک ترب بحب سازند
بقدر نخودی وقدر شربتش از سه تا بیست حب علی قدر اسهال هر کس
مثلا اگر شخصی بیجاه دفعه شبانه روز بیرون برد وبیست حب باید
واگر کمتر کمتر صفت جوارش خوزی نسخه محمد زکریای رازی عدد او
ده است بغیر شکر واوزان بکصد وچهل وپنج مثقال است قدر شربتش
سه مثقال تا چهار مثقال بگیرند هشت دانه انکور که سر که انداخته
باشند با مویز بیکه سر که انداخته باشند وبوداده ونیم کوفته مثل
سودمه سی مثقال حب الاس هفت مثقال خرنوب نبطی کلنار فارسی
کزنهاز از هر یک ده مثقال کنند تا نخواه وسعد مصطکی وسنبل

الطبا لذهر یک پنج مثقال دو پیه را نرم کوفته با شکر سفید بقوام
اورد بسرشند با با عسل کف کرفته صفة معجون مختصر نافع از غنی
منی و زخیره اجزاء چهار است قدر شربت جوزه صبح جوزه عصر بکیرند
کندنا بخواه و جلنار مساوی هم و مویز سپیدانه دار همه را نرم بکوبند
و با مویز بسرشند صفت سفوف خشخاش نافع است اسهال کهنه و
خود اجزاء دو تا است قدر شربت سه مثقال است با اب سرد نخم خشخاش
و کندر مساوی هم کوفته سفوف سازند صفت ضماد بکه نافع است اسهال
و خلفه را بکیرند شونیز و کمون و عفص مساوی هم نرم کوفته و با شراب
ممزوج کرده و خرفه بدان تر کرده بر معده ضماد نمایند صفت ضماد دیکر
بکیرند سبز الطیب پوست کنده و عفص و کمون و عود مساوی هم
نرم کوفته و با کلاب و با اب به ممزوج کرده بر معده و شکم طلا نمایند
و خرفه بدان تر کرده بر معده نهند و بفراط میکوید حمام اسهال را
سود دارد و محمد زکریا میکوید فلونیا، فارسی اسهال کهنه را سود مند
است بشرط اینکه نیک نباشد و اکر سبب ضعف قوة هاضمه از معده
باشد و یا زیادتی تولد صفراء بوده باشد در معده علامتش اشتهای
و تلخی دهان و قلت اشتهای طعام و ثقل و بر از دیدن باشد و از اشیاء
حاره منفور شود و از نابرده منتفع کردد علاج ان در دو روز اول
لغاب بهدانه و دیشه خطمی را باعرق بید کوفته و بکمثقال یا دهنك را
با دو غن بادام چرب نموده بنوشند و در روز سیم سپستان داده تا نیک
شود فلونیا بهدانه دیشه خطمی از هر یک دو مثقال با دهنك یکمثقال

فلوس خالص هفت مثقال دو غن بادام دو مثقال ابکاسنی بزیده
یعنی اهن تاب کرده دوازده مثقال و بهمین ترتیب الغبه مذکوره و
بکیرد فلوس تا سه فلوس خورده شود و لخلاط حاره منتفع شود
و امعا و معده پاك شود و بعد از انتفاع خلط هر صبح دو مثقال
اسفرزه را در سه مثقال اب بدیده با دو غن کل سرخ چرب نموده بنوشند
دو مثقال کل ارمنی و صمغ عربی بوداده از هر یک نیم مثقال با دو غن کل
سرخ مجموع را چرب نموده با اب سرد یا با اب بیدانجیر بنوشند یا اینکه نیم مثقال
طباشیر را با دو یا سه بار ب به بنوشند یا اینکه یکمثقال فرص طباشیر
قابض را با دو غ کاو دیك داغ کرده بنوشند یا انکه دو غ کاو را با یك
مثقال طباشیر و یکمثقال تخم خماض بنوشند و غذاء او را دراول
فلوس خوردن شوربا با بادام و در اواخر چلو با ماست کاو و با شیر
نارذان با سماق صفة فرص طباشیر قابض اجزاء شش اوزان سی و سه قدر
شربت یکمثقال الی دو مثقال بکیرند طباشیر هندی و سماق از هر یک
پنج مثقال تخم خماض بوداده ده مثقال تخم خرفه بوداده کلنار فارسی
از هر یک سه مثقال صمغ عربی بوداده هفت مثقال اجزا را کوفته و فرص
سازند و اکر سبب ضعف صفرا و بلغم با هم باشد علامتش انستکه
اسهال نابفراوان و براز صفراوی یا بلغم آمیخته منتفع شود و اکثر در فصل
پائیز بهم رسد و علاج او مثل صفراوی باشد از لعابهای مذکوره
و فلوس و ابکاسنی اهن تاب تا انکه بهتر شود که معده و امعا از
اخلاط فاسده پاك شوند و بعد از انقاء نام چند روز صبح اسفرزه

وتخم ریحان و بارهنگ از هریک بکمثقال بوداده و باعرق بیدیا با
اب جوشانیده بنوشند یا اینکه تخم مرو بکمثقال را باعرق بیدجوشانیده
تا مضمحل شود و تخم ریحان و بارهنگ از هریک بکمثقال بوداده با روغن
بادام چرب کرده و مخلوط نموده بنوشند هذا نقلته عن خط استادی
رحمه الله وجعل الجنة مثواه یا اینکه لعاب بهدانه را باعرق بید کرفته
با درمثقال سفوف حب الرمان بنوشند سفوف حب الرمان نافع است
اسهال الصفراوی را و تفویت نماید معده و امعاء را اجزایش بهجز واست
وزنش چهل و یکمثقال یم وند را استعمالش سه مثقال با آب بزواکر
بنا شد با اب سرد و اندکی کلابی صفت حب الرمان بوداده ده مثقال
بلوط سماق و کمون و حب الاس و تخم کشنیز بوداده از هریک
پنج مثقال عود و بنمثقال املهٔ مقشر یکمثقال کوفته و بیخته استعمال
نمایند سفوف اخر نفع میکند اسهال را اجزایش است واوزان
دوازده است و قدر شربتی و مثقال است صفت هلیله زرد شش
مثقال حب الرشاد سه مثقال حب الاس سماق ثمرة الطرفاء از هریک
یکمثقال همه را کوفته مکرحب الرشاد را در وقت خوردن این سفوف
باید اسرکرد بر خوردن غذا یا بر تقلیل غذا که شبانه روز یکدفعه
غذا بخورند و غذا در اوایل شوربای بادام و در اواخر اش نارد
بوداده با قلیل کوشت جوجه مرغ سفوف نمک که اسهال الصفرا را باز
دارد و منع کند اسهال الصفراء بلغم اجزایش است و قدر شربتی دو
مثقال صفت بگیرند نمک اندرانی و بشکنند و بریان کنند و در

وقت بریان کردن چند دفعه سرکه بندند بروی باشند پس بکوبند و
نارد ان بوداده و سماق پاک کرده از هریک سه برابر نمک تخم
کشنیز خشک بوداده و در شلک از هریک چهار برابر نمک همه را
کوفته و بیخته با اب باران بکار دارند و شخص اسهال دار را از
اب منع بالکل و خاصه اکر صفرا بلغم آمیخته باشد و اکر بسبب ضعف
معده ریح باشد که حایل شود مابین معده و غذا و ضعیف کند
هضم را علامتش وجود نفخ و قرار در معده و امعاء و مدد شکم
و کثرة خروج ریح نفخ با ثقل کواز علاج ان تقویت معده و تحلیل
نفخ بجوارشات مقویه محللهٔ مریاح و سفوفات قابضهٔ حاره کالشواة
الریاح و نفع میکند سفوف جوز و انیسون و مقلبا تا چون حوف را
بسرابی مقلبا تا مند و ان جزء اعظم این سفوف است لهذا مقلبا
نامند و بعد از این نسخهای اینها مذکور خواهد شد انشاء الله
نعم وچربکردن شکم بروغن مصطکی و بابونه بسیار مفید است و غذا از
طعام ادویه دار از قبیل زیره و مغز هل و زعفران و اکر مغص نباشد
کباب جوجه مرغ هم بسیار خوبست و احیانا بعد از غذا اب
نخورد و صبر بر عطش کند **فصل دویم** در اسهال معدی
است که از ضعف قوة ماسکه باشد و این بیخ قسم است قسم اول
سببش طوبة زجه که بر سطح معده چسبیده است قسم دویم ابلغم
بشود و مزوجی است در سطح معده در این دو صورت طعام غیر
مهضم دفع شود قسم سیم سببش نوع از انواع سوء مزاج ساذج

و با مادی که ماسکه را ضعیف کند قسم چهارم سبب تشنج بعد از طعام
حرکت عنیف اتفاقی خاصه شخصیکه عادت نداشته باشد اما علامت
رطوبت از خبر بر سطح معده خروج طعام است از معده سریعا از غیر اینکه
تغیر شود و احساس سنگینی طعام کند علاج ان قی و استفراغ است
چنانکه ذرباب ضعف هضم کند شب بعد معده را تقویت کند بجوارش
خربوب و جوارش کندر جوارش خربوب اجزاء هشت است قند شربت
سه مثقال تا چهار مثقال است صفتان خربوب بنطی منقی از حب ده
کرمانی مدبر بسر کوبوده و سمائی و حب الاس و سوبوالنبق و بلوط
و تخم کشنیز بوداده و مصطکی همه را مساوی هم نرم کوفته و بیخته و با عسل
کف کرفته بسرشند جوارش کنند و اجزاء او هشت است و اوزان سی و سه
مثقال است و قند شربت دو مثقال صفتان کنند و کلنار از هر یک ده
مثقال فلفل سیاه و نانخواه و سنبل و انیسون و کاشم و شونیز از هر یک
دو مثقال با عسل دو مثقال بسرشند و اما علامت شور و مرو
که در سطح معده باشد علامت او ظهور شور است در دهن و سوزش
معده است و قی خوردن غذا خاصه اگر غذایش باشد با شور و خروج
براز باچرک و عطش شدید و کاهی هم تب باشد علاج ان فصد باسلیق
است اگر ها نفی نباشد والا حجامت با حجامت ساقین طبیعت بمنضج
موافق بکند صفت و ناجر بزی بنفشه فرنجمشک خطمی و دانه خطمی بهدانه از
هر یک دو مثقال سپستان ده دانه بار هنگ یکمثقال روغن بادام
شیرین دو مثقال و اگر قوه قوی باشد هر دو روز سه روز همین

اجزاء سابق را با هفت مثقال فلوس علاوه کرده بخورند و هر دو و
عطش هم ساکت عرق و بید بالعاب سفرزه و ریشه خطمی و طباشیر بخورند
تا غذا نخورده است و بعد از غذا اگر عطش باشد طباشیر داخل کوزه
آب کرده بنوشند و غذا خربزه از اردخشخاش و برنج و بادام با شوربا
بادام و بعد از خوردن سه فلوس مناسب است هر روز یکمثقال تخم
ریحان باعرق بید با آب جوشانیده بادروغن بادام شیرین دو مثقال
روغن کل سرخ یکمثقال براو چکانند بدهند و سفوف حب الرمان
که مذکور شد بسیار مناسب است و جواب نیز باشد ضماد بکله با بید
برمعده بشود این است صفتان سرخ کل سرخ مطبوخ بسر که حب الاس
فادسی صندل سرخ عفص پوست نار مساوی کوفته با آب برگ مورد
خمیر کرده ضماد نمایند غذا بعد از سه فلوس اش نار دان با اش دوغ آهن
ناب با چلاو با ماست و اما علامت و علاج سوء مزاج ساذج و با ماده
که بسبب ضعف ماسکه باشد این است که در امراض معده مذکور شده
بادغایت سهال و استعمال ادویه قابضه مناسب است و اما علامت
اسهال شخصیکه ادویه مسهله خورده است تقدم شرب ادویه مسهله
قوی الفعل است و باقی بودن اسهال بعد از علاج دوا علاج آنست
هر روز دو مثقال اسفرزه بوداده بادروغن بادام چوب کرده با شیر
بنوشند بادوغ کاو با طباشیر بنوشند و اگر مغز بسیج شده باشد غذا
سیج باید کرد و غذا شوربا با بادام یا اش دوغ و با چلو با زرده تخم مرغ
نیمرشت نار دان دار و اما علامت حرکت عنیف بعد الغذاء پیش حرکت

کردن است و علاج او انسا و لا معده و امعا را از اخلاط فاسده و
غذای فاسد پاک کنند باطریفل صغیر یا بدماروج فیطرا یا بحب الصبار و بعد
از ان نقوبت معده کنند بجوارش جالینوسی اگر علیل حار المزاج نباشد
والا نقوبت بقرص طباشیر یا بسفوف حب الرمان که مذکور شد کنند
و غذا قبل از تنقیه بخود اب از کوشت جوجه و بعد از تنقیه اش انار و نعناع
دار یا طعام او به دار حاده یا باورده **باب دویم** در اسهال امعا
و این بر چند نوع است یکی زلق الامعا است سبب او رطوبه فرجه مجتمعه
در سطح معده و امعاء است که باعث ازلاق طعام و خروج او سریع
میشود یا بسبب ثور و فروح است در سطح امعا و در وقتیکه غذا
بان ثور و فروح میرسد درد شدید بهم میرسد خاصه اگر غذا
سوداوی باشد یا ترش و طبیعت بدون هضم دفع میکند علامت مزلق
اسهال معدی است و اندک تقاوی و تغیری در انداختن ضمار و مایلیه
و خروج صدید و چرک با طعام ناضج الهضم ولکن نفع حقنه در امعا
سفلی باشد صفت حقنه نافع تاجوبزی کل خطمی تخم خطمی خبازی و بنفشه
بهدانه از هر یک دو مثقال تخم شکر مرغ از هر یک ده مثقال
روغن بادام تازه یک پاو روغن گرچک پنج مثقال در دو نعنه احقان نمایند
و اگر خواسته باشند تلبین زیاد تر بشود ده مثقال فلوس هم علاوه
نمایند و مجموع را در سه نعنه احقان نمایند و غذاهای مخشن و منشف
مرطوب بیشتر باید استعمال نموده و تقلیل اب صاحب این علت بیشتر
باید بکند و سفوف نافع که نافع است زلق المعده و زلق الامعا را و با عث

بیشتر است اگر در امعا

خشونت

خشونت این دو عضو میشود اجزاء بازده او وزان بیست شش مثقال
تندشیر یک و مثقال صبر دو مثقال بشت صفت و سنبل الطیب مصطکی
عود از هر یک یک مثقال دو نیم عصفر مدبر اقماع الرمان الحامض تخم خماض
حرنوب هسته کشمش جفت بلوط از هر یک دو مثقال کلنار حب الآس
از هر یک پنج مثقال بطریق معارف سفوف سازند و سفوف مغلیا
که مذکور شد با آهن نابسرد بسیار مناسب و صوابست و نوع دیگر
از اسهال امعا آنکه دوسنطاریا کویند و باید دانست که فروج و ریش
که در امعا و رودها واقع بشود سبب اسهال دموی شود دراغب بونانی
ازاد و سنطاریا کویند و متقدمین از اطبا هم اطلاق دوسنطاریا
با نیغنی کرده اند چنانکه باسور و بواسیر در لغت یونان بمعنی خونا مدن مقعد
است بواسطه کشوده شدن رگ بسبب از اسباب و بعضی از اطباء متاخرین
اطلاق میکنند دوسنطاریا را بر اسهال دموی من ای عضو کان
و بنا بر این اطلاق دوسنطاریا بر اسهال کبد دموی نیز کرده اند
ازاد و سنطاریای معوی کویند و ازاد و سنطاریای کبدی و سپیج یا پیوست
براز و ثقل است و بواسطه حدت و تیزی اخلاط و هر کاه این نوع
اخلاط و ثقل بر رودها و امعا بسیار بگذرد رطوبت لزجی که خداوند
تبارک و تعالی در سطح داخل امعا افریده است و از اطباء سازوغ الامعا
و غشاء مخاطی کویند ان رطوبت را ان ثقل یا بس و ان اخلاط منهار شده
و دفع میکنند و بعد از ان سطح امعا میماند بی رطوبت ساروجی که
حافظ سطح امعا است و چون سطح امعا از ان رطوبت حافظ پاک و روشنه

شد اخلاط و ثقل دراً معا باعث سیخ در بش و فروخ شود و لکن اخلاط
در مدت دبش و سیخ کردن منفاوتند بعضی در مدت یکهفته و بعضی
تا مدت بیست روز و بعضی تا مدت چهل روز یا کمتر یا بیشتر باعث
سیخ شود بجهة حدة و کثرة اخلاط و اما علامت سیخ و اسهال که از اجتماع
ثقل باشد و جوع ثقل با بس و تقدم بس طبیعت و اکل اغذیه با بسیار ادویه
قابضه مثل تراب و نحو او علامت اسهال و سیخ صفراوی تقدم اغذیه
مولده صفراو صفراویت مزاج اصلی و دفع شدن صفرا با خون و
غیر خون اما علامت اسهال و سیخ بلغمی تقدم اغذیه مولده بلغم بسیار
و دراً معا نفخ و قراقر بسیار بود و علامت اسهال و سیخ سوداوی تقدم
اغذیه مولده سوداوی و دفع شدن سودا ابتداء این قسم از اسهال نهایت
ردائت ندارد بلکه باعث هلاکتهم میباشد زیرا که نشان آن باشد
که ورم سرطانی عفن انفجار یافته باشد یا اینکه نشان شدت حدت
و احتراق سودا باشد و بسا باشد بجهة شدت مغص و وجع غشی
عارض شود و اگرچه در تن در سیخی این نوع از اسهال افتد بد باشد
و ردائت نداشته باشد و علامت اسهال و سیخ که حادث نشود
بواسطه غلبه خون و فساد خون همان علامت زیادتی خون باشد
از قبیل حمره بشره و عظم نبض و تقدم اکل اغذیه مولده خون و از علامات
کلیه است که شخصی بواسیر نداشته باشد و علامت بواسیر در جاحفوذ
کور است و علامت اسهال کبدی هم نباشد چنانکه بعد مذکور میشود
انشاء الله و بر طبیب واجب و لازم است که مبالغه در تشخیص قسم اسهال

بکند

بکند تا او متمکن بقین حاصل شود تا نوقت مبادرت در علاج کند
خاصة این قسم از اسهال که ببسا مشتبه میشود که این اسهال کبدیست و
معالجه اسهال کبدی میکند و در رفع عای جالینوس دافع میشوند
و بالجمله بجب ان یعمق النظر و یکثر الاهتمام حتی یصون من الخطا و الزلل
و علامت اسهال که حادث شود از ادویه سبیه مسهله تقدم شرب
ادویه و حدوث اسهال بعد از خوردن او و علامت اسهالی که از انفجار
ورم امعا حادث بشود تقدم ورم است و علامت ورم وجع و تمدد
و سنگینی دراً معا است و لکن وجع و تب در شدت و ضعف بجهت خلط
منفاوتند و باید دانست که فرق ما بین سیخی که دراً معا و سفلی است
بچند قسم است اول آنست که سیخ امعا علیا ببابد مخلوط و ممزوج
با براز و خلط است بخلاف آنکه دراً معا سفلی باشد و ثالث آنست
مدفوع در سیخ علیا نهایت عفونت دارد و شبیه بما اللحم است
بخلاف سیخ در سفلی عفونت مدفوع بان شدت نیست چهارم آنست
که سیخی که دراً معا علیا باشد با اوالتهاب و کرب و تلوی و عطش بسیار باشد
بخلاف اینکه در سفلی باشد و باین سبب ست منفرما بند حکما که
سیخ دراً معا علیا و دری مهلک است خاصة اگر این سیخ دراً معا
باشد و بیان او در شرح صابم و ردائت سیخ دراً معا علیا و دلایل
انها در کتاب خود مستی بشرح جوامع است بتفصیل بیان شده است
اما علاج هریک از اقسام که ذکر شد بیان خواهم کرد اما علاج
قسم اول از اسهال و سیخ که از احتباس ثقل خشن است پس علاج او

انسنکه نلیین طبیعت کند بحقنها ملینه از فیل ناجوزی کل خطمی خیاری
دبشه خطمی کل بنفشه بزرک سفیدار هریک ده مثقال فلوس ترنجبین
شکر سرخ از هریک ده مثقال دوغن بادام سه مثقال در سه نوبت
معمول دارند منضج ملین مزلق که پیش من کورشد بخورند تا اینکه
بهدانه و دبشه خطمی از هریک دو مثقال با اب جوشانیده تا خوب لعاب
انها بیرون بیاید صاف نموده و ترنجبین پنج مثقال حل کرده با رهنک
یکمثقال بادروغن بادام دو مثقال چرب نموده داخل کرده بخورند تا
چهار روز چنین کنند اکر دفع سده و ثقل شد بسیار خوب والا
باید فلوس خورا کی بخورند و نسخه فلوس مشروبی در اینمرض این است
ده دانه ناجوزی بنا و فرد دبشه خطمی بهدانه کل سرخ از هریک ده مثقال
فلوس هفت مثقال بانه مثقال با رهنک یکمثقال دوغن بادام شیرین
دو مثقال و ابن فلوس را هر دو روز نه یکروز باید بخورند تا سه
فلوس باد و فلوس خورده شود و در غیر روز فلوس منضج مذکور
با همان السعه مذکوره را بخورند تا اینکه حبس ثقل و سده زایل شود
و طریق امتحان انکه سده دفع شده است پانه سرحبه از مغز فلوس
یا سرحبه از خربوب بنطی یا سرچهار دانه ماش بلع نمایند و ان السعه
مذکوره را بروی او بخورند اکر این حبوب در دفعه اول یا دوم یا سوم
دفع شد معلوم است که سده تفتح شده و حبس زایل شده است
والا سده باقیست و محتاج است بسوی اینکه مقدار فلوس را زیاد
کنند و ده مثقال ترنجبین هم علاوه کنند یا حقنه فوق کنند خلاصه

در اینمرض اکر دوا ضعیف بسوی قوی باید رفت و تدبیر دیکر برای این نداریم
جا ترنبست و بعون الله تم دفع اینمرض با این تدبیر خواهد شد ولکن
نهایت احتیاط را باید بکند و فلوس مشروبی و حقنه را متوالی بعمل
نیاورند اقلا یکروز فاصله باید داشته باشد هرچند اولی دو روز
است مبادا باعث ضعف شدید بشود و بسا باشد بعد از دفع
سده و ازاله حبس سیج باقی بماند بنابرین محتاج میشویم بسوی
تدبیر دیکر تا فروح مندمل شود و اسهال حبس و بهرین ادویه در این
باب انچه بصحت تجربه رسیده است و معمول به اساتید مرحوم بوده
اینست تخم مرو و تخم ریحان از هریک یکمثقال باعرق بید جوشانیده
تا خوب مضمحل شود با رهنک یکمثقال بوداده بادو مثقال روغن
بادام چرب نموده داخل او کرده بخورند در چند روز اول بسیار
خوب نافع است ولکن بیاضی که اساتید مرحوم داشتند از احداد مطهر
خود چنین مشاهده شده است که تخم مرو اسفرزه با رهنک تخم ریحان
از هریک دو مثقال جوشانیده تا اینکه خوب لعاب پس با همدیکر
صاف کردن و بدون روغن بادام بخورند فائده نافع عجیبی
الا و ابل لان له قوة حابسة مع غرینة ایضا ولذلك بناسب المزدوج
کلها اعم از اینکه در امعاء علیا و یا سفلی باشد و اکر یکمثقال صمغ
عربی بوداده و نرم کوفته بروی همین دوا پاشیده بخورند انفع
در فروح خواهد بود چنانکه مستعمل این بیضاء را چنین است
لکن اکر این سیج و فروح در امعاء سفلی باشد حقنه منعش بیشتر است

وبهترین خفقان اینست صفت خفقان ناشی از دم مخم مرغ دو عدد سوخته
کاغذ ابی جمع عربی از هر یک یکمثقال شیر خرزه مثقال روغن گل سرخ
پنج مثقال همه را داخل هم کرده اند لک کرم احتقان نمایند از جمله چیزهائی
که نافع و مستعمل است بزودی مذکوره بود اده باد روغن گل سرخ چیزی
نموده بالفعل بجهة نه کرم کرده نخورند یا باعرق نبید بخورند و اگر احتباج
باقوی این مذکوران شد باید دو به مذکوره را باضافه مثقال ارمنی
طباشیر صندل سفید از هر یک یکدانک نرم کوفته داخل همان دوائی
مذکور لعابیه غرقه کرده بخورند و بیاید دانست این تدبیر مذکور
بسیار نافع است و مقصود حاصل خدانکرده اگر مقصود حاصل نشود
از اینها باید سه روز متوالی در هر روز دو مثقال سفوف طبن
با پنج مثقال دبه بهار ب سیب یا انار بخورند و نسخه سفوف معموله را
بعد از این ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی و اگر علت برئی و سبح از الله
اسهال حابس شد فهو المطلوب والا باید جوارش طباشیر و بعضی از
معاجین و اقراص و سفوف که بعد از این ذکر میشود انشاء الله تعالی
استعمال باید کرد تا شفاء کلی و نفع عظیم بعون الله الشافی حاصل شود
و باید دانست هر یک از این دواهای مذکوره را سزاوار است که
سکر نخورند تا قلا از سه روز کمتر اکتفا نکنند زیرا که مرض همین که
مزمن شد معالجه هم باید مزمن باشد تا علت دفع شود و روغن
معروف بروغن شیخ صنعان چنانکه خاصیت عظیم در التیام
قروح طریه ظاهره دارد و همچنین در ازاله قروح باطنیه بتر کیش

المنفعة

المنفعة است چنانکه استاد مرحوم از احمد اطهر خود نقل میکرد یک مثقال
همین روغن را با بلد روغن بادام در مشروب استعمال میکرد ند اما خود
استاد یک مثقال را در خفقان استعمال میکرد و نفع خوبی میکرد یعنی دفع
یکدفعه خفقان این روغن با الجمله مذکوره دفع سبح را بالجمله میکرد و
باید دانست که حکما متفقند که استعمال ادویه مخدره و ادویه مبرده
جایز نیست مگر وقتی که وجع و خوف سقوط قوه و در چنین وقت
استعمال او واجبست و منفعت عجیبه مشاهده شده است و هیچ دوائی
معادل او نیست چنانکه صحت تجربه شاهد است و لکن استعمال دواء
مخدره در شبانه بهتر از مشروبست و در روز بهتر از شبانه است و بهترین
وقت در استعمال وقتی است نبض ضعیف شده باشد و اطراف در
سرد شده باشد و وجع در بنا گوش شدت نموده باشد و بعد از
وزعفران استعمال نمایند اما غذای بیمار همان غذائیست که در
معالجه کلیه اسهال مذکور شد ولکن در ابتدا دوا بل میتوان شوربا
بادام و پنیر با فلفل کوشی داد و تا سه روز تا قبل دفع نشده است و بعد
از دفع شدن همان حریره تخم خشخاش و بادام و برنج است و بعد از
اتمام قرحه و رفع سبح اش نارد ان و روغن بنفشه بسیار مناسب است
و شب نرچلو نارد ان و تخم مرغ و الله اعلم بالصواب اما علاج قسم
دوم که سبح و اسهال انفرادی باشد پس باید دانست که دفع سبب
اولا باید کرد با الجمله مذکوره و امتحان بجوب مذکور هم باید کرد
اگر حابس و سده باشد بهمان ترتیب مذکور دفع سده و حابس

باید کرد و خلط صفراء و مرارہ را هم بترتیب منضج و مزلق و فلوس ملین
مذکور دفع باید کرد و قئ بکه بقین بهم رسد که خلط غالب مندفع
شده است و احتیاج قوابض مذکوره را بترتیب مذکور استعمال نمایند
تا اینکه مرض بالکلیه زایل شود و از جمله معالجات مختصه باین قسم است
سفوف مذکوره با ربوبات حامضه مذکوره بخورند و از چیزهای
نافعه پرهیز خوردن دوغ کاراهن تاب پاسنگ تاب میباشد و قبض
عطش خاصه اگر با یکمثقال طباشیر خورده شود زیرا که دوغ با طباشیر
لنکین حدت صفراء مبدهد و دفع عطش هم میکند و حابس طبیعت نیز
میکند و منضج مزلق مستعمل این قسم از اسهال خاصه اگر سده نباشد
یا زایل شده باشد این است تاجر تری پلو فربهدانه ریشه خطمی از
هریک دو مثقال بادهنک یکمثقال تخم خرفه یکمثقال طباشیر نیمثقال
روغن بادام شیرین دو مثقال و هر قدر تشنه شود عوض آب عرق
بید لعاب سفرزه لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی با طباشیر بخورند
و بعد از غذاء طباشیر و کل ارمنی داخل ابخالص کرده بخورند در عصرها
روز فرص طباشیر کافوری قابض که یکمثقال او زا با لعبه مذکور
بخورند شدید النفع است و غذای روز چندد و زاول شوربای
بادام با جو پره بادام است و بعد از خوردن دو فلوس رفع شدن
سده اغذیه حامضه قابضه بسیار خوب است بخصوص انار دان اما اعلاج
قسم سیم که اسهال و سیج بلغمی باشد باید اولا همان امتحان مذکور را
کرد و ملین طبیعت بملینات مذکوره باید کرد و لکن در منضج و مزلق

زا زبانه و تخم ریحان از هریک یکمثقال علاوه باید کرد و اگر گمان بکند
بلغم بسیار غلبه دارد در فلوس مشروب مذکور بعلاوه نیمثقال
ریوند چینی استعمال باید کرد و اگر احتیاج بافوای آشنه باشد نیمثقال
تربد سفید داخل بکنند مناسب باشد و بعد از رفع سده و ازاله
بلغم سزاوار است بجهة رفع سیج دو مثقال تخم مرو را با لعاب بهدانه
کبابعربی بید کرفنه باشند جوشانیده تا مضمحل شود و یکمثقال تخم
ریحان بوزاده یاد و مثقال دوغن بادام چرب نموده بنوشند و بهمین
سفوف مذکور را بدون ربوب بخورند و سفوف مفلیا تا بسیار
نافع است و شرب سفوف انیسون و سفوف الجوز کر لنسخه اینها بعد ذکر
مذکور خواهد شد انشاء الله تعم بسیار نافع است و اگر ضعف المعده باشد
جوارش جالینوسی و جوارشات مقوی معده که بعد از این ذکر خواهد
کرد انشاء الله تعم بخورند تا اینکه علت بالمره تمام شود و غذا در
اوایل بخود اب از گوشت بکبک و انواع خفیفه و بیدار و کمی زعفران
باشوربای بادام با تخم ریحان تاجر تره بادام با تخم ریحان و شبها
بطعام باز رده تخم مرغ نعناع دار و از خوشاب و ربوبات حامضه
اجتناب لازم است و اما علاج قسم چهارم که اسهال و سیج سودای
باشد پس باید اولا همان تدبیر مذکور در بلغمی و خوردن العبر مذکور
و امتحان مذکور را باید کرد و اگر حابس و سده خلط باشد همان
منضج مزلق در بلغمی بعلاوه زا زبانه و مغز پسته لوبا لو از هریک

مذکور نباید بوند
باید و نذ بوند
ح

یکمثقال دنلو سن بیخ ابر مقتضی حال باید کرد تا اخراج سوداوی اصلا
مزاج نشود و کاهی در بن فصل و فصل بلغمی حقنه از شیر خر چهل مثقال
با یکمثقال صمغ عربی استعمال نمایند و بهترین حقنه در این دو فصل این
است بیخ سفند کرده ده مثقال با آب جوشانیده بعد صاف
نموده زرده تخم مرغ سه عدد و شیر خر بیست مثقال داخل هم کرده
و خوب ممزوج نموده نیم کرم احقان نمایند و در بیاض احیاد المشاد
رحمه الله تنخم احقان چنین مشاهده شد جوشانیده بیخ سفند ذ
هر یک ده مثقال با آب جوشانیده صاف نموده زرده تخم بیخ عدد
و شیر خر چهل مثقال با شیر الاغ و آب برگ چغندر بیست مثقال
کره تازه ده مثقال اجزای خوب مخلوط هم کرده نیم کرم در دو دفعه حقنه
نمایند و در چند روز این حقنه را باید کرد انشاء الله نفع خواهد
بود و باید دانست این فصل از اسهال خالی از ضعف حال نخواهد بود
پس باید شخص حکیم و طبیب عاقل از امر حال نباشد اگر در حال ضعف
با سوء مزاجی باشد سزاوار اینست معالجه او را هم بکنند و ما در این رساله
معالجه حال را بیان نمیکنیم لکن بعضی ادویه که مقوی حال است در دفع
ضعف و میکنند بر سبیل مثال ذکر میکنیم مثل اکلیل الملک و عصاره
غاف و سنبل الطیب و بابونج و حضض مکی و فتاح الاذخر و اسارون
و صندلین و پوست دانه کبر و انجر خشک و بنفشه و بنفشه و نیلوفر و امثالها
اینها که در او عطریه و حرارتی باشد لکن واجبست در امراض حال
استعمال دواهای مفرده نکنند بلکه باید ترکیب کرد مثلا اگر ضعف حال

از حرارت

از حرارت باشد واجبست اینکه ضمادها باید مخلوطه با حاره استعمال
نمایند و از باردها چیزهای مناسب نباشد چنانکه در موضع خود یاد کرده
شده است و بالجمله مراعات جانب حال لازم است و از معالجه ناضجه
مختصه باین فصل ابتست حجامت در موضع طحال بکنند و بگذارند شاخ
در اینجا چهار ساعت تا پنج ساعت نمانند نفع عظیم خواهد کرد بعون الله
و اگر احتیاج بتدبیر دیگر بشود ان تدبیر را در باب اسهال کهنه بعد
از این ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی و همچنین در حابس این فصل استعانت
بسفوفات و معاجین کردن بسیار مناسب است تا بحال کلی از این مرض
مزمن دست بهم بدهد و غذا واجبست قضا بغذاهای مذکوره کرده
باشند و پاچه پلاو را در این مرض مناسب دانسته اند و بالجمله غذای مناسب
این فصل همان فصل بلغمی است اما علاج دوسنطاریا دموی که سبب او
انفتاح عروق دمویه باشد پس باید اولا فصد کرد و اخراج خون
بقدر ضرورت اگر از غلبه خون باشد هر چند فصد اخرین اشیاء
است با اسهال لکن در تشخیص نهایت معاینه نظر لازم است اشتباه
نشود و فصد باعث هلاک مریض نشود بالجمله تا جزم بزیادتی خون نکنند
فصد نباید کرد و بعد از فصد منضج مزلق مذکور و اطعمه مذکوره
بعینه باید بخورند یا یکمثقال سفوف مغری که اجزاء و شش آن و وزن
مثقال و قدری شربت از یکمثقال نادو مثقال است صمغ عربی و نشاسته
و صمغ عربی تخم خطمی تخم خبازی از هر یک یکمثقال کل ادمنی پنج مثقال
دنا بهند سه مثقال مجموع اجزاء را بوداده و نرم کوفته مکرر باز هنگ

بوند هند و نه کوشه داخل کنند و استعمال نمایند با اینکه العیه مذکوره
با تمثقال کل ارمنی و نیم مثقال طباشیر بخورند و اگر قوی از این نخواهند
باشند سفوف طین بارد به با آب برگ بارهنگ بخورند و عصر همان روز
قرص طباشیر کافوری ابیض با آب به یا العابه سفرزه بسیار مناسب است و
اگر اینها کفایت نکرده حبس خون نشد سفوف شادانج که نسخه او بعد ذکر
میشود با ادویه مذکوره بخورند و همچنین قرص کهربا، بتنهائی با دوغ
کاو یا آب به یا آب برگ بارهنگ بسیار خوب است و همچنین است ریشه
انجبار اما غذایش واجب است دراول شوربا بادام یا خربزه بادام با فلیه
از خشخاش و بعد از آن آش نارین یا آش سماق یا ترشک آلو سفارد
سرد نباشد والا اجتناب از اغذیه حامضه لازم است و اما علاج
دوسنطاریا که از شرب ادویه سمیه و مسهله بهم رسد پس باید اولا
نمی بکنند باشیر کاو تا اینکه دوای سمی بالمره دفع شود و غذای لطیف چرب
بدهند و اب کرم بادوغن بادام و کره بسیار بدهند و بعد از دفع ادویه
سمیه و العیه مذکوره و بزوزات لعابیه مذکوره با سفوف مغربی و
سفوف فاتح بکرکه ذکر شد استعمال نمایند تا سنگین حدت خلط و هیجان
او و ازاله سیح کنند و کاهی میشود این تدبیر کافی نیست در شرب ادویه
سمیه بلکه احتیاج دارد بسوادویه تریاقیه پس سزاوار است مداومت
نکند از چهار هشم از ادویه سمیه است تا علاج او و اینکه و از تریاقات
مجرب در جمیع سموم تریاق فاروق و مثرودیطوس است اما علاج
ادویه مسهله پس باید اولا همان العیه مذکوره را بخورند و غذا هم غذا

مذکوره

مذکوره و لعاب اسفرزه و ما الشعیر با شیر تخم خرفه بسیار مناسب
واز مجربات خوردن دوغ است خلصه دوغ کاو خلاصه هر
دو اینکه پیش ذکر شد در اینجا بسیار مناسب است و اما علاج اسهال
دوسنطاریا که از دوم متعاقب باشد پس باید همان علاجات مذکوره را
کرد و احتیاج بذکر نیست لکن اگر دوم در امعا غلاظ و سفلی
باشد حقنه اکثر نفعا است از مشروب و حقنها اینکه پیش در اسهال
سودا وی ذکر شده است باید کرد و کاهی در این نوع از اسهال احتیاج
بشیافات هم میشود خاصه این شیافی که بسیار مجرب است که استاد
مرحوم بصاحبان این نوع از مرض امر میکرد که استعمال کنند اجزاء او
هشت است و وزن او بیست مثقال است صفة او کل سرخ مغربل
کلنار فارسی شاخ بز سوخته و کاغذ ابی سوخته و خون سیاوشان
از هریک سه مثقال افیون و مرداسنگ مغسول از هریک دو مثقال
زراوند بکمثقال اجزا را کوفته و بیخته و شافها بمقدار شش انگشت
درشت کرده در روغن بادام شیرین غلطانند و در وقت حاجت
استعمال نمایند و اگر حقنه اقوی از مذکورات احتیاج افتد این
نسخه را استعمال نمایند تخم خرفه بریخ از هریک پنج مثقال کلنار
جلاس کل سرخ از هریک دو مثقال بلوط سه دانه کهربا پنج مثقال ثوبرک
مورد ده مثقال اجزا را با آب جوشانیده تا هشتاد مثقال
بماند بعد صاف نموده با آب برگ بارهنگ ده مثقال زرده تخم مرغ
دو عدد و روغن کل سرخ سه مثقال بسد سوخته افیون کاغذ

سوخته عصاالحبة النبس نشاسته بوداده خوشبا وشان از هر یک نیم
مثقال همرا نرم کوفته مخلوط هم کرده در سه وقعه احقان نمایند انشاء
نافع است بالجمله کاهی علاج بملینات و مشروبات و کاهی بحقنه و شیافات
کنند تا اینکه فرحه ملتحم بشود و اگر از این تدابیر فرحه ملتحم نشده بر حد
تاکل رسیده و کهنه شده معالجه او را بعد ذکر خواهم کرد اما غذای
این مرض همان ترتیب مذکور است بدون زیاده و نقصان اما علاج
دوسنطاریا و اسهال که کهنه شده باشد بچشانیدن کمنفرز و تاکل در
جوهر امعا بهم رسیده علامتش انست بغیر از مدة منعفنه چیزی بکردن خ
نمیشود و از معالجات مذکوره هم نفع بهم نمیرسد پس بنابرین لابد است
استعمال ادویه قویه و تدابیر خطیره تا اینکه سطح فرحه از چرک و دم
پاک شود و لحم تازه بروید مثل حقنه زرنیخیه و امثال اینها ولکن
سزاوار اینست اجتناب و احتراز این حقنه زرنیخیه بکنند تا وقتیکه
یقین بکنند خود فرحه امعا هلاک میکند و چنین وقتی لابد است استعمال
چنین حقنه زیرا در این حقنه مظنه نجات است و در ترک او یقین هلاک
و تدبیر در اینجا مثل تدبیر در استسقاء زقی است و در اینجا هم تا اندازه
دیگر همان است دفع مرض کرد بزل را ترک میکنند وقتیکه یقین کردند هلاک
است وقت بزل اولی است زیرا که در بزل مظنه نجات است و در ترک یقین
در هلاک بالجمله اولا بعضی حقنها قابضه مذکوره را استعمال میکنند
نعوذ بالله اگر علت دفع نشد اوقت استعمال حقنهای زرنیخیه قویه را
باید کرد صفت حقنه نافعه در سیحا معا که کهنه شده باشد اینست جو

مفشر بربخ از هر یک بیست مثقال در اب خوب جوشانیده بعد صاف نموده
کل ارمنی بمثقال شاداب مغسول عصاالحبة النبس سفیداب جوشانیده
قلح صمغ عربی از هر یک یکمثقال نرم کوفته با اب بربخ و خوب صاف نموده مخلوط
کنند پیه کلیه بز زاد در روغن بادام شیرین از هر یک ده مثقال اضافه هما
اب کرده احقان نمایند صفت حقنه زرنیخیه زرنیخ سرخ و زرد اهلک
شب یمانی و عفص اجزاء مساوی هم نرم کوفته و با سرکه فرص ساخته و در وقت
احتیاج یکمثقال او را در اب ماله سیاتو حل کرده احقان نمایند
و یا در اب احقان کذکره بشود و جوشانیده مفشر عدس مفشر بربخ از هر یک
ده مثقال با اب جوشانیده صاف نموده و زرده تخم مرغ پنج عدد
روغن گل سرخ بیست مثقال فرص زرنیخ یکمثقال همرا داخل هم
کرده احقان نمایند نسخه فرص زرنیخ سرخ و زرد و شب یمانی و مس
سوخته و اهلک نوزده اجزاء مساوی هم صمغ عربی شاداب مغسول سفیداب
قلح از هر یک سه مثقال اجزا را نرم کوفته با اب فرص ساز تا با آب
بارهنگ فرص کنند و در وقت حاجت یکمثقال از این فرص را نرم نموده
در اب ماله که پیش مذکور شد حل کرده احقان نمایند و اگر در
اماله که در اسهال سودا ذکر شد این فرص را حل کنند انفع
خواهد بود و روغن معروف بروغن شیخ صنعان داخل در اینها
مذکوره بسیار نافع خواهد بود چنانکه استاد رحمه الله میکرد و نفع
کلی هم میبخشید و باید دانست که در اثنای معالجه این مرض التهاب و
کرب شدید بواسطه زرنیخ دست بهم بدهد واجب ترک بکند

تا و قتیکه ان اعراض ساکن شود استعمال ابن حقنه در چنین وقت لازم
صفت حقنه لبنه شیر دختر چهل مثقال صمغ عربی یکمثقال دوغن بادام
شیرین دو مثقال همه را داخل کرده در یکدفعه احقان نمایند و همچنین
اطاله از لعاب اسفرزه و ما الشعیر و روغن بادام بسیار مفید است یا
لعاب اسفرزه و روغن خطمی و ما الشعیر کرفته روغن بادام داخل کرده
احقان نمایند و همین لعابات مذکوره را خوردن نیز نافع است و قتیکه
اعراض لاحقه تسکین یافت و قلق و اضطراب بالتمام دفع شده و اصل مرض
نعوذ بالله باقی باشد اعاده حقنه ذریخته باید کرد و اکر اعراض عود کند
ندارک در دفع اعراض نیز عود خواهد کرد و بدین منوال تا رفع مرض
بشود بعون الله تعالی و شفاء تمام بهم رسد و بیاید دانست که کاهی مرض بحقنه
تسکین وجع و تخفیف درد و تقویت مزاج محتاج میشود طبیب بداروی
معاجین کباد از قبیل برشعشا و شرد بطوس و زنباق فاروقی اکر بهم رسد
و فلونیا و معجون المبارک که ترکیب محمد زکریا است و یا اندک تصرف
حقیر خادم الحکماء خاصه اکر ضعف بسیار باشد و اشتها بالمره ساقط
شده باشد در چنین وقتی استعمال ابن معجون المبارک لاازم است و معجونی
اقوی و انفع در این مرض نیست بلکه در نظر بعضی از اصدقاء خاصه در پیش
حضرت میرزا دضو جراح که او در جمیع امراض بخصوص در امراض عین بسیار
استعمال میکند و مجرب هم میداند ظاهر حق بجانب او است زیرا که خود محمد
زکریا در خصوص حصاة کلیه و مثانه مجرب میداند و حضرم در دوشنا
معده و سعال مزمن و نزله دائمی مجرب میدانم و صاحب خواعد مدا وضه

ایزد در

ایزد و تسمین بدن و تقویت باه و اوجاع مفاصل و بواسیر و نواصیر
و محافظت سیاهی مو مجرب میداند و این را از ابدالعمر اسم کذاشته و در
وخفقان را نیز نافع است اجزاء این معجون سی جزو است و وزن او یکصد و
هفتاد هفت مثقال ند در شریف یکمثقال صفتان تخم زردک کابه
چینی بزر البنج چای خطائی تخم خرفه بادیان خطائی طباشیر هندی از هریک
پنج مثقال زعفران خیسانده الشعلب از هریک هفت مثقال مروارید ناسفته
نوشادر چینی صطکی از هریک سه مثقال یاقوت ماتی و زنجبیل سعد
کوفی سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد سفید مثقال مصری کل کاو زبان
بادرنجبویه پوست پسته پوست بیخ بسباسه از هریک دو مثقال تخم
خشخاش سفید جوز بواصل سفید از هریک ده مثقال املج مقشر
شصت مثقال ادویه را نرم کوفته باسه برابر او عسل ابیر شسته و بالجمله
بنظر حقیر بهتر است یک چند دو قبل از حقنه فوتیه و زنجبیل او این معجون
بخورند احتمال این مرض که اجتیاج باستعمال حقنه فوتیه نباشد
بعون الله تعالی و از جمله تدابیر این مرض ضماد کردن شکم است بلوئیه قابضه
مثل سعد کوفی اقاقیا تمر مکی املج مقشر کنند و با سرکه نان خشک
اسفاراز نرم کوفته با آب و کلاب خمیر کرده ضماد نمایند با اینکه صندل
سرخ فوفل سرخ سعد کوفی کل سرخ برک مورد کل ارمنی با آب کاسنی
سیر و آب همیشه بهار خمیر کرده بشکم ضماد نمایند اکر مزاج علیل حار باشد
و اما غذای صاحبان این مرض در وقت حقنه فوتیه نخود آب کوشت
خروس جوجه و در سایر اوقات همان غذائیه مذکوره است

نافع است و قال بعض الافاضل فی هذا الفن ادام الله نعم ظله و فیضه و هذا هو فنون معالجة اسهال العنیف علی سبیل الاجمال بل علی سبیل التفصیل و نعم المعالجة فیکون المرض زائلا للعلاج و یحصل المطلوب و نعم بهذه التدابیر **فصل** فی الزجر و ازاعلت دماجه نیز کوبند بجهة مشابهت و این عبارت از آنست که علیل لحظه بلحظه چنان توهم کند که او را الحال خواهد شد و چون بدفع ان نشتابند چیزی دفع نشود مکرر قلیلی مثل کف و بزاق و رطوبت مخاطی بشبه بزلال دجاج مخلوط بخون ناصع که از افواه عروق معای مستقیم ترشح نموده باشد و باید دانست که این مرض بر دو قسم است یکی زجر حقیقی و صادق و دیگری باطل که او را زجر کاذب نیز کوبند و سبب او احتباس ثفل یا ابن صلب در امعا و هر ساعت تقاضای دفع کند و باضطراب و اضطرار بدفع ان نشتابند باز ورم بسیار و کاهی بحجم خارج شود و از ان جهة وجع شدید پدید آید و کاهی بجهة شدت زور و رطوبت لزجی یا ثقلی از خراطه امعا دفع شود و علامت ان ثقل و سکینی بطن یعنی در ناف و وجع و معض دایم نادر آ یا بعد خروج ثفل بسبب فتق و نحو و مانند ان و تقدم اکل اغذیه یا بسبب قلت اشتها و درد پشت باشد و فرق میانه این نوع و انواع دیگر فرز بودن چند دانه ماشی یا خرنوبی یا اسفرزه و مانند ان و خارج نشدن شئی از ان جوب در زجر کاذب و الا صادق است بعضی از جهال معالجین از اطباء توهم اسهال و زجر صادق نموده اند و در سد حبس و قبض ان برامده علیل و مریض بیچاره را هلاک کرده اند علاج آن در دو

اول شربت مزلق ان بود مثل تاجبزی و رشته خطمی بنلوفر خارخسک از هریک دو مثقال بهدانه بمثقال سپستان ده دانه تربخبین پنجمثقال روغن بادام سه مثقال با رهنک یکمثقال و در دو روز دو بار تلین طبیعت بعفتها البته کند مثل تاجبزی کل خطمی خبازی بنلوفر بنفشه تخم خطمی رشته خطمی از هریک دو مثقال بزرک سفید پنج مثقال فلوس تربخبین شکر سرخ از هریک هفت مثقال روغن بادام سه مثقال در سه دفعه اخقان نمایند و بهمین دستور یکروز منضج مزلق و یکروز اخقان ملین تا سه حقنه بشود و اکر دفع مرض شد نبها و الا مسهل مشروبی مزلق استعمال نمایند مثل تاجبزی بنلوفر بنفشه رشته خطمی کل سرخ بهدانه از هریک دو مثقال فلوس تربخبین از هریک هفت مثقال اکر مریض بزرک باشد و الا بقدر ملاحظه سن و روغن بادام دو مثقال تا سه مثقال با رهنک یکمثقال و انبهه دو دفعه تا سه دفعه استعمال نمایند یکروز نه یکروز یعنی یکروز منضج مزلق را بنوشند و یکروز مسهل را تا دفع سده بشود و اکر ان ثقل و سده در امعا و قاف باشد بهتر آنست بعد از یک حقنه لینه مسهل مزلق داده بشود بالجمله در باقی عدد مسهل و کمی ان بحسب ثقل و سده است و قوة و ضعف مسهل هم در اینجاها نیز چنین است و غذای دو روز شوربای بادام و شیر پخته بادام با نرنجبوه یا قلیلی کره کاو و با روغن بادام و بعضی اطباء زمان غذای دو روز حقنه و مسهل مشروب و نخود اب با قلیلی برنج نیز تجویز میکنند و عیبی هم ندارد

واللہ اعلم بالصواب اما قسم دیگر کہ از زحیر حوف و صادق کو بند و آن با
از رطوبت مالحہ لذاعہ باشد کہ با معا مستقیم ریخته و دغدغه کند
و انسان را بدفع آن برخیزاند علامت آن خروج رطوبت مخاطی و خراطی
باشد و در وقت خروج احساس بحرقت و لذع آن کند و ظهور فراغ
و دناج با مدفوع و قلت عطش و قلت خروج دم بود علاج آن همان
علاج سحج بلغمی باشد بکم و زیاده مگر اینکه در زحیر انتفاع از خشته لبنه
و شبانه فاشتر از شعر و بابونه بود شبانه نافعه در انواع زحیر بلغمی جزا
آن چهار اشت و روغن بنفشه حاجت علاج مرهم کند جزء من الزعفران
نصف جزء و شبانه ساخته استعمال نمایند و اگر زحیر صادق از مرة الصفرا
باشد علامت آن خروج صفرا و حرقت و لهیب مقعده و عطش شدید
بود علاج آن نیز علاج سحج صفراوی باشد و زیاده بر همان ترتیب
که ذکر شده است لیکن اینجا در اینجا انفع اسارمشر و بی دو مثقال
اسفرزه بوداده با اب سرد عصر ها دو روز بنوشند و اگر سهولت طبع
باو تبه بنوشند بسیار مناسب است و از ضماد زرده تخم مرغ با روغن
گل سرخ کرده بمقعده ضماد نمایند شبانه که در زحیر صفراوی
نافع است صفتان کندر زعفران صمغ عربی از هر یک جزئی نرباک ربع
جزء بطریق متعارف شبانه ساخته استعمال نمایند و در اواخر
حقنه از کاغذ آبی سوخته بکمثقال صمغ عربی نیم مثقال شیر خرنباک
سبز زرده تخم مرغ بکعدد و روغن گل بیخ مثقال مخلوط هم ساخته
نیم گرم احتقان نمایند و این حقنه در جمیع اقسام زحیر نافع است

چنانچه

چنانچه در سحج گذشت صفت حقنه اخر شیر خر دو سبز صمغ عربی نیم
مثقال کتیرا فارسی ان ما هر یک نیم مثقال نرم کوفته با شیر مخلوط
کرده احتقان نمایند و اگر سبب زحیر صادق دودم حادیموی بود
در ماء آمستقیم علامت آن ثقل و سنگینی و ضربان در ماء آمستقیم
محسوس گردد و حمی بود و کاهی عسر البول نیز بوده باشد علاج آن
اگر ما نعی نبوده باشد فصد باسلیق کند و فی از اب کرم و حنا کنند
و منضج مزلق مدکور را هر دو زمنبل کنند و اگر طبیعت عادی از دفع
نباشد لعاب اسفرزه و بهدانه و دشنه خطمی را با عرق بید بابونه
عرق بادرنجبویه بنوشند و حقنه زاد را ابتدا از ماء الشعیر لعاب
اسفرزه روغن بادام کنند و در اواخر حقنه از کل خطمی خبازی
بابونه بنفشه فراکلیل الملک از هر یک درم و مثقال سبوس کندم بزرک
سفید از هر یک بیخ مثقال حل نموده روغن بادام بارد روغن کنجد
سه مثقال در دو دفعه بعمل آرند و بعد از انفجار حقنه از کاغذ آبی
که مذکور شد بسیار نافع است و اضمده و اطلیه و نطولات ملینه
ملطفه که منضج و محلل و مسکن وجع بوده باشد استعمال با بلکرد
صفت ضماد یکه در ابتدا نافع است عدس کل سرخ تاجریزی کتیرا
کل خطمی خوب بیخته نامهر اشود بعد نرم کوفته و با زرده تخم مرغ
و روغن کل سرخ یا روغن بادام مخلوط نموده نیم گرم بموضع وجع
با بمقعده ضماد نمایند و بعد از ابتدا همان ضماد مذکور را علاوه
از بابونه و اکلیل الملک بنفشه اردنا فلا نیز ک سفید تخم مرغ انجیر

یوشانده هر یک
شکر سرخ هر یک
هشت مثقال

خشک نرم کوفته داخل کرده استعمال نمایند واگر وجع شدت نداشته
باشد ضماد از حلبه خبازی برگ کلم نشاسته بیخه بادروغن گل سرخ
نیم کرم بموضع وجع یا بمقعد ضماد نمایند یا اینکه برگ کلم و برگ شاه دانه
بیخه بادزده تخم مرغ ودروغن گل سرخ ضماد نمایند و شبافه که
اینمرض نافع است اینست صفت آن تخم خطمی تخم خبازی بن برگ سفیدبه
مرغ یا پیه اردک مغز تخم کاو وشکر سرخ هریک بقدر حاجت علی الرسم
شبافه سازند واگر ورم صفراوی در امعا مستقیم باشد علامت آن
علامت ورم صفراوی باشد علاج ان همان علاج مذکور است از
تلیین طبیعت بتحقنها لینه وشرب سکنجبین لقانه واطلیه واضمده مبرده مرطبه
ضماد نافع در اینمرض صندل سرخ وسفیدکل ارمنی کل خطمی سفیدکیرد
سفیدبزم کوفته با اب کاسنی سبز ضماد نمایند ودروغن گل سرخ
وسفیده تخم مرغ بمقعد ضماد نمایند واگر ورم صلب بود در امعا
مستقیم علامت آن علامت ورم صلب است علاج آن علاج اورام صلبه
بود از مراهم واضمده ملینه محلله وشبافه وحقنه موافقه چنانکه ذکر
شد با اینکه سبب قبض خبر بود وباشد که در سبده باشد بمقعد لبسبب افراط
تناول اشیاء باردة یا از نشستن بر زمین سرد و بر برگ سنگ سرد
پس منتشج ومنقبض سازد امعا مستقیم را بواسطه اتصال وتماسک
ومجتمع گردد امعا مستقیم و توهم میکند علیل خروج غایط وچون
بدفع آن نشیند چیزی از او خروج وظهور نیابد علامت آن نفخه
اسباب متقدمه است علاج آن نکنند و مزاج بود با شیاء حاره مثل

اب کرم و دروغن بادام و دروغن گل سرخ و نطله بر دروغن شبت یا بونه
کردن و نشستن بر آجر نو تا فتر لثه بران افکنند و نشانند علیل بران نفع
عظیم دارد و همچنین است نشستن بجاورس یا برخاکستر گرم و شراب یا جرب
بهدانه سپستان اصل سوس بادهنک دروغن بادام کردن و حقنه
لبنه از شیر خر و تر بجبین کردن و ساعتی نگاه داشتن و همچنین حقنه
از دروغن کنجد بقدر دده مثقال با اب کرم کردن بسیار نافع است قال
الاستاد فان هذا تدبیر ذکره الاقولون وقال الشیخ وقد جربنا بحقنة
دهن الشیرج فوجدناه نافعا شدید النفع ومرارا لطف الله شر ایرهم
میکوبید بارها تجربه کردم در اکثر انواع زحیر نافع دیدم وضماد کردن
ذرده تخم مرغ با دروغن گل سرخ نیم کرم مفید است و یا از طول جلوس
بر صلابان بود چنانچه از فرط سواری هم پدید آید با اینکه سبب شدت
غلظ وصلابت ثقل در حین برازمعا و شرج مثالی کرد
واحداث زحیر شود علاج آن ارخاء بقبر وطبان وحقنه بروغن بادام
وزیتون وکنجد وغیره باشد با اینکه سبب زحیر احتباس و تکاثف
دیح باشد در امعا علامت آن قراقر و نفخ وخروج وحرکتان در طرف
امعا بوده باشد علاج ان بجوارشات کاسر الریاح مثل جوارش جاالینوس
وکمونی وسفوفات محلله وکمادات وشبافات مسخنه مفتحه باشد
بالجمله معالجات مجربه حقنه زحیر با برد دادن بخو شراب بمقعد وحوالی
انبت و همچنین سرکه بر خاکستر بلوط گرم در حقنه تا بخار از آن برخیزد
و بمقعد علیل بوسد نافع ابدا در اکثر با اینکه سبب زحیر خروج باشد

مفعد و شقاق ان بود و یا سبب بواسیر و نواصیر بوده باشد علامات ان
ظهور خلط سوداوی و غلیظ در فرو رفتن و چکیدن خون از بواسیر باشد
علاج آن بمداوای اسباب های خود باشد چنانکه در مبحث خود مذکور
و مذکور است خلاصه صاحب این علیل از اشیاء بارده بالفعل مخزنه و
ازاغذیه بارده بالقوه مجتنب باشد باب سیم در اسهال دماغی
است و سبب اسهال دماغی بر سه گونه است نزول مواد فاسده است از دماغ
بسوی معده و در وقت نزول بمعده فاسد میکند غذا بنحوی که در معده
و منزلی میشود غذا از معده و دفع میشود علاج او آنست که اولا تنقیه دماغ
بکند بحب ایارج و حب شیاو و مطبوخ هلیله بحسب مقتضی مزاج و وقت
غرغره و عطوسات مذکوره در امراض دماغی تیز کنند و اجتناب از خواب روز
خاصه در فصل زمستان و پاییز و پشت خوابیدن و از جمله چیزهائی
که اسهال دماغی را نافع است صبر بر عطش کردن و نوشیدن سرد در هفته
دو مرتبه و مالیدن سر بکیسه خشن در وقت شستن سر بصابون و توه
ارمنی و بوره و واجبست بر طبیب بنحوی که در علامات تشخیص
ابا دماغ این مرض حار است یا بارد اگر حار باشد پس علاج کند بعلاج
زکام حار و تنقیه کند دماغ را بمطبوخ هلیله صفت مطبوخ هلیله
نخم کاسنی و تخم کاسنی کل سرخ سنا مکی اسطوخودوس افسنتین رومی
از هریک دو مثقال پوست هلیله زرد کابلی هلیله سیاه از هریک سه
مثقال نمرهندی از هریک دوازده مثقال الو بخارا دوازده دانه
مطبوخ سازند و شربتی خشخاش و لعوق خشخاش بسیار نافع است

اسهال دماغی و تنقیه حاده را صفت لعوق خشخاش بزبان تکرفنه هشتاد مثقال
بنیم کوب کرده در یکمن شیر بز بجوشانند تا ثلث بماند و بعد صاف نموده با هشتاد مثقال
شکر بقوام آورده کبر تا سه مثقال صمغ عربی یکمثقال نرم سائیده
مخلوط نمایند صفت غرغره نافعه در اسهال دماغی که سبب او خراره دماغ
باشد عدس جوشانیده کلنار بپوست کوکنار کل سرخ کل خطمی اصل السوس
کل ماهیا مساوی هم بخیسانند آب او را غرغره نمایند صفت طلا نافعه بر
سر خوفل سرخ افاقیا کل ارمنی حضض مکی با قلیل زعفران اجزاء مساوی
با آب کاهو یا خیار یا کشنیز تر مخلوط نموده بر سر طلا نمایند و اگر دماغ
بارد و رطب باشد پس علاج کنند بعلاج زکام بارد و تنقیه دماغ
کنند بحب ایارج و حب شیاو و بوئیدن زنجبیل و سیاه دانه نافع است
صفت غرغره نافعه در اسهال دماغی که سبب او برودت دماغ باشد
آمله مقشر سنبل الطیب کابه چینی کل سرخ سعد کوفی زعفران مساوی هم
جوشانیده صاف نموده قلیلی عسل داخل کرده غرغره نمایند صفت طلائی
که محمد زکریا در الباب مجربه دانسته اند جندبیدستر فرمون و خردل
و زعفران با آب عسل مخلوط نموده بر سر طلا نمایند در اسهال امراضی
است و سبب اسهال امراضی بادی یا صفراء است از مراره بسوی معده
و امعاء و دفع شدن صفراء است باچیزهائیکه در معده و امعاء است
علامات او خروج صفراء است و حادث شدن بعد از تناول اغذیه
حاده و ادویه حاده و بعد از تناول شربت شراب کهنه و بعد از مرض

محرم ودر وقت خروج صفراء سوزش در معده است علاج او اوگا
ازمزلوقه کوراست بعلاوه شیره تخم خرفه یکمثقال واعانت دفع صفراء
بفلوس بیخ مذکور در خلط صفرا هر یک مذکور که در هر دو منضج مزلوق
یکفلوس بیخ باشد نابخ فلوس خورده شود پس از این ندابیر بارده قابضه
مذکوره باید کرد وبعضی از حکما معاصر نقل کرده اند این قسم از اسهال را
سه مثقال هلیله زرد مفرده دادم نفع عظیم کرد در پیش من سبیا
خوب ومستعمل است واین خادم الحکماء منع او کردم وگفتم احوط
اجتناب است هرچند اسهال صفراء منکند اولا وبرودت وبیوستم دارد
وبالاخره قابض است لکن ظن قوی است در حین اسهال سیح را زیاد کند
بحدیکه امعاء فارسوراخ کند وباعث فروح خبیثه شود بلی اگر باب
مثقال این دوا داخل فلوس بیخ کنند جایز است زیرا که فلوس بیخ بالطبع
تغریه هم میکند واسکان حدت صفراء ولذع او نیز میدهد وسیح را زیاد
بخلاف پوست هلیله زرد واز جمله چیزهائی که در این مرض نافع است
کرد ومثقال تخم خرفه زاد رطل بسیار شیره کشیده ودو مثقال اسفرزه را
بوظیفه بطریق مذکور داخل او کرده بخورند یا دو مثقال اسفرزه بوده
با آب سرد بخورند یا اینکه قرص طباشیر قابض با شیره تخم خرفه بخورند بالجمله
معالجات که در سیح صفراوی گذشت جمیعا در این مرض نافع است خاصه
دوغ آهن ناب با قرص طباشیر قابض وضماد کردن کبد را با ضماد بارده یبسا
نافع است ضماد بکه نافع است صندل سرخ فوفل سرخ کل ارمنی خبث الاس
یا اب سیب وآب کاسنی وآب همیشه بها یا سعتر را است بموضع کبد طلا نمایند

وغذا

وغذا در اوایل شوربای بادام است ودر اواخر اگر تب نباشد باشد تند
نداشته باشد وسیح هم مخفف کرده باشد اشراباردان یا آش سماق یا آش
دوغ آهن ناب **باب چهارده** در اسهال طحالی است سببش زیادتی
انصباب سوداء است بعده پس لذع منکند او را ودفع منکند معده این
سودا را یا کیلوس کدر او است علامت او زیادتی اشتها او ترشی دهن و
اسهال در حین کرهنگی وساکن شدن او است ودر وقت خوردن چیزها
چرب علاج همان علاجات مذکوره من المنضج والمزلق المذکور بعلاوه
شیره دارچینه واز مسهل ملین مذکور واز چیزهای مذکوره در معالجات
سیح مذکور سودا وی وقابضیست در مرض تقویت کبد وتقویت معده
وتقویت طحال کند بکمادان حاره قابضه مثل نمک سبوس کندم با بونه
مرزنجوش خاکشیر چوب موسا وی هم کرم کرده ضماد نمایند وغذاها
غذاهای مذکوره است از شوربای بادام در اوایل ودر اواخر شوربای
گوشت بره یا آش سرکه وشیرات با نعناع داغ **باب پانزده**
در اسهال کبدی است واین بر چند نوع است قسم اول اسهال مدی است
وسبب او انفجار دیله است در کبد علامت علاج او همانست که در
امراض کبدی مذکور است مگر اینکه در اینجا حال امعاء را باید کرد قسم
دوم از اسهال کبدی اسهال کیلوس است وسبب او ضعف قوه جاذبه
کبد است یا سده است در مقعر کبد یا دوم است در مقعر یا اینکه سد
در دوم ماساریقا است یا کثرة مادة کیلوسی است در مقعر کبد در
چنین اوقات کبد جذب کیلوس را نمیکند یا اینکه نمیکند بالتمام نمیکند

لهذا حادث میشود اسهال کبدی کیلوسی منهم سیم از اسهال کبدی غذائی
است یعنی شبیه است باو بکوشش شسته و سبب این باضعف قوه مغیره
و ممیزه کبد است باضعف قوه ماسکه و سبب اسهال غذائی کبدی مثل سبب
هیضه و فی معده ضعیف است و کل ضعیف و کل اعضا تابع سوء مزاج آن
عضو است اعم از اینکه سوء مزاج حار باشد یا بارد و رطب یا شد یا یابس
لکن اکثر ضعف قوه ماسکه بسبب حرارت و رطوبت است و اکثر ضعف قوه
مغیره بواسطه برودت و رطوبت پس جایز نیست اسناد ضعف ماسکه
بحرارت فقط دادن و اسناد ضعف مغیره بسبب برودت فقط چنانکه بعضی این
اسناد را داده اند و تفصیل این را در شرح جوامع بیان کردیم علامات آن
همان علامات ضعف کبد است که مذکور است علاج واجب است بر طبیب
اینکه تامل کند و تفحص بکند از سبب اسهال و ضعف کبد را و ملاحظه
بکند تا سبب اسهال چه چیز است تا علاج بضد او تواند کرد مع رعایت
حال امعاء را و لکن باید دانست اگر سبب اسهال سده یا ورم باشد نا
تفتیح سده و تحلیل ورم نکرده باشد استعمال قوابض خطر عظیم دارد
و باعث هلاک عاجل خواهد شد اعم از اینکه استعمال داخلی باشد یا حقنه
بناء علی هذا صواب آنست اولا استعمال همان منضج مزلق مذکور و مسهل
ملین و حقنه ملینه مذکوره کند تا تفتیح سده و تحلیل ورم بشود کما هو
احتیاج قوی هم میشود یعنی محتاج باین میشود و آن مسهل ملین نیم
مثقال دو بند چینی علاوه کند تا تفتیح سده و ازاله مادة بالمره بشود
و بعد تقویت و تبدیل مزاج کند و اگر حرارت در کبد شدت کرده

باشد لب کاسنی سبز ریک داغ کرده بسیار تقویت و تبدیل میکند و
مجرب و سزاوار است اجتناب از خوردن نان کند و بعد از
مدتی از رفع مرض بلکه در مطلق ضعف کبد اجتناب از نان کند که لا ردی
است زیرا که در کندم لزوجتی هست نا پدید خوردن معاجین مفتحه
مرهده کبد مثل معجون کند و معجون فودنجی لبسیار نافع است و بعضی
از حکماء سلف خوردن کشمش را در رفع اسهال غذائی مجرب دانسته اند
خاصه شیخ مفسر ما بدو قدجونیه فرایض صفت معجون فودنجی که
محمد ذکریا در کتاب منصوری ذکر کرده و بهترین نسخه فودنجی است اجزاء
نه است و وزن مثلی هم قدر شربت بمثقال نادو مثقال برگ سداب
فودنج خشک و فلفل و نانخواه مکرر و باوکاشم و زنجبیل و دارچینی
و دارفلفل زنم کوبیده و بیخته و عسل دو برابر اجزا معجون سازند و اما
کندری پس مذکور شد در اسهال معده صفت سفوفی که اسهال کبدی
غذائی را نافع است نقل از بزرجی شده است اجزاء ده او وزن هفتاد و
یک مثقال است قدر شربت دو مثقال با دوغ اهن تا بکل سرخ شش
مثقال زرشک لک مغسول و رونا من و طباشیر و نشاسته و صمغ عربی
از هر یک ده مثقال دو بند چینی یکمثقال و نیم تخم خماض سه مثقال و عفران
نیمثقال داد و بیرا کوفته و بیخته مخلوط سازند صفت فرصیکه نافع
اسهال کبدی غذائی که نقل از خط مرحوم حکیم دکا شده است اجزاء مجدد
او وزن ادویه سی و چهار مثقال است قدر شربت یکمثقال است با دوغ
اهن تا بمرارید صندل سفید حب الاس کلنار تخم خماض تخم کاهو

تخم خرفه بوداده دو ناس طباشیر زرشک بیدانشاسته صمغ عربی بوداده
سماق بیدانه از هر یک دو مثقال گهربای شمعی کل سرخ از هر یک دو مثقال
کرمانج کل مخزوم از هر یک مثقال دو نیم دبوند چینی یکمثقال نرم کوفته
و بیخته قرص سازند و همچنین خوردن قرص طباشیر بادرنج یا ارب سیب
یا ارب بیرنج نافع است بنهاد در وقتی است مرض طول کشیده باشد و با اوسیج هم
بنا شد اما در وقتیکه با اسهال کبدی سیج هم باشد واجب ترک استعمال تواند
بلکه صواب استعمال منضج و مزلق مذکور است با العبه مذکوره با سفوف
صمغ سفوفی که از ذخیره و نزوح نقل شده هم مغری و هم ملین است
اجزاء یخ است و زن چهل مثقال قدر شربت سه مثقال با العبه مذکوره
یا منضج مذکور و مزلق بخورند تخم خطمی تخم خبازی از هر یک پنجمثقال نشاسته
صمغ عربی از هر یک دو مثقال کل ارمنی ده مثقال کوفته بوداده استعمال
نمایند صمغ سفوفا خر نقل شده است از بیاض مرحوم استاد و این سفوف
هم در ذخیره است اجزاء شش استاد و زن مسای قدر شربت سه مثقال
با اب نیم گرم و با العبه مذکوره تخم خطمی تخم خبازی بوداده کوفته بادهند
تخم مرو تخم ریحان اسفرزه نکوفته همه را مخلوط نموده در وقت خوردن
با دو عدد بادام چرب نموده بخورند صاحب نزوح نقل کرده است
یکخروار بادهنک با سه خروار سنجد مخلوط هم کرده هر دو زده پنجمثقال
او را شخص سهال بخورد بسیار مجربست و این خادم الحکما نیز با اب سرد
از اشخاص دادم و حاصل کرد و گاهی در اسهال کبدی چیزی مثل خواهد
دفع کردی و مشتمل میشد بر طبیب که این اسهال معوی است پس باید طبیب

تامل

تامل بسیار بکند و حکم بکند باینکه این بواسطه بسیاری امعاء است
و تغافل از مراعات جانب کبد نکند همیشه در تفویت قوه هاضمه
و ماسکه بمعاجین مقویه و سفوفات و اقراص و ضمادات مقویه مشغول
شود صفت ضماد یکه کبد ضعیف را قوه دهد مرهم کند زرورد
سنبل الطیب ازو زعفران با اب سیب به و کافور بموضع کبد ضماد نمایند
اما غذا اسهال کبدی پس باید دانست سزاوار نیست در ضعف کبد غذا
متفرق باید داد و کم کم و غذاهای خفیفه لطیفه و جگر حیوانات خفیف اللحم را
کباب کرده و نارذان کوفته پاشیده با حکیم مرغ را کباب کرده با نارذان
بخورند بسیار نافع است اگر سهال و سرفه از برای صاحب اسهال نباشد و
الا اگر سهال باشد ترک جمیع حموضات لازم است و پنکوترین اغذیه
در اسهال کبدی که با سهال جمع شده باشد شوربای بادام است یا حریره
بادام و خشخاش است و اگر شخص مریض پیر لطیف المزاج باشد زرده
تخم مرغ را نیم بند کرده قلیلی صمغ عربی را نرم کوفته با و پاشیده بخورند
و گاهی هم در اسهال کبدی گوشت کبک کمی داخل شوربای او میکنیم اگر
ضعیف بسیار باشد والا همان غذاهای کبد در اسهال معدی و معوی
گذشت تخصیص خواهند داشت بهمان ترتیب مذکور و ختم چهارم از کبد
اسهال مزار بست و سبب او کثرت صفراء است در کبد و دفع کردن طبیعت
استخوان صفراء را از کبد علامت و علاج او همان علامت و علاج است
که در اسهال مزاری و سیج گذشت و ذکر شد ختم پنجم از اسهال کبدی
اسهال صدیدی است و سبب او اخراق خونست در کبد و مخلوط شدن

خونست با اب و دفع شدن از کبد است بجانب معا علامت او شدت
عطش و التهاب و تب بدون سیج و مغص و شدت اسهال در اوّل خلا
معده و در دوّم تبکه غذا خورد اسهال تخفیف میکند تا در تبکه غذا بجلد
رفت باز شدت میکند و اگر طول بکشد معالجه نشود منجر بسیج میشود
علاج ان در ابتدا همان منضج مزلق مذکور است بعلاوه شیره تخم خرفه
و مرّ طباشیر مثل این نامرض کافوری طباشیر در هر دو روز نه بکروز
فلوس خفیف با آب کاسنی و تبخاغ داخل در منضج و مسهل بکند و بعد از
استعمال سیج فلوس مشروبی اوّل استعمال قوابض بکند زیرا که حبس در این
نوع از اسهال و امثال این موادی بطلاست پس سزاوار است اوّل دفع
خلط نمایند و بعد بل مزاج کبد کنند و ادویه کبد را و قابض شد بدن بعد
استعمال کنند و بعد از تعدیل اگر حبس نشد اوّل قوابض صرفه استعمال
کنند از قبیل سفوف و معجون و قرص قابض را و تبکه منجر بسیج نشود چنین
کنند و بعد از سیج معالجه سیج که مذکور شد کنند و استعمال ادویه مبرّده
مقویه بر موضع کبد و قلب لازم است مثل صندل سرخ خوفل سرخ ریوند
چینی اب سیب اب بکلاب با کاسنی اب بهشه بها اب خیار و عصر هار و ز
طباشیر هندی بمثقال تخم خرفه یکمثقال شیر کشیده بخورند اما غذا در
این نوع از مرض باز همان غذاهای مذکوره است ولکن در اینجا اب هندوانه
با طباشیر و نارنگی با طباشیر بعد از دو فلوس مشروبی بسیار خوبست
بلکه مجربست زیرا که ابن خادم الحکماء از استاد مرحوم بارها دیدم
در اغلب امراض کبدی استعمال منکرد و اب هندوانه با یکمثقال طباشیر

نفع عظیم میبخشند و این حقیر در این قسم و قسم چهارم اب هندوانه
غذای روزمره بعون الله نفع منکرد قسم ششم از اسهال کبدی اسهال
دموی است و یعنی با لونا بنه الذو سنطاریا کبدی و سبب این نوع از اسهال
امتلاء کبد است از خون بعلت احتباس ترف معتاد یکه طبیعت داشت
از قبیل دعاف و حیض و بواسیر نا بعلت قطع شدن عضو کبیری از قبیل شد
و یا نا بعلت نفرقه اتصالی که عارض کبد شده است یا بعلت انشقاق عرق
از عروق کبدی بواسطه زیادتی خون یا بواسطه ضربه تصدّع که بر کبد وارد
شده است و باید دانست که فرق مبانه ذو سنطاریای معوی بچند
وجه است اوّل آنست در ذو سنطاریای کبدی مغص و وجع معا نیست
مگر اولخر بواسطه کثرت مرور مواد فاسده سیج در معا بهم میرسد بخلاف
ذو سنطاریای معوی که در ابتدا مغص و وجع است دوّم آنستکه دفع
خون در اسهال کبدی بر سبیل دوران است و در اسهال معائی دفع
خون بانضمام دود و دام است سیّم آنست که در اسهال کبدی هزال و کاهش
بدن در ابتداء لازم است بخلاف معوی و دو تبکه طول بکشد انوقت
هزال و نقصان در بدن بهم میرسد چهارم آنستکه مواد منفعده در اسهال
کبدی دیرپا منعقن است بعلت خرابه کبد بخلاف امعائی که عفونتا و
کم است پنجم آنست که کبدی اسهال گرسنگی و خلاء معده متواتر و کثرت
و در امتلاء معده متراخی و ناقص است بخلاف معوی که در امتلاء و خلا
و سیر و گرسنگی تفاوتی ندارد و دایم متواتر است ششم آنست که در اسهال
امعائی سعال و سرفه لازم است بخلاف اسهال کبدی که سعال و سرفه

لزومی ندارد هفتم انست خونی که در اسهال کبدی دفع میشود اکثر
اوقات بعد از برازاست و قلیل مخالطه با برازاست بخلاف امعائی و این
خون منتفع از کبد را وقتی که بروی و اثرش بگذارند بتحلیل نمیرود بلکه
منعقد میشود مثل کوشته و بوی کباب هم از او مشاهده میشود بخلاف
امعائی اما علاج ان بسیار مشکل است یکی اوقات سالم میماند مریض
بعلت عدم معرفت اکثر اطباء معاصرین که اباً سبب ضعف کبد چیزهاست
و فرق مبانه این اسهال و سایر اسهالهای چیست بسا میشود در اسهال
کبدی بواسطه اختلاط خلط صفراء اولا و بالذات باعث سایر امعاء میشود
و بیچاره طبیب کلا نمیکند این اسهال معائیست و غفلت از کبد میکند
و هلاک میشود مریض خاصه اطباء زمان ما که معرفت و علم را ننگ خود
میدانند و عجب این انکه ملبس بلباس فاخر شدن را علم دانند چنانکه رسم
عوام است پس سزاوار است طبیب قوت نظر در دلایل و حاله بر امراض کبدی
کند و فرقه ما بین اسهال کبدی و امعائی را بداند و استقصا هر چه تمامتر
استعمال کند و در وقتیکه دانست و فهمید انوقت خصوصا معالجه کند و
تقویت کند و ازاله سوء مزاج کند چنانکه سزاوار است بالجمله باید اولا
منضج ممزوج مذکور و مسهل ما بین مذکور را با ابکاسنی بزیده استعمال
کند و تقویت کبد بضماد ان مفوی به یا دویه مناسبه بکند بحسب حاجت و
بعد از ادویه حابسه مفوی به و مبدله مزاج کبد را بر مقتضای حال استعمال
کند و بعضی از فضلاء معاصرین حقنه را هیچ جا نمیدانند دائما دامی که
ضعف بر مریض حاصل نشود و در وقتیکه ضعف غالب شد و ترسی

از ضعف

از ضعف بهم رسیده انوقت هم باید بسبل ماده را بجهه دیگر داد باین قسم
دست و پا را در اب گرم گذاشت و دلک و مالش بسیار داده باز و و کتف
ران را کم کم بسته و امثال اینها که باعث میل ماده شود باید بعمل آورد
و از جمله چیزها یکه حابس خون کبدی میکند اقراص طباشیر کافور بست
و قرص کهربا با اب برگ بارهنگ خورد نست یا با شربت تخم خرفه و قرص
بزرقطونا که نفع میکند و سنطاریای کبدی و اسهال هنالی را و
ضعف کبد را الجزاء بازده او زان بیست و هفت مثقال و نیم قدر شش
یکمثقال تا یکمثقال و نیم بسب با دوغ اهن تاب بارها داغ صفت ان کل
سرخ شش مثقال زرشک چهار مثقال لاک مغسول سه مثقال دوتا
طباشیر از هریک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال صندل سرخ دو مثقال
تخم خماض سه مثقال نشاسته صمغ عربی از هریک دو مثقال زعفران نیم
مثقال ادویه را کوفته مخلوط سازند و گفته اند این جمع از جمله ادویه
امتحانیه است که شکی نیست در صحت نفع ان است سفرزه بوزاده یک
مثقال بارهنگ بوزاده یخ مثقال طباشیر هندی ربع مثقال عود هندی
نیم مثقال عصاره زرشک یکمثقال با شربت بیاس سرشته و نفید
حاجت استعمال نمایند و ضماد کنند موضع کبد را با ضماد مفوی به و بسه
مرخون صفت ضماد یکه نافع است این علت است اجزاء هفده وزن
بیست مثقال صندل سرخ سفید از هریک دو مثقال کل سرخ شش مثقال
کلنار سماق از هریک سه مثقال کل ارمنی عصاره لحیة الثیر از هریک
دو مثقال اجزاء را نرم کوفته و با اب برگ بارهنگ خمیر کرده بموضع کبد

ضماد نمایند **فصل** در اسهال ماساریقا و اسهال مدّی بنز گویند
و سبب او سدّه ایست که واضح شده است در شعبهٔ ضفر در جرم کبد و نفوذ
نمیکند کیلوس بالتمام جمیعًا بسوی کبد و حبس میشود در او و فاسد میشود
و منحل میشود بسوی امعاء و دفع میشود علامت او هزال بدنست با تفّ
و جفاف او با سلامتی حال معده و لون مدفوع گاهی سبز گاهی
سپید گاهی سفید بلونهای مختلف و نفع عظیم احساس در محل ضلع راست
و فشالون بدن علاجش آن است که هرگاه سدّه در محل کبد باشد
باید ازالهٔ سدّه کرد باین قسم همان منضج مزلق مذکور قبل ازین بعلاوه
بکشفال زاز بانه و بکشفال هستهٔ آلو بالوده و مثقال تخم کاسنی شسته
کشیده بخورند و عصرها چای خطائی با زبان با بادبان سبز دهند
و بعضی از حکما معاصر اعلی الله مقامه سدّه محل بی را مطلقا فهود بنشا
و چای با بادبان را مفید میدانند خوانیدنست اگر این مرض در بلاد طوبی
واقع شود چنین است که فاضل معاصر میکنند والاهان معالجه مذکور را
با مدّ آن مذکوره باید کرد و اگر سدّه در معفر کبد باشد علاجش
چنانست که ذکر شد مگر اینکه در مسهل مذکور بنفشفال دو بند چنبر
علاوه باید کرد و غذاهای مذکوره را هم باید داد **باب شصتم** در انواع
اسهال است که سبب او نقص معده و امعاء و کبد و طحال باشد و این
مشتمل است بر چند فصل **فصل اوّل** در اسهال است که سبب او فلان
تحلل فضول و امتلاء بدن و عروق از اخلاط فاسده بحدّی اگر غذا بخورند
و هضم معده و کبد بعمل نیاید عروق جذب کیلوس و کیموس نکنند باسهال

دفع کند و باید دانست هر مدد بدن ضعیف تر است فضول و فاسد در
او بیشتر چنانکه شیخ و فاضل قرشی در کتاب خودشان در بحث هزال و سمن
غیر طبیعی بیان فرمودند علت و سبب او واضح است از ان جمله شخص مهزول
مثلا بیشتر جماع میکند و شخص سمین کمتر علامت این اسهال آنست که میل
شهوت غذا ندارد و حرکت بسیار کم میکند و قبل از این مریض دایم در مکان
نشسته بود علاجش اولا استفراغ بدنست و اگر طبیب در اول مرض بچنین
مریض برسد فصد باسلیق بکند و خون کم کند بسیار مفیدست و اولا
در فصد احتیاط شرط است خاصه کر فصل و سن و مزاج مقتضی نباشد
و مالش دادن و تعریق در حمام بسیار نافع است و اب کاسنی آهن تاب
هر روزه در منضج و مسهل او داخل کردن مقدار دوازده مثقال
بسیار مفیدست و غذا در این مرض هم مثل سایر اسهالاست که گذشت
مگر اینکه در اینجا لطیف تر غذا بدهی کم غذا دادن بسیار ضرر و راست و
همچنین غذای نرش زود تر باید داد اگر مغز لبیجه نشسته باشد والاهان
شود نابی بادام و حریره بادام است که مذکور شد والله اعلم بالصواب
فصل دوم در اسهال و بایست اصل و باید داخل در اقسام
حمیان است و ذکر کردن این خادم الحکماء در اینجا بچند جهت است یکی
اینکه کسی از حکماء سابق ذکری در باب اسهال و بائی در کتب خود نقل
نکردند مگر شیخ ابو علی سینا مذکور نمیکنند انهم نه در مبحث حمی و بائی
و کل حکماء در حمیان ذکر حمی و بائی را میکنند و معالجه را هم میکنند دیگر
اینکه ضمنیکه حضرات حکماء نقل میکنند در تعریف حمی و بائی و علامتی که

نقل میکنند و براهمن عقیده هم دلالت میکند هیچ خللی باین وبائی که
در عهد ابن سلطان واقع شده که در سال اول عوام وباء میگفتند و در
سالهای دیگر خواص هم میگفتند بهیچ قسمی بین تعریف وان براهمن با ابن
وباصادقی نبود خاصه در بعضی از بلاد ایران که بیلاقی نسبتا خوبی
دارد و عفونت هوا در آن هیچ راهی ندارد اعم از اینکه سبب دیگری بهم او
باشد یا ارضی و چنین مکان ابن اسهال وبائی پیدا شد و مردم و خلق
بسیار را بقتل رسانید و دیگر اینکه چه بسیار اشخص صحیح خود را ابن طبیب
نشان میداد یا بنیه باخبر در او هشت یا نه طبیب حکم بصحت او میکرد و در
دو ساعت فاصله مرض اسهال در او چنین هجوم میاورد که در دوازده
ساعت هلاک میرسید و هلاک میشد خاصه اگر یکی از این مرضین را
مبدل بدان دیگر تاثیر میکرد مثل اینکه هیضه دیده کرده باشد
و دیگر را اسهال وانقلابیه و هوع بعینه هیضه دیده و باین جهتها
ابن خادم الحکماء اینمرض دیده را که در بین اسهالها هم سیده او را هیضه
دیده دانستم و متعدی و مسری چنانکه شیخ در کتاب قانون در مبحث قولنج
میفرماید سالی در عرفین و در بلاد ترکستان مرض قولنج مسری شده بود
چنین سرایتی که محض ملاقات سرایت میکرد مرض قولنج بهمرسانید این
هیضه دیده هم شاید از این قبیل بوده است مسری و متعدی شده بود و حکمت
خدا و ند تعالی کرفته بود العلم عند الله ولکن در همان سالها در بعضی
از بلاد ایران عفونت در هوا بود و حمی و بائی هم بود و در سال هزار و نهصد و
چهل و هفت با اینکه هوا وبائی بود چنین طاعونی در بلاد ما بهم

تنکابن و دیلم و کیلان و ماوندران باشد مثل عام کرد و نعش را کسی
نبود دفن کند حیوانات سباع خوردند و ان طاعون طاعونی بود
که در خلق یکنب حکما چندان نداشت دیرا که در کتب معتبرین از حکما مثل
محمد زکریا تصریح نموده که اگر طاعون در هوا و بائی واقع نشود
و اخبار از او لازم و الا فلا و در این سال رو داد این چنین مشاهده
شده و مسری است چه میخواهد هوای بلد وبائی بوده باشد یا نه چه عفونت
در هوا باشد یا نه و علامات طاعون در این عهد واقع نشده است
با انچه در کتب ذکر کرده اند تفاوتی داشت انشاء الله تعم در ذکر
معالجه بعد از معالجه اسهال وبائی بیان خواهم کرد همان قدر بکه
خود معالجه کردم و بتجربه رسانیدم و بعضی از حکماء معاصر که اعتماد
بقول او بود او را هم ذکر خواهم کرد والله ولی التوفیق اما علامات
اسهال وبائی صفیر و متواتر بودن نبض است و فی کرائی و زنجاری
و بلغمی و سودا وی و همچنین اسهال یکی از این اخلاط هم باشد بدون
سیح و باخود سر پا سرد شود و نبض ساقط کردد و تشنج هم رسد و کاه
باشد در بعضی از اشخاص غشی و لیز غس افتد و بثورهای سرخ در
تنبره پیدا شود و باز پنهان شود علاج او لا تبدیل هوای منزل را
باید کرد و معالجاتی که برای حمی وبائی در کتب تقدمین مذکور است
باید کرد اگر مرض مهلت بدهد و بعد از تنقیه بدن چنانکه ذکر کردم
در اسهالهای مثلاثی و قلت تخلل در باب اول و اگر مرض مهلت نداد
و فی وهوع ساکن نشد باید اطراف را محکم بست و کلاب و اب داجوش

او ورد دست و پا را ناد انود راب کرم کلاب دار کذاشت و مالش فوید اد
و یجهه نشکین فی کلاب سرد یا نیم مثقال طباشیر هند کم کم بجانی او ربخت نا
معده فرار بکیرد یا اینکه یکمثقال نعناع خشک را نرم کوفته داخل سرکه
کرده کم کم بجانی او بریزند نا در معده فرار بکیرد و بعد از ساکن شدن نی
صبح تخم کشنیز بوداده نخم خرفه بوداده هریک یکمثقال در شربت سیب یا
در شربت بهاد راب سیب یا در عرق بنفشه فرشه کشیده فرص طباشیر
کافوری یکمثقال در او حل کرده بنوشند و عصرها نوبانی را بعد یا مثرد
بخورند نا عفونت را باز دارد و دل و قوی را قوی کند و باطلیه و اضمده
و نطولات بر ده قلب و کبد و صدر بسیار استعمال باید کرد مثل صندل
سرخ فوفل کل ارمنی کافور اب سیب اب به اب خیار اب کشنیز اب
کاهو اب کاسنی کلاب و یجهه ضماد کیل اکرد بوند و اب همیشه بهار علاوه
کنند بهتر باشد و بعد از انتعاش حرارت عزیزی و انتشار او باطراف
و کرم شدن دست و پا و بحرکت آمدن نبض اکر معده و امعاء و بدت از اخلاط
منعقنه پاک و شهوت طعام قوی باشد باید تقویت بغذاهای فوید اد
الحموضه و کباب بها الحوه مخفیفه کرد و بعضی از حکماء معاصر این اسهال را ببرد
کو کرد و شراب بره کو مانی معالجه میکرد هرچند با این عقلیه در باب
این مرض بخصوص نظر بصر میکرد از انجائی که فاد رمختار و محی و مشفی علی
الاطلاق بمانده عاصی بد کار مندرا کو میکند بفضل الله ما یشاء و یحکم ما
یرید مخصوص داشته من است و بعضی از این مرضها بچاره زاد راب سرد میداخت
و بعد از ساعتی بهلاکت میرسید خداوندا عالم چنین طبیب زاد ر بخت

فصل

دعای جالینوس بکند بلی از اقسام حمی دبائی را میتوان با اب سرد انداخت
از این فصل از اسهال دبائیه و تخفیف و بیان او در این مختصر لابق نیست اما
علامت طاعون بیاید دانست که پیشینان از حکماء در لفظ طاعون اختلاف
بسیار کرده اند بهتر این نظر شریف اصدق رسیده است لکن طاعونی کرد
عهد ما واقع شد این قسم بود یکی انکه ورم کمی در پشت کوش یا البته
یا زیر بغل یا کشاله ران یا بیضه هم رسید و یکی باد و نادملی یا هم رسید و
سوختکی و رطوبتی داشت و دیکر انکه ورم هم رسید بدون ناولی
الش و رنک او سرخ مایل بنفشی و یکی دیکر ورم بزرک و بلون بدن بی تغیر
اما قسم اول علاج بهتر نیست یعنی مهلت نمیدهد و بعلاج نمیرسد
و الموت پیشه و اما قسم دوم و سیم در اغلب اکثر معالجه میشد این
قسم هر صبح فرص کافوری یا طباشیری با بشربت تخم خرفه و تخم کشنیز هریک
مثقال شربه کشیده در عرق بنفشه و فرشه خشت پخ مثقال داخل کرده
بخورند و عصرها شربت صندل و شربت کیموس و شربت سیب و
شربت بهی بخورند و لخلخه و طلاء وضماد با اد و یه جات سرد و خشک
معطر و خشبو باید کرد و ورم را با آب کرم و سرکه باید شست و داغ
باید کرد و باید شکافت و بعضی اد و یه منفرحه باید کذاشت تا منفرح
شود و میزان رضی جراح را که ملقب بمعالجه خانست این قسم دشوار
العمل دادم و میکفت جمع کثیری از این مرض بجات دادم صدق و کذب
مرد جراح را خدا میداند فیه ما فیه و این خادم الحکماء نیز بعضی از دستورا
بانیظر بود معالجه کردم خلاصه بهتر این معالجه فرار است کردر هوای

وبائی وعفونی دافع نشود بعلت اینکه در چنین هوا مستعد و مستعد نخواهد
بود ولهذا او زاد در شرح جوامع ابلافی بیان کرده ایم وابن رساله کنجایش
او ندارد تا بیان شود هرچند این رساله در بیان امراض اسهال واقسام
او بود لکن الکلام یجر الکلام لهذا ایتم حزء را بطریق اجمال بیان کردم فصل
ستیم در اسهال در لیسنه وسبب او انست که فضول در عضو مخصوص
جمع میشود واو را معنه خلط دفع میشود علامت او آنست پیش از حدث
وظهور مرض عضو مخصوص درد بهم میرساند و بعد اسهال واطلاق وقیام
بهم میرساند تا دفع فضول مجتمعه نشود و بعد خفتی دست بهم میدهد ورنگ
ولون مدفوع برنگ ولون خلط مخصوص مجتمعه است و بعوارض دیگر
مکرر ذکر شده است و باد او اسهال نوع هر خلطی مشخص ومعین خواهد
شد چه خلط است مثلا اگر اسهال بلغم رغبت باشد پس خلط صفرا
است واگر بلغم وبیع باشد پس خلط سودا است واگر بلغم ورنا بیه باشد
پس خلط بلغم است و رطوبت خواهد بود واگر دم معلوم ومشخص نشده
باشد بل اینکه وجع و درد هر دایم وهمیشه باشد و بعضی از اوقات
وجع شدت کند پس خلط فاسد خون ودم خواهد بود علاج او
انست اولا اجتناب از اغذیه واطعمه مولد خلط مخصوص باید کرد و
ترک غذا مطلقا در روز دوم باید کرد واخراج هر خلطی را بمناسب
همان خلط از منضج مزلق ومسهل مزلق باید کرد چنانکه مکرر ذکر منضج
ومسهل هر خلطی شده است و باید طبیب از معالجه نترسد از ضعف
ولاغری بدن مریض زیرا بعد از دفع خلط و رفع مرض چاق وفربه

میکرد مریض بسرعت ان شاء الله تعالی چنانکه بارها تجربه شده است
وثانیا تقویت عضو مخصوص باید کرد بدواهای مناسب همان عضو
تا دفع ماده از خود تواند کرد وغذاهای روز وشب همان غذاهای
مذکور داشته مکرر ذکر شد **فصل چهارم در اسهال الدوا** ی
است وعلامت او انست که کبد ومعده وامعاء وسایر احشا سالم میباشد
واسباب موجبه مر اسهال چنانکه گذشت معدوم باشد والتهاب
وحرارت در اعضا وبا بندی ورنگ بران مختلف باشد وبوی بد
داشته باشد پس اگر از دوبان الم وباشم باشد مدفوع صدید غلیظ
ودسم وچرب باشد وبعد از ساعتی مثل پیه بسته شود وهمچنین نوعی
لحمی مثل خون منجمد کرده واین نوع از اسهال اکثر در مرض سل یا در
مرض نبض دافع نشود امید برء از برای مریض نیست واکثر در غیر این
مرض دافع نشود امکان برء دارد علاج او انست که بیمار را در جای خنک
ودر هوای سرد بنشانند ولعابها باردة مثل لعاب بیدانه خطمی ولعاب
بهدانه ولعاب اسفرزه باشیر بخم خرفه دو مثقال وفرص کافوری با فرص
طباشیر کافوری یکمثقال لکن در اول فرص حابس نباشد بلکه باید ملین
باشد تا چند روز وبعد باید فرص حابس باشد تا حبس کند ودم و
کاوباشش بخود کافور بسیار بخورند واطلیه با
معطره بموضع قلب وکبد وسینه طلا وضماد نمایند مثل صندل وگل
گل داغستان اب سیب اب کشنیز گلاب کافور اب کاسنی اب همیشه
بهار بمالند وغذا در اول شوربا بادام یا حریره بادام ودر اواخر

اخلاط باشد مدفوع در وقت سپیدی اگر دوبان

اش دوغ کاو یا اش همانی یا زرشک باشد **فصل پنجم** در اسهال
بحرانی است که طبیعت دفع مرض میکند باسهال علامت او آنست که
در روز بحران اسهال واقع بشود و قوه در وقوف باشد و موجب ضعف
نشود بلکه باعث خفت و راحت مریض بشود علاج او آنست که اگر امتلا باشد
باشد منضج مزلق و مسهل مزلقی که پیش ذکر شد استعمال نمایند تا دفع
مادّه موجبه مرض بالمرّه بشود و مادامیکه موجب ضعف و غشی نرسد
حبس نباید کرد و از افراط اسهال نباید ترسید تا وقتیکه موجب ضعف
و غشی نشد باید بطریق هضم معالجه کرد از ادویه بادرده یا بسه مقوّیه
مثل تخم کشنیز تخم خرفه هریك بکمثقال بوداده لعاب اسفرزه را با عرق
بید کرفته این ادویه را شیره کشیده و با رهنك بکمثقال بوداده روغن
کرده و با برف و یخ سرد کرده و با هفت مثقال کلاب معطر نموده بنوشند
یا اینکه دو مثقال ارد جو با قلیلی از شکر یا نبات داخل کرده و با برف
و یخ سرد کرده بنوشند و دست و پاها را در کلاب کرم و آب کرم کذاشته
مالش دهند و عصرها طباشیر کل ارمنی فادزهر معدنی مروارید
ناسفته از هریك شش نخود در شربت سیب یا به یا در آب سیب و یا به حل
کرده و سرد نموده بنوشند خلاصه اشیا باردده یا بسه مغلظ بالفعل و
بالقوه باعطریه هم باشد استعمال باید نمود و غذاهم سوی اکوشاذ
چیزیکه کذشت در او نیز بهدو تغلیظ باشد بنوشند مثل اش نارد ان
و غیره که مکرر در مکرر ذکر شده است و اکر محتاج بکوشت بشود مرغ
نازه را کباب کرده و آب نارنج یا آب نارنج و تخم کشنیز خشك بوداده

در آب نارنج شیره کشیده در حین کباب بمالند زده او را با چلو میل
نمایند و اکر محتاج بکوشت شود کوشت خروس جوجه را هم میتوانند چنین
کباب کرده مورد انافع خواهد بود بعون الله تعم **خاتمه کتاب** در ذکر
ادویه مرکبه نافعه در انواع و اقسام اسهالی که ذکر شد و این مشتمل بر
چند فصل است **فصل اول** در بیان سفوف ها است **فصل دوم**
در اقراص است **فصل سوم** در معاجین است **فصل چهارم** در جوشانده
است **فصل پنجم** در ضمادات و اطلیه و غیره است **فصل اول** در
سفوفات است اما سفوف هر چیز بحسب هضم شکم است چه با سبح باشد چه
بی سبح باید او به را مقلو یعنی بوداده نعلب سازد در مثقال اب بدید
تازه و بر هم زنند تا برشته شود و انکاه داخل سفوف کنند و باید بزر
قطونا و بارهنك را نکوبند که کوبیده انها سم قاتل است و حب الرشاد
و تخم ریحان و تخم مرو و بزر الحماض نیز اکر کوفته نشود بهتر است و چون
دواهای مکرر را بکوبند و بیزند و بزور مقلو را داخل سازند و اجزاء
سفوف را بسیار نرم نکوبند اکر مراد هضم طبیعت و تقویت معده باشد
و اکر مطلوب تلیین باشد نرم بکوبند و مرور بدهند و من جاوکهربا و سبد
هریك جدا جدا با کلاب بر سنك سمانی بسایند چنانکه مانند غبار شود
انکاه با ادویه دیکر مخلوط سازند و اطیان و کلها را بشویند بنحویکه
در تغسیل اطیان مذکور است تا از سنك و رمل پاك شود و نرمه
نرمیدها را بیرانند و پوست سیبها را بردارند و بر روغن بادام یا روغن
کاو یا روغن کنجد حریف نمایند و دستهای او را نکوبند و غاریقون را

اندك نرم نموده بدست بمالند و دوا های نرا که شبیه ست بناخن کرفته
زیرا که سم است و اکر کوفته شود باد و اها مخلوط کردد ضرر کلی دارد و است
احتراز از ان لازم است و دوا های ناپاکیزه تحصیل کنند تا ممکن شود ببدل
رضا ننوشند و دوا های کهنه و پوسیده را استعمال ننمایند و اوراق و بزر و ریشه
بکمال نرسیده باشد داخل نکنند یعنی بضج و پخته نشده باشد و محمودی را مسوسی
کنند و بباد ندهند مبادا از ریخ سپار یا باصر یزد مخلوط کرده باشند و
بجای محمودی مخرج کنند و اصول و ریشها را اکر پوسیده کرفته باشند استعمال
نکنند و سفوف را در نا پسندان با اب سرد بخورند در دو مسقال با اب کرم و
سفوف بعضی کفته اند در پانزده تا بکسال و اپخه بنظر خادم الحکما رسیده است
سفوف بزور را تا شش ماه قوی و با قیست و سفوف مقلبا او جب
الرمان و سرطان و لولو تا بکسال و چنین هم مشاهده شده است الله اعلم
سفوف انبسون معده را پاك کند و اخلاط غلیظه دفع کند و باد ها را تسکین
اجزای نجز است سوا فندز و زنش سی مثقال است قند شربت پنج مثقال
با اب کرم صفت انبسون تا خواه تخم کرفس کندر مکدچها مثقال خفاش اجزا
قسط تلخ مصطکی پوست هلیله زرد افسنین دو می از هر یك قند برابر
همه دو پنه سفوف جوز بوا نافع است سها ل بلغمی را و دافع ریاح بلغمی اجزای
سوا فندسجز است و زنش چهار مثقال نیم قند شربت بکمثقال نیم الی
دو مثقال با اب کرم صفت جوز بوا بو داده سه مثقال نا خواه بکمثقال
کنند بنمثقال قند پنج مثقال کوفته و پخته بنوشند سفوف مقلبا
چون حروف ابریانی مقلبا تا کوبند و از جزاعظم این سفوف است لهذا

این سفوف

این سفوف را مقلبا تا کوبند نافع است ضعف معده و مغص و اسهال کهنه را
و زجر را و این نسخه نقل شده است از بیاض مرحوم استاد رحمة الله تعالی
که از اجداد داشته است و اجزایش پنج عدد است و وزنش سی و یکمثقال قند شربت
دو مثقال صفت حب الرشاد بیست مثقال ذیره کرمانی در سرکه مدبر
کرده و بو داده پنج مثقال تخم کشنان و هلیله سپار در و عن زنبو
بریان کرده از هر یك دو مثقال همه را کوفته و پخته سوای حب الرشاد و در
بعضی از کتب مشاهده شده است و زاهم باید کوفته لکن در سنه داخل
کنند بهتر است سفوف حب الرمان نافع است اسهال صفراوی را و تقویت
نماید معده و امعا را اجزایش نه است و وزنش چهل یکمثقال و نیم قند
استعمالش سه مثقال با اب سرد و اکر نباشد با اب کرم و اندك کلابی صفت
حب الرمان بو داده ده مثقال بلوط و سماق و کون و حب الاس و تخم
کشنیز بو داده اردکنا را از هر یك پنج مثقال عود نیم مثقال الله مفشر یکمثقال
کوفته و پخته استعمال نمایند سفوف بچه بن ماسویه زجر و مغص
سیح را سودمند بود اجزایش شش است شربت سه مثقال صفت تخم خطمی
تخم خبازی از هر یك دو مثقال نشاسته مفلوسه مثقال صمغ عربی
کل ارمنی مکدو مثقال بکوبند و بپزند در ابی که طبا شیر و کل ارمنی
و صمغ عربی انداخته باشند صبح و شام بخورند سفوف طین نافع است
سیح و اسهال مزمن را و این نسخه نقل از کتب محمد بن زکریا شده است ذکر
فی المنصوریه اجزایش شش جز است و وزنش یك صد و ده مثقال قند
شربت سه مثقال صبح و شام با دو پیمانه بخورند بزر قطونا بیست مثقال

بادهنك تخم خرفه تخم ریحان از هریك ده مثقال صمغ عربی وکل ارمنی از هریك
سه مثقال تخم خاکشیر ابوداده صمغ عربی وکل ارمنی را نرم کوفته مخلوط هم نموده
بخورند سفوف طبین دیگر نافع است زحیر و زحار معا مزمنی و خروج
اجزایش نه جزو است وزنش پنجاه و یك مثقال است و قدر شربتش سه مثقال
است بوب بهارب بورد صفت تخم حماض تخم ریحان بزرقطونا حرف همگی
محص کرده از هریك هفت مثقال نشاسته مقلو دم الاخوین مکدس سه مثقال
صمغ عربی وکل ارمنی را نرم بکوبند بادوا های دیگر و بزرقطونا و بزرریحان را
درست داخل کنند سفوف امام عجهة زحیر منقول است که شخصی شکایت
کرد بحضرت امام محمد باقر ع از زحیر حضرت فرمودند کل ارمنی را بکوبند و
بروی قرص ملایم بودهند بخورند زحیر را بوطرف میکند و شخصی
بخدمت امام رضا ع شکایت کرد از درد شکم و پیچش فرمودند جوز بوا
بگیرند و بروی قرص بکذارند چون مغزش بریان شود پوستش را بکند
و بخورد سفوف شاد اب نافع است اسهال دموی را نقله من بعض
رسایل الاسهال البه اجزایش و وزنش چهل و هفت مثقال است شربتش
دو مثقال بارب به یا باب بارهنك صفت ورد احمر وحب الاس وکلنار
فارسی و بزرالجماض و تراشیل از هریك چهار مثقال نشاسته صمغ عربی
و شاد اب مغسول دم الاخوین طباشیر از هریك سه مثقال عصاره
لحیة النبس وافا فیا مکدس دو مثقال همه را نرم کوفته و بیخته و بعد تخم
مرو و تخم ریحان و بارهنك و اسفرزه از هریك دو مثقال اینها را در
ظرف نادره بوداده و بادوغن کل چرب نموده وادویه را کوفته مخلوط

نموده استعمال کنند سفوف که قطع اسهال بوا سر کنند و اطفا حرارت و
نقل از کتاب حکیم افضل شده است اجزایش چهارده است و وزنش چهل
مثقال است و قدر مستعمل دو مثقال با لعاب اسفرزه صفت ورد احمر
پنج مثقال بزرالبقله طباشیر تخم خشخاش کهربا کلنار صمغ عربی از هر
سه مثقال ونشاسته و کتیرا و مصطکی از هریك دو مثقال زعفران
یکمثقال صندل سرخ چهار مثقال دم الاخوین انبجار از هریك سه مثقال
کوفته و بیخته استعمال نمایند سفوف که اسهال دموی و نزف الدم را
نافع باشد اجزایش چهار است وزنش هشت و قدر شربتش سه مثقال
صفت کهربا کل ارمنی و کلنار و دم الاخوین سفوف دیگر که اسهال
دموی را نافع است اجزایش چهار است وزنش سوا و قدر شربتش دو دانك
تا پنج مثقال صفت بوند چینه کهربا کلنار کل ارمنی کوفته و بیخته استعمال
نمایند سفوف دیگر نافع است اسهال کبدی و دموی را نقله من معالجات
الیفرانیه عدد اجزایش هفت است و وزنش بیست پنج مثقال است و قدر شربتش
پنج مثقال تا یك مثقال است صفت نشاسته بوداده سه مثقال صمغ
عربی بوداده چهار مثقال کل سرخ یکمثقال و نیم بارهنك سه مثقال
کهربا سه مثقال دربوند چینه پنج مثقال اسفرزه بوداده ده مثقال
سوای بزورها را کوفته و بیخته و مجموع را داخل هم کرده استعمال نمایند
سفوف قابض نافع است اسهال بوا سر اجزایش پانزده و وزنش بیست و
چهار مثقال است و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال با شربت صندل
یا بارب به صفت املله مقشر یا ذوصمغ عربی را در کنار وارد سنجد و

اردخ نوب از هر یک سه مثقال کلارمنی مغسول دو مثقال دم الاخوین
کروپاریشه انبجار از هر یک دو مثقال جوز بوا سه مثقال کوفته و بیخته
استعمال نمایند سفوف نافع است اسهال ذوبانی وغیره هم بند نقل
شده است ذابی برکات عدد شربتش سوا است وزنش سوا است قدر شربتش
سه مثقال با رب بهی با لعاب اسفرزه بخورند صفت کل ارمنی طباشیر شربتی
بلوط بزوالحماض کل سرخ صمغ عربی بوداده زرشک بیدانه سرطان خشخاش سوخته
حب الاس ادویه را کوفته و بیخته بخورند سفوف کر اسهال مزمن معدی را
نافع است و نقل از بیاض استاد شده است و او نقل از رکبان شاهی
کرده ومکرر خود و استاد تجربه کرده ایم و بسیار نافع یافته ایم عدد اجزایش
ده است وزنش سی و پنج مثقال قدر شربتش دو مثقال با رب بهی بخورند
صفت کرمانج کروپا وحب الاس از هر یک دو مثقال طرا بیث و تخم کشنیز
بوداده از هر یک سه مثقال حنوب نبط اردسیخدار دبنو وسماق از
هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته استعمال کنند سفوف اینون در حبس اسهال
بسیار خوبست و مکرر تجربه رسیده است اجزایش شش است وزنش سی و
چهار و مثقال شربتش نیم مثقال تا یکمثقال با اب سرد بنوشند صفت عفص
و پوست نار از هر یک شش مثقال کندر نان خشک از هر یک ده مثقال
بزر البنج تریاک خالص از هر یک مثقال کوفته و بیخته استعمال نمایند سفوف
که قطع میکند اسهال اطفال را که در وقت دندان بیرون آوردن هم رسانند
عدد اجزایش چهار است وزنش سوا قدر شربتش نیم مثقال صفت تخم خشخاش
حب الاس کندر سعد کوفی کوفته و بیخته با شیر مرضعه بنوشند سفوف

نفع میکند کسیرا که مسهل خورده باشد و عمل بسیار کرده باشد و قطع
اسهال او لازم شده باشد و همچنین منع میکند قی و غثیان را الجزایش
یازده و وزنش شصت و مثقال قدر شربتش یکمثقال تا یکمثقال و نیم
با اب سرد یا کلاب سرد بنوشند صفت سعد کوفی مقل مر مکی روسک
از هر یک ده مثقال کلنار عفص کرمانج پوست انار کندر از هر یک پنج
مثقال فرفیون سه مثقال تریاک پوست پنج لسفاح از هر یک دو مثقال اذخر را
کوفته و بیخته استعمال نمایند سفوف نافع است اسهال و سعال را عدد شربتش
پنج است وزنش چهل و پنج مثقال و قدر شربتش دو مثقال با لعاب بهدانه
و روغن بادام بنوشند صفت حب الاس شاه بلوط تخم خشخاش سفید نخود
شامی از هر یک ده مثقال صمغ عربی بوداده پنج مثقال بدذ و بنخل و
بسته عمل سفوف که سجامعا و دوسنطاریا را نافع است اجزایش پنج وزنش
سوا قدر شربتش دو مثقال صفت اسفرزه بوداده صمغ عربی بوداده
کل ارمنی مغسول تخم خطمی سفید بوداده نشاسته از هر یک پنج مثقال
بدذ و الجمع سوا بزر القطونا سفوف نافع است اسهال معوی و کبدی را عدد شش
دوازده است وزنش سی و دو مثقال و نیم قدر شربتش یکمثقال صفت
تخم خرفه بوداده طباشیر کل ارمنی مغسول تخم حماض از هر یک
چهار مثقال طرا بیث کل سرخ نشاسته خون سیاوشان شاه دانج مغسول
وحب الاس از هر یک دو مثقال تریاک نصف مثقال ادویه را کوفته و بیخته
استعمال نمایند سفوف سماق نافع است اسهال صفراوی را دو برابر عدد شربتش
شش است وزنش هشت مثقال قدر شربتش یکمثقال تا یکمثقال و نیم

صفت خرنوب بنطی یک مثقال سماق دو مثقال حب الاس حب الرمان از هریک
یکمثقال صمغ عربی کلنار فارسی از هریک نصف مثقال کوفته و بیخته استعمال
کنند سفوف خرنوب ضعف معده و بروت معده و زخیر و مغص را سهال را
نافع است اجزا بر هشت نسق وزن چهل سه مثقال شربتش یکمثقال تا
یکمثقال و نیم صفت خرنوب ضعف معده و بروت معده و زخیر بنطی منفعتی
حبه یکمثقال دزیره کرمانی مدبر فی الخل و سماق و بلوط و تخم کشنیز و مصطکی
از هریک سه مثقال و سیخ دوار دکنار از هریک چهار مثقال کوفته
و بیخته بکار برند سفوف نافع است اسهال را عددش شش و وزنش چهار
است قدر شربتش یکمثقال و نیم صفت هسته کشمش و صمغ عربی از هریک چهار
مثقال حب الاس و سماق از هریک دو مثقال مصطکی کلنار فارسی از هریک
یکمثقال کوفته و بیخته استعمال نمایند سفوف که حابس شکم یکند در
ساعت عددش پنج است و وزنش بیست و چهار مثقال قدر شربتش دو
مثقال با اب سرد صفت ساه بلوط سه مثقال حب الاس هفت مثقال کوفته
و بیخته مستعمل شود **فصل دویم** در افراص است و مخرج ان اندر
ماخر قلیمست صاحب برهان فارونه و فلاسفه بعد از اطبا اورده
صفا از خاک و غبار و کهنه و پوسیده و نابکار و نباشد حداحد اکوفته
و بیخته مثل غبار بعد از ان وزن نموده بهم امیزند و هر شبه سحق کنند
و با عرق و مایات که بان منسوب سرشته و تا الما سحق ان نمایند
و قرصها سازند مدور و کرد نقدر شربتش و بعد در پشت غربال
بگذارند و در سایه خشک کنند و انگاه در ظرف شیشه و یا چینی

نگاه دارند و از کرد و غبار محفوظ دارند اما طریق خوردن ان چنانکه
بعد از خشک شدن قرص را کوفته و سائیده با اب یا با شربت یا هر چیز
بران مقرر کرده اند بحکم ممزوج کنند و بیاشامند در تابستان اندک
سرد و در زمستان اکرم اندک و بعد از ان عرق یا چیزی دیگر از شربت کمنا
باشد بیاشامند و اگر عطش غلبه کند میانه سفوف چون کلاب
بید مشک و عرقیات قدری بنوشند اما قوت ان انچه مشتمل است بر ادویه
کبار و تریاک دار است تا چهار سال قوت او باقیست و بعضی از حکما تا
دو سال کفته اند و انچه بر ای بنها و بیمارها و مسهل است تا شش ماه
اثر بخشد و فایده کند و بعد از شش ماه ضعیف شود قرص طباشیر اسهال
صفراوی و دموی را باز دارد و تشنکی را بنشاند و بنهای صفراوی و
دموی را باز دارد و تشنکی را بنشاند اجزایش دوازده است وزنش چهل
پنج مثقال و نیم مزاجش سرد و خشک است و شربتش دو مثقال با کلاب
یا با لعاب سفرزه یا با سکنجبین صفت طباشیر پنجمثقال صمغ عربی نشاسته
تخم خماض کل ارمنی و زرشک بی دانه تخم خرفه بوداده از هریک سه مثقال
صندل سرخ دو مثقال تخم ریحان ده مثقال کلنار فارسی سه مثقال
زعفران نیمثقال کوفته و بیخته قرص سازند قرص طباشیر کافوری
دارا سهال با فراط و با حرارت را نافع است اجزایش ده است وزنش نه مثقال
و نیم مکرکافور قدر شربتش یکمثقال با لعابها مناسب بنوشند صفت طباشیر
کل سرخ تخم کاهو تخم مرو تخم کاسنی سماق از هریک یکمثقال کلنار فارسی
دو مثقال تریاک سه دانک بزر الخماض یکمثقال کافور نصفی یکدانک

کوفته و پیخته با اب فرص سازند فرص کافوری دیگر اسهال مزاج پرا باز دارد
و نشکی بنشاند و بنهای کرم را نافع باشد اجزاء هفت است و وزنش سی و
یکمثقال شربتش دو مثقال صفات آن تخم خاص بوداده کل مخوم صمغ عربی
حب ورد طباشیر کل سرخ از هر یک پنج مثقال کافور فصوری یکمثقال
کوفته و پیخته با کلاب فرص سازند نسخهٔ دیگر جزیره استادی فی الحمی والاسهال
الذی حدث له اجزاش دوازده وزنش ده مثقال و دانکی است قدر شربتش
یکمثقال باشد تخم خرفه و عرق کاوزبان بنوشند صفت صمغ عربی طباشیر
صندل سفید سابیده با کلاب کل سرخ از هر یک یکمثقال ارد کنار دو مثقال
تخم کاهو یکمثقال دب السوس نصف مثقال تخم خرفه ده مثقال کافور
فصوری و دانک زعفران یکدانک کوفته و پیخته با لعاب اسفرزه فرص
سازند فرص انجبار اسهال دموی و سیح و افراط خون حیض فی الدم را
نافع باشد اجزاش دوازده است قدر شربتش دو مثقال با اب برگ
بارهنگ یا اشربهٔ دیگر که موافق باشد صفت پنج انجبار چهار مثقال
ورق کل سرخ صمغ عربی کهربا شمعی تخم خرفه از هر یک سه مثقال کل ارمنی
کلنار فارسی نشاسته سندل طباشیر دب السوس از هر یک دو مثقال افیون
یکمثقال نیم تا اب ورد بسرشند فرص دارند که اسهال دم را باز دارد
و سوء مزاج حار را نافع باشد و سده را بکشاید اجزاش سه جزء است قدر
شربتش دو مثقال با اب لسان الحمل اگر تاب باشد والا شراب انگوری
اهن تاب صفت پوندچینی زرشک تخم کاسنی بالسویه فرص دارند دیگر
نافع است اسهال دموی را و مجربست عدد اجزاش چهار است وزنش سوا

مزاجش سرد در اول و خشک در اول تا نیمه شربتش یکمثقال با اب کاسنی اهن
تاب بارهنگ بنوشند صفت پوندچینی کهربا شمعی کلنار فارسی کل ارمنی
مغسول بالسویه کوفته و پیخته با اب کاسنی سیر فرص سازند فرص کهربا
نافع است دوسنطاریا و سیح و اسهال صفراوی و نفث الدم را اجزاء بعبارتی
بزرالبنج دوازده جزاست وزنش پنجاه و چهار مثقال مزاجش سرد است در
اخر درجهٔ اول و خشک است در اول درجهٔ ثانی قوتش تا دو سال باقی
قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال است صفت کهربا شمعی لبد تا سه صفت تخم
خرفه از هر یک پنج مثقال شاخ گاو کوهی محرق پوست بیضه مرغ محرق
کتیرا صمغ عربی از هر یک سه مثقال تخم کشنیز بوداده تخم خشخاش سفید
سیاه از هر یک شش مثقال و دمع سوخته بزرالبنج سفید از هر یک دو مثقال
کوفته و پیخته با لعاب بزرقطونا فرص سازند هر یک مثقالی فرص زهرمهره
نافع است زهرمهره را که بافراز و رباح باشد اجزاش هفت است شربتش یکمثقال
صفت تخم شنبلیله بزرالبنج سفید بادیان تا تخواه تخم کوفرا از هر یک دو مثقال
زیره بوداده سه مثقال کندر چهار مثقال کوفته و پیخته با کلاب فرص
سازند فرص جلنار اسهال خون و زهرمهره را نافع است خاصه اسهالی که
از حکه باشد اجزاش ده جزاست وزنش یکصد هفت مثقال مزاجش سرد
و خشک است در درجهٔ دوم شربتش دو مثقال با اب به صفت کلنار
تخم رطبه سماق مغز بلوط حب الآس مقلو از هر یک بیست مثقال دو مثقال
صمغ عربی طباشیر از هر یک سه مثقال کل سرخ پنج درم کهربا شمعی
چهار مثقال فرص جلنار دیگر که خون آمدن از شکم را باز دارد و اسهال

خون از مفعد را مفید است اجزایش ده جزو است شربتش دو مثقال صفت
کلنار کل سرخ از هر یک شش مثقال افاقیا هفت مثقال کنند دو مثقال
کهربا شمعی پنج مثقال مصطکی نوشادر از هر یک یک مثقال سلیخه کافور
از هر یک چهار مثقال صمغ عربی چهار مثقال کوفته و پخته با الغاب هندی
قرص سازند قرص دیگر که نافع است و مجربست نقلته من المنصوری اجزایش
شش و وزنش شانزده مثقال نیم است قدر شربتش یک مثقال با آب به صفت
عفص خرنوب بلی کوفته از هر یک سه مثقال نوشادر یک مثقال نصف
کافور کافوری که تقویت معده و دفع عطش کند اسهال دموی و صفراوی را
نافع است اجزایش دوازده است و وزنش چهل مثقال و نیم قدر شربتش یک مثقال
صفت کل سرخ طباشیر تخم خاکشی کل ارمنی مغسول روشک صمغی از هر یک پنج
مثقال نشاسته صمغ عربی حب الاس از هر یک سه مثقال انیسون کهربای ثمینی
زعفران از هر یک دو مثقال کافور مفضض نصف مثقال کوفته و پخته قرص
سازند با آب بیدانه و الغ مناسب قرص بروزی نافع است اسهال دموی را
معا و زخیر و مغسول او تقویت هم میکند اجزایش هفده و وزنش هجده مثقال
و نصف قدر شربتش یک مثقال صفت دارچینی نانخواه کوفته بیخ زرد الیخ از
هر یک سه مثقال نوشادر یک نصف مثقال حب الاس سه مثقال کوفته و پخته
با آب به یا کلاب قرص سازند و بعضی از حکمای چینا نشاسته اقراص نوشادار
بعد از شش ماه با استعمال کرده مثل سایر معاجین نوشادار فصل سیم
در معاجین و جوارشات است و فرق میانه جوارش و معجون آنست که
اول و هم جوارش خشن نرازاد و پهن معاجین است چنانکه جالینوس میگوید

کرجوارش

کرجوارش کوبند من بکار داشتم و آن نفع کرانرا نوفع داشتم بنا نهم بسیار
عملکین شدم و تامل بسیار کردم گمان بردم کرجزاء آن بسیار بسیار نرم
بوده است دیگر باره ساختم و اجزایش را درشت تر کردم منفعت آن ظاهر شد
و فرق دیگر اینکه جوارش باید خوش طعم و خوش بو بود بخلاف معاجین
و باید دانست هرگاه طبیب خواهد ترکیبی دو پهن کند او لا باید دوای تورا
از کهنه بشناسد پس چیزی و چیزی خوبی و شتی را امتیاز دهد و کهنه و
پوسیده آنرا باید بشناسد کرا ستعمال ننمایند و او پاک و پاکیزه نوکه
در وقت تعیین آن در کمال نضج آن فرموده اند تحصیل کند و از خاک و غبار
آنرا پاک کنند و هرچه کوفتنی است در هاون سنگ بهتر است با آهنگی
تمام نرم کوبیده اگر سنگ نباشد هاون در و پهن با آهن جدا جدا بکوبند
و از غربال بیزند با آرد چه ابریشم و بعد از آن جدا جدا وزن نموده
پس مجموع را در هم آمیخته دیگر باره در هاون کرده قدری سحق نمایند
تا دواها بهم آمیخته شود و فعل و انفعال بیشتر قبول کنند و بدبل
دوا ما دامیکه ضرر نشود را ضی بتبدیل نشوند و هرگاه جزوی از اجزاء
ترکیب مقصود باشد بهم نرسد در این وقت جزو مقصود را بدل ناچار
شرط میکه جزو اعظم و اصل و عمود او نباشد زیرا که ترکیب باطل شود و
فائده که از آن مطلوب است بعمل نیاید بلکه ناقص و باطل شود مثل صبر در
ایارج فیقرا و غیره و غیره اما اگر اصل و عمود اعظم نباشد آنچه مناسب است
بجای ترکیب طبیب مصلح داند بدل کند و است پس سه وزن عسل خوش
بوی خوش طعم مصفی نانش ملایم کف کرفته و هوام که مناسب هر فصل باشد

بیارند

بسازند انگاه از آتش فرو گیرند و با هسته‌ی دواها را اندک اندک داخل
عسل کنند و مادامیکه بسیار گرم است دو برابر داخل نکنند زیرا که گرمی
عسل قوت ادویه را ضعیف میکند و در تابستان و بلاد گرم سه معاجین
صغار را بدو وزن ادویه عسل اکتفا میکنند و در بلاد سرد سه بسه وزن
بسرشند یا کمتر و انچه هلیلجات ثلاثه دارد سه وزن ادویه عسل ضرور است
اما قوت معاجین و جوارشات انچه ادویه مخدره دارد چون افیون و بزر
البنج و مانند آن تا پانزده سال قوه‌ان میماند و انچه مشتمل است بر ادویه
کبار مانند معجون هرمس و المثرود و بطوس تا پنجاه سال میماند و معاجین صغار
و جوارشات و اطریفلات و مفرحات تا سه سال و بعضی از حکما گفته‌اند
نادر طعم خود را نمیشناسد قوتش با قیست معجون مبعد سائله نافع است سهال
کهنه را و زهر را و قرحه و ریاح که در معده باشد خصوصا اگر اسهال
بلغمی باشد جوارش هفت است وزنش سه وقد شربتش چهار نخود است صفت
جندبیدستر افیون اسارون مبعد سائله هر یکی نوزده انبج کنند با سه برابر
ادویه عسل بسرشند جوارش خوزی تالیف محمد بن زکریا الرازی نافع است
ملاست معده و اسهال و زلق معا و قرحه کهنه دران باشد جوارشی است بهتر کیبه
دو جوز است وزن یکصد و چهل و پنج مثقال مزاجش سرد است در اول
درجه اول خشک است در اخر درجه دوم ریماناد واکنش بعد از دو قوتش تا سه سال قدر شربتش سه مثقال تا چهار مثقال صفت دانه
مویز کهنه در سرکه جوشانیده باشند و مثل غبار سائیده سی مثقال حب
الاس شصت مثقال الخروب نیم طل انار کرمانی از هر یک ده مثقال

کنند تا نخواهد مصطکی سعد کوفی و سنبل از هر یک پنج مثقال بشکر
سوم یا بعسل بسرشند جوارش خبث الحدید انواع اسهال را نافع باشد
و این نسخه بیقدار چند نفعش در مزاج فساد و ضعف هضم و قوت معده و کبد
فادم نفع عظیم ظاهر شود کند دواها برابری یا پرقیکنند و رنگ و رایحه
سرخ کند و خفقان که سبب آن برودت باشد زایل کرداند و ابتداء سوء
الهضم را مستفاد الحمی و بواسیر بشرط اینکه تب حرارت مفرط نباشد نافع
است و مرحوم استاد علیه الرحمه میگفت سوگند میخورم که نه بدنام ترکیبی را
کرده قوت معده و جگر را نفع از این ترکیب باشد اجزایش شش است وزنش
یکصد و ده مثقال قدر شربتش سه مثقال تا چهار مثقال نادراکش همان روز ترکیب قدر شربتش سه
مثقال تا چهار مثقال بادوغ کاو کره او را خوب کره نمانده باشند و
خوب ترش شده باشد و ان معجون را چهار ساعت درشت کنند و فرو بریند و
دوغ بالایش بنوشند و غذا تر پلاو کم روغن ادویه دار یا کوشت مرغ
و فشره دوغ صفت حب الرمان ترشش پانزده مثقال نانخواه زنجبیل
فلفل سنبل از هر یک ده مثقال حب الحدید شصت مثقال بادوغ کاو
چرب نموده باشکر سرخ یا عسل بسرشند و باید دواهایش همه درشت
کوفته شود خاصه حب الرمان و زنجبیل و حب الحدید هر چه نرم
بهتر دهاون کوفته بقدر دو درم دارد کوچک و بهفتاب بسته باید هر
بسیار نرم است با اب برود و در ظرف ماهین کرده خشک کنند باید ترش
و بادوغ کاو درشت چرب کنند و با ادویه مخلوط نموده بشکر سرخ
یا نبات یا عسل بسرشند جوارش طباشیر کافوری نافع است سهال

صفراوی و دموی را الجوارش دوازده و وزنش هشتاد و مثقال قدر شربتش
نادو مثقال صمغ عربی یک مثقال و روناس هشت مثقال طباشیر
چهار مثقال کهربای شمعی چهار مثقال فوفل سرخ چهار مثقال تخم خماض
مغلو هفت مثقال حب الاس شش مثقال ارد سیخدد مثقال حب الرمان
بوذانه شانزده مثقال کافور مقصوری سه مثقال زعفران پنج مثقال شاه
بلوط پنج مثقال کوفته و پخته با ابیر با آب سیب تبرشند جوارش طباشیر
اینون کراسهال صفراوی و دموی را نافع است اجزایش نه عدد است شربتش
یکمثقال نادو مثقال صمغ طباشیر حب الاس کل سرخ از هریک ده مثقال
تخم خماض صمغ عربی از هریک هفت مثقال کلنار فارسی سماق عصاره الحصرم
النبرد از هریک دو مثقال کوفته و پخته با آب سیب یا آب به تبرشند جوارش
کافوری کراسهال صفراوی و بلغمی را نافع است اجزایش دو مثقال صمغ
وزنش بیدانه ارد سیخدار هریک ده مثقال شاه بلوط کل نیلوفر از
هریک پنج مثقال حب الرمان پانزده مثقال کل سرخ حب الاس از هریک
شش مثقال طباشیر کهربای شمعی فوفل از هریک چهار مثقال تخم خماض
مغلو هفت مثقال کافور مقصوری سه مثقال کوفته و پخته با آب به پنج با
خماض تبرشند جوارش سماق نافع است سهال صفراوی دموی را و
حابس میکند خون بواسیر را اجزایش شش وزنش هفتاد و پنج مثقال قدر شربتش
دو مثقال صمغ سماق بیست مثقال خربوب بنطی سی مثقال حب الاس
مثقال صمغ عربی کلنار فارسی حب الرمان مغلو از هریک پنج مثقال کوفته
و پخته با مویز منقی دو رطل اینون تبرشند معجون کنافع است سهال کبد

وضعف مزاج کبد و بیخ را نقل شده عن رساله فخر الدین محمد اجزایش پانزده
عدد است وزنش پنجاه و سه مثقال شربتش دو مثقال با شراب بهادرنا یا
کلاب بنوشند صمغ عربی طباشیر تخم کشنیز کهربای شمعی مصطکی از هریک
دو مثقال حب الاس و لب مغسول تخم کاسنی کل سرخ تخم خماض دشنابجا
از هریک پنج مثقال صندل سرخ دو مثقال دزنبک ده مثقال زعفران
نیم مثقال از هریک نصف مثقال کوفته و پخته با شراب سیب تبرشند
معجون اینون کراسهال بلغمی و زحیر و مغص و مرار را نافع است اجزایش شش
وزنش مساوی قدر شربتش یک مثقال الی یک مثقال و نصف چند سبب
اینون سادون دو می جهت سایل کنند بزر البنج با لتوبه کوفته و پخته
و با عسل تبرشند معجون دیگر کرنافع است زحیر و مغص و ریاح غلیظه
کدر راسهال بلغمی بهرسد عدد اجزایش چهار است وزنش بیست و سه مثقال
قدر شربتش یک مثقال نادو مثقال و نصف تا نخواهد شد مثقال صمغ با لبر
فلفل سپا از هریک پنج مثقال کندر سه مثقال کوفته و پخته و با عسل
تبرشند و من المعاجین النافعه المستعمله فی علاج الاسهال برشعا
فانه لا نظیر له فی حبس الاسهال الضعفیه و تسکین الاوجاع و تقویه المزاج
و کثرة المنافع بعد ذکره من المعاجین الکبار و له اربعین منفعه کما ذکره
ابو بکر کاف البغدادی و باید دانست اصل نام این ترکیب برشاعه بوده است
چون اثر تفشر در شاعه ظاهر شد پس حکماء خواستند که تکلم ان شاء
باشد برشعا کفتند و بعضی از حکماء که ابن هبل صاحب مختار نقل کرده
است این ترکیب را بواسطه کثرة فوایده و غرابت شرفش و بنفسه میکردند اسامی

سلف و بغیر اهل مطلع نمیکردند نسخه را بطریق رمز ذکر میکردند و اکنون
این خادم حکما خواست این رساله شریفه خالی باین نسخه عظیمه نباشد لهذا
این نسخه را ذکر کردیم علی طریق معموله بین الاکابر اجزاء این نسخه هفت جزو باشد
وزن این پنجاه هفت مثقال مزاجش سرد است در درجه اول خشک است در
سیم و میان اول و ثانی بعد از شش ماه قوتش تا پانزده سال قدر شربتش یکمثقال
با آب کرم الی یکمثقال اذا کان الوجع عظیما صفت قلفل سفید بزرالبنج از
هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون و سنبل
الطیب عاقرقرحا از هریک یکمثقال کوفته و بیخته با سه برابر عسل بسرشند

فصل چهارم در حبوبات نابدانستنده و اهای حب باید نو و پاکیزه
تحصیل کردن تا ممکن باشد بلدا خوانشوند و بعد از ترکیب در پشت غربال
نهند و در سایه خشک کنند و فوه هم حبوبات تا دو ماه و بعضی تا شش
ماه نیز گفته اند و هر حبی که او بیه مخدره دارد چون افیون و بزرالبنج
تا سه سال نیز فوت نمیشود هلحب تخم نافع است تخم و اسهال زاوفه
کرداد نباشد اجزایش است و زنش سوا شربتش دو مثقال صفت جند
بیدستر اسادون مبعه سائله بزرالبنج سیاه کندر بالسا وی کوفته
و بیخته با اب حب سازند حب بکر که اسهال و زحیر بلغم را باز دارد اجزا
این نیز پنج است و زنش سوای قدر شربتش پانزده حب است صفت مرصاف
اذخر وفا نخجبند بیدستر بزرالبنج سیاه کنند مقدار فلفل حب تخم بکر نافع
است زحیر و مغص و خلفه را اجزایش چهارده جزو شربتش سه حب صفت عفص
اقاقیا کل سرخ سعد سائله کندر سعد کوفی قرد مانا ضمغ عربی جند بیدستر

سترطلق افیون کلناز فارسی از هریک جزو حب الاس تخم حماض از هریک
دو جزو کوفته و بیخته با شراب یا اب هو رد حب کنند مقدار نخودی
حب زرنیخ بیهقه انواع اسهال و زحیر هند و سنطار پای کبد و انواع اسهال
و زحیر که ماده اش بواسیر باشد مجرب است و تخلف نمیکند و از اختراع
حکماء هند است قدر شربت از یک حب تا سه حب صفت بکیرند بکیرند و زنج
و ورق
دو برابر او روغن کنند و بیندود و زد اب برگ اسفند نادزه فهند و هر
هفت و زیکبار ایش را نازه کنند پس بردارند و بیندود و ساعت تا
هفته بمانی که بفارسی سرخ مرده و بتکانی اشکانی بهندی مرچ کویند
سحق کنند و قرص کرده بکذارند تا چو بخشک شود پس بکیرند کوزه بزرگ که
پانزده رطل یا بیست رطل تخم سپند بکیرد و قرص را در وسط کوزه کذارند
و زیر و بالایش تخم اسپند بریزند تا کوزه پر شود و بر آتش کذارند تا
محرق شود و بعد از سرد شدن یکمثقال از زرنیخ محرق و یکمثقال
زرنیک نازه بهم سرشته و هسته خرما را در او رده در میان خرما کنند
و سر شرا با خرمای دیکر ببندند و از خمیر کرفته در زیر آتش کنند تا خمیر خوب
پخته شود در آورده و همان رطوبت خرما و زرنیک جها کنند مانند
ماش حب آخر که منع میکند اسطلاق بطن را مجرب است عدد اجزایش سه عدد
و زنش سه مثقال و نصف شربتش دو حب تا پانزده حب است صفت
سماق دو مثقال عفص یکمثقال پوست انار نصف مثقال کوفته و بیخته جها
بقدر نخودی حب بکیر که اسهال و سیچ که در امعا علبا باشد نافع است عدد
اجزایش دو است و زنش سوا و قدر شربتش دو حب تا پانزده حب صفت پوست

انار و برش عصر مسای هم کوفته و پخته با سرکه انگور بجوشانند تا منعقد شود
وجبها نیفگند تفلل با اب سرد بجوشند بحیث مزاج هر شخصی با اشربه و اطعمه مناسب

فصل پنجم در ضمادات و مطلاست و اضع ان قلیا اوردس و کوبند تهر طا
و در اصطلاح ضماد دارو ها کوفته را گویند که با چیزی مایع و سایل تخمیر
کرده باشند بر اعضا بندند و قوتش بعد از دو ساعت کم میشود ضماد
ذرق الامعا و اسهال را نافع است خاصه هر گاه ضعف در قوه ماسکه باشد
اجزایش پانزده و زنش سوا صفت سعد کوفی مصطکی و مرانما و لادن
و عصاره لحیه الثیس ما ذی و سبزها میثا اردجوسما ن کلنار مساوی هم
کوفته با اب برگ مورد بسرشند و بر شکم بندند ضماد اخر که اسهال صفراوی را
و ذرق امعا را نافع است اجزایش هشت است و زنش سوا صفت برگ مورد
خشک برگ سپند کل سرخ کلنار ماذی سبزها مساوی هم کوفته بخته با اب مسا
مزعفر است و زنش سی و شش مثقال صفتان سعد کوفی مصطکی اذخر فضیب
الزوبره موز بجوشن و نمام از هر یک پنج مثقال عود هندی مزنفل جوز بوا از هر یک
دو مثقال با اب برگ مورد بسرشند و بر شکم ببندند ضماد اخر نفع میکند اسهال
و مجرب است عدا جزایش پنج است و زنش هفت مثقال صفت ادرکا و دانه بلسان
مثقال کندر کل سرخ برگ مورد کوک کنان خشک باشد از هر یک ده مثقال
کرفته و بخته با اب بسرشند و بر شکم بندند ضماد اخر کما سها و ذرق الامعا را
نافع است خاصه امعا صبها مجرب است اجزایش شش است و زنش سوا صفت رود
و ذرق الاس بیره سبز کشنیز خشک کند پوست انار برش کوفته و بخته با اب

باقی مورد خمیر کرده بشکم بندند طلاکه ملین است طبیعت اطفال و ذرق الامعا را
و نقله من رساله ابی برکات و زنش سوا صفت بره کرما فی کل سرخ کوفته و
بخته با سرکه و اب بسرشته بشکم بندند اب اهن ناب مفوی احشا و امعا و منصل
انها و زایل کننده سپرز و مانع ذرب و خلفه و محرک جماع اما آب اهن ناب که نقل
شده است از رساله ابی برکات بغدادی که بیچهه اسهال مجرب است صفتش
بگیرند یکمن اب را و اهن ناب کنند تا یکچارک او برود و بعد ها بیست مثقال اردسج
بخایند تا نصف برسد و صاف کرده در وقت عطش بنوشند
صفت اب طباشیر نافع اسهال کبد و ذوسنطاریا و سیچ را و دافع عطش را
است یکمن ابرا با پنج مثقال طباشیر هشت و پنج مثقال کل ارمنی بجوشانند تا
نصف شود بگذارند تا سرد شود و در وقت عطش بنوشند قبل از غذا یا بعد
از غذا ما اللحم یعنی اب کوشت سودمندترین چیزها است بیچهه ضعف قوه و ضعف
معده و ناکوار بودن غذا و اسهال و سیچ و این نقل از رساله ابی برکات است صفت
بگیرند مرغ پیر را و استخوان و پوستش را از کوشت سوا کنند و کوشتش را
صاف از نرم بکوبند و با اب اهن ناب و اب سیب و عود هندی یکمثقال نرم کوفته بیزند
تا اب تمام شود و کوشت بخته را افشرده و اب او را بنوشند مکرر بفتح کاف
و سکون فا و کسر راء مهمله پوست خلاف و شکوفه درخت خرما است و جفت
پنبه کوبند و اصل شکوفه را تا طلع نامند و خشک او را ذقوالنخل نامند و با
عطر بره و قابض و مقوی معده و دافع اسهال مرطوب و سیچ است داد و بیرا بدکو
کلاب بگیرند چنانکه اطبا عرف عرب میکرفتند تمت رساله الاسهال بیه

بانوا عها بحمد الله تعم وحسن توفیقه و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین

کتبه اقل الطلبه بر الغایبین محمد مصلح الخ الشاه ۱۲

جبلنم برای بجده زمین بوس پس از سودن پیشانی قبول بروزبهن بنا از شروع
در ترجمه مقصود نمود وچون رساله مذکوره حکیم مزبور مشتمل بر بیست و سه
باب است و بعضی از امراض سریع العلاج را الفانی نفرموده این چاکر جان
نثار بمضمون بردسته کل نیز بیند تا چکار اهفت باب براو افزوده و انرا بسی باب
مترتب ساخته علی الله فی کل الامور توکلی و من خسل اللعباد توسلی ملتمس
از ناظران این رساله انکه بحکم المامور معذور هرکاه بسهو و نقصانی که
لازمه ذات انسانیست برخورند بمضمون میپیرایند بدان را بطفیل بنکان
رشته و اپس ندهد انکه کرم پیشه کرده در صدد اغماض برآیند ذیل عفو
بران پوشیده و در اصلاح ان کوشند و بالله التوفیق و علیه المستعان
باب اول در دردسر است باب دوم در درد شقیقه است باب سیم
در صرع است باب چهارم در زکام و نزله است باب پنجم در درد
چشم است باب ششم در درد دندان است باب هفتم در دندان
کند و دندانست که بدون کلنبین باسانی کنده شود باب هشتم در بثور
دهانست باب نهم در خناق و ذبحه است باب دهم در چسندک
زلواست بحلق باب یازدهم در امراض گوش است باب دوازدهم
در خون آمدن از بینی است باب سیزدهم در خوالیخ بلاو وسی است
باب چهاردهم در زحیر است باب پانزدهم در اسهال است
باب شانزدهم در خروج مقعده است باب هفدهم در بواسیر است
باب هیجدهم در نواصیر است باب نوزدهم در عرق النساء

وجع و دلناست باب بیستم در جوبست باب بیست و یکم در خارش
دست و پا و سایر اعضا است باب بیست و دوم در بیستم در علاج سوختکی
آتش است باب بیست و سیم در علاج کسی است که او را بچوب یا بغیر زده
باشند باب بیست و چهارم در خستکی و نعوکه از ریاضت و
سواری بهرسد باب بیست و پنجم در تدبیر حفظ موی از سفید
شدن باب بیست و ششم در تدبیر دفع و سترون موی بی نور ما
باب بیست و هفتم در کند بغل و کندعروقست باب بیست و ششم
در تدبیر دفع لاغری مفرط است باب بیست و نهم در بیان احتیاط
از زهرها است باب سی ام در علاج سموم خاصه است باب اول
در درد سر است و در سر را بد پیش روی سر است و بادروسط سر است
و بادر عقب سر اگر در پیش سر باشد و بالای ابرو و پیشانی از زیادتی خون
خواهد بود و علامت زیادتی خون سرخی چشم و صورت و امتلای عرقست
علاجش آنستکه فصد کند قیفال از دست راست بجاه مثقال باشصت مثقال
خون کم نماید یا حجامت کند بقدر پنج شاخ باذن الله تعالی درد سر فوراً ساکن
میشود یا تربالک بسیار خوب بپزند و قلیلی هم بر بینی و پیشانی و صدغین
بمالند یا انکه ده دانه عناب و دو مثقال تخم کشنیز شیره کشیده بخورند فوراً
درد ساکن میشود و اگر در وسط سر باشد و علامت صفرا هم باشد مثل
زردی چشم و صورت و پس منخرین لامحاله از حرارت صفرا خواهد بود علاجش
آنستکه یا رچه از کتان یا دوغن گل سرخ آلوده کرده بموضع درد و وجع

بپندازد در دهما نساعت درد را ساکن میکند انشاء الله تعالی با اینکه کف پا را
با روغن بنفشه بادام و نمک طلا نمایند کم دفعه درد ساکن خواهد شد و
بوئیدن کل بنفشه و قرنفل مفید است و بهترانستکه غذای روز مغز بادام را سرکه
انکوری کهنه باشد و غذای شب شاه اب انار یا اب غوره یا اینکه دو
نخم کشنیز را در هشتاد مثقال اب غوره شیره کشیده بنوشند انشاء الله در دهما
ساعته ساکن میشود و اگر از التهاب مزاج بود باید معالجه انقاض دارند و چنین
نیز این قسم معالجه نموده و نفع کلی بخشیده فی الفور و اگر درد سر در عقب سر
باشد لامحاله بیشتر از زیادتی بلغم خواهد بود علامت زیادتی بلغم بلادت
حواس و ثقل و سنگینی سر و بسیاری تشنه است علاجش قی کردن است باب تربیه
و سکنجبین و اب شبت و باید که نیم گرم کرده بنوشند تا قی بسیار بشود که زود
درد را ساکن کند انشاء الله تعالی با اینکه مرتبای هلیله کابلی یا مرتبای املج
بخورند و غرغره با اب جنبر بکنند و صفت اب جنبر اینست بگیرند سنبل الطیب
و دارچینی و عود بلسان و حب بلسان و سلیخه و مصطکی و اسارون و زعفران
از هریک یکمثقال و صبر سقوطری دو مثقال همراه دو برابر نرم کوفته دو مثقال
انرا باب کرم غرغره نمایند درهما نساعت درد را ساکن میکند بعون الله تعالی
یا اینکه نمک و سرکه بکف پا طلا نمایند و یا اب انار و اب بسیار کم کذاشته
خورا درد را ساکن میکند باذن الله تعالی باب بنفشه یمرد درد شقیقه
و این درد در نیم از سر است علاجش ان بود اگر غلبه خون ظاهر باشد درک پیشانی
و درک بینی و فصال زدن نیکو بود و ادویه ها محلله استعمال کردن از قبیل

اب کشنیز

اب کشنیز سبز و اب نانجو بزی و سرکه و صندل سرخ و روغن کل سرخ مفید افتد
و اگر غلبه سا پر اخلاط باشد شفته با اب دارچینی فقرا که صفتش مذکور شد
بسیار مفید افتد و همچنین بخور چوب اشنان و بخور استخوان اسک و اب
سرد بر سر بختن و اب جو با دانکی از اشق و دانکی از جاوشیر حل نموده به پیچکاری
فی الفور درد را ساکن کند و اگر مزمن شود سل و داغ باید نمود تا علت
انتشار پیدا نباید خاصه که چشم ضعیف باشد بزودی تدبیر سل باید کرد
و الله اعلم **باب پنجم** در صرع است و علامتش سنکینی سر و بسیار امدن اب
دهن و کف کردن است در حین صرع و سفید کردن رنک و کبود شدن رنک خصوصا
اگر ماده در دماغ باشد و اغلب اینستکه در زیادتی تور طرشده میکند
علاجش انستکه بگیرند عاقرقرحا و اسطوخودوس و بسفایج و افسنتین مساوی
کوفته و بیخته باد و وزن از مجموع اد ویه هو یزمنقا از هسته مجنون شاند
و هفت مثقال قبل از نوبت صرع بخورند باذن الله در یک هفته رفع ناخوشی
خواهد شد و باید تقلیل در غذا نمایند و غذا منحصر بخود اب با کوشت
کبک و اهو و بتهو و کوتر است یا اد و یه مثل دارچینی و زیره و مغز هل و
زنجبیل و کباب و مطبخات نبزد و غذا جا بز است **باب چهارم** در زکام
و نزله است و علامتش ظاهر است علاجش هرچند در ساعت معالجه نمودن
ان صعوبتی دارد لکن باذن الله تعالی بهتر انستکه اب بسیار کرم بر سر بریزند
بحدیکه احساس حرارت در دماغ کرده شود که فی الفور رفع زکام میشود
یا اینکه یارچه کتان را بدقعات با اش کرده بر سر بندند تا اینکه احساس

اب کشنیز سبز و اب نانجو بزی و سرکه و صندل سرخ و روغن کل سرخ مفید افتد

حواره وکوفی در دماغ نشود در همان وقت دفع میشود باذن الله تعالی با اینکه
کندد وبعد با بسه قنط وسندروس را مساوی هم کوفته ومخلوط هم نما بند
بقدر فندق از آن بخورند نما بند منع سیلان اب از دماغ خواهد کرد باذن الله
تعالی ولیکن باید شخص مریض نهایت احتیاط را بکند که تا ماده نزول بسینه نما بد
باین قسم که شبها کم بخوابد وروزا اصلا نخوابد واگر شب بخوابد در وقت خواب
غرغره با بخشخاش نما بد وبعد بخوابد ودر غذا نهایت تقلیل را بکند وروی غذا
البته نخوابد وهفت مثقال زنجبیل بسپارد انه را نیم کرده بسپارچه ببندد وبپوید
تا اینکه ماده در دماغ است بمخزبن دفع شود وبسینه نزول نما بد واین حب بهترین
در منع نزول مواد بسینه بسیار مفید است صفتش ان بکیرند نشاسته وکثیرا وده
السوس وتخم خیار وتخم کدو وبخشخاش ومغز بادام مقشر وبا قلای مقشر مساوی
هم بکوبند ومثل نصف مجموع نبات داخل کرده مجتها بقدر نخودی ساخته وشب
وروز جبی از ان در دهن نگاه دارند خصوصا وقت خواب محمد زکریا در کتاب
من لا یحضره الطبیب میکوید که نگاه داشتن سپستان در دهان وهمچنین کشیدن
منع نزول مواد بسینه بغایت مفید است ودر کتب مفرده بین از قبیل زنجبیل وثابت
مزه وکتاب شمعون بهوی ودر این ما سویه بنزمد کور است البته باید که چیزهای شور
وترش وعفص اجتناب کند ولکن بهتر انکه بهمین بهم نرساند که ماده نخواهد
قطع مواد ورطوبات از مخزبن نما بد با اینکه بهمین کنند که اخر زکام است در ان
وقت با بهمالجه بسیار مفید است همچنانکه خود محمد زکریا در کتاب فاخر ودر
کتاب من لا یحضر میکوید که تا از برای مریض ممکن است اب از مخزبن سیاید

سد نباید

سد نباید کرد که مبادا بسینه بریزد وهرگاه ماده زکام از مخزبن سد شود
شوربزهو بیند وشیخ ابوعلی در قصریح باینمطلب کرده واگر بسینه بریزد علاجش
انستکه ماء الشعیر خشخاش با شربت بنفشه بنوشند وصفت ماء الشعیر خشخاش
اینست بگیرند جو پوست کنده ونشسته را هفت مثقال وکوکنار سه دانه با صدو
مثقال اب با عرق کاوزبان با انش ملایم بجوشانند تا هشتاد مثقال ان بماند
پانیج مثقال شربت بنفشه بنوشند صفت شربت بنفشه انستکه بگیرند ده مثقال
کل بنفشه دار المرزنجوش تازه وصاف نموده با بیست مثقال شکر سفید بقوام
اورند یا با شربت زوفا خشک بنوشند وصفت شربت زوفا اینست هفت مثقال
زوفا خشک ده دانه سپستان ده دانه انجیر خشک دو مثقال اصل السوس
جوشانیده وصاف نموده با چهل مثقال شکر سفید بقوام اورند وغذای اکثر
شوربای کدو واسفناج یا کوشت بره یا خروس پیر وغذای اکثر بنا شد
نان با مربای سیب وغذای شب طعام با زرده تخم مرغ نیمبرشته وهرگاه
مانع از قصد نمودن نداشته باشد بقدر قوه وضعف نزله ومریض را اخراج
خون باید نمود که بسیار مفید است وباید دانست حقنه در اینمرض خطر عظیم
دارد که خلط را بحجاب سینه منکشد ودفع نمتوان کرد خاصه کسیکه حجاب
سینه اش ضعیف باشد الله اعلم باب پنجم در درد چشم است وبهترین
تدابیر در محافظت چشم اینستکه حفظ بکند چشم را از هوای بسیار کرم وبسیار
سرد واز کریه بسیار ونظر کردن بخطوط دقیقه واشیاء مضیئه براق وبنفشه
خوابیدن وسکر متواتر وباد شدید وغبار غلیظ ودود شدید و

در سر در چشم است

ماء ومن بخوردن سیر و پیاز مگر اشخاصی که عادت دارند بخصوص اهل دارالمرز و سن شیخ خبث علت این در کتاب شرح جوامع بیان شده است و همچنین مضر است فصد کردن و حجامت کردن و بخوابیدن و بحمام رفتن و جماع کردن بسیار و نفع میکند چشم را تلیین طبیعت و کشودن چشم را بصاف و سرسنک اصفهانی و توتیای هندی که پخته کرده باشد باب دوازدهم باب مرض بحوص و بروز درمان صفاقش آنستکه بگیرند آب انار بن را با پیران بکمن با صد مثقال عسل صاف کرده و با نمک ملایم بجوشانند و کف او را گرفته تا اینکه بقوام آید و غلیظ شود و در بعض اوقات با مثل بچشم بکشند بسیار نفوذ بچشم میکند و همچنین آب بادیان تازه را بگیرند و شکر سفید داخل بکنند در قوه چشم بغایت بدل است مثلا بهشت مثقال آب بادیان را با پنج مثقال شکر سفید داخل کرده صاف نمایند و گاهی بچشم بچکانند و اگر مدبواسطه حرکت در آفتاب باجاوره با نمک عارض شود علاجش آنستکه نرمالک بمالند و بپوشند و پوست هلیله زرد را نرم ساییده از نافته بیرون کرده بچشم بکشند و قطره درد را ساکن میکند انشاء الله تعالی باب ششم در درد دندان است علاجش آنستکه اگر درد بمشارکت عضو دیگر باشد بگیرند مویز خبراو را نیم کهنه در دهان او نگه دارند و بر دندان دردناک نهند فوراً ساکن میکند یا بگیرند فراطی از سکنجبین عنصلی و بدان دندان دردناک نهند درد را ساکن میکند و همچنین غالیه و قطران نیز چنین است و داغ کردن دندان با نمک فوراً درد را ساکن میکند و هیچ تدبیر درد را ساکن کردن درد بهتر از آن نیست که آب سرد

کرده

کرده با برف و یخ در دهان بگیرند بدفعات و چون گرم شود بر بزنند و باز تازه کنند و گاه باشد که اول درد زیاده شود ولیکن ساکن خواهد شد انشاء الله صفت بمحوی که درد دندان بنشاند بگیرند تریاک و مبعه یا بسه و بار زد از هریک دو مثقال فلفل و حلتیت شامی از هریک یک مثقال یا هم بکوبند بدشاب بسرشند و بر دندان نهند باب هفتم در دندان گرفتن دندان که بدون کلیتین باشد کنده شود عاقر قرحا را کوفته بپنجه یا سگ بسرشند و بگاه در آفتاب نهند هر دو را نظرف را حرکت دهند اگر سر که خشک شود زیاده کنند چنانکه بغلظ عسل شود پس یکقطره از وی بر این دندانی که پاید کنده شود نهند یکساعت صبر کنند پس بیازمایند و بر کنند و اگر باسانی برآید بهتر والا روز دیگر بر نهند تا باسانی کنده شود انشاء الله تعالی یا بگیرند اب پشه تو تیا در جام کرده در آفتاب نهند تا بقوام عسل شود و در روزی سه بار بدین دندان را باب طلا کنند باسانی کنده شود انشاء الله تعالی ولکن احتیاط باید کرد که بدندانهای دیگر نرسد باین طریق که دندانهای دیگر را بخمیر یا موم پوشیده دارند والله اعلم باب هشتم در بدبوئی دهان اگر سبب بوی دهان معده باشد علاجش آنستکه بگیرند مویز منقای از هشت و برگ مورد تازه مساوی هم کوفته با هم سرشته مقدار فندقی در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن میکند انشاء الله تعالی یا اینکه بگیرند مویز و اهلیله مساوی هم کوفته و سرشته بمقدار مذکور بخورند بسیار مفید است باب نهم در خناق و ذبحه است

اگر سبب بادی خون باشد علامتش آنستکه چشم و روی و زبان سرخ باشد
و اگر سبب بادی صفرا باشد علامتش آنکه دهان تلخ و خشک شود و درد
و سوزش و حرارت و تشنگی شدید بهم رسد و اگر سبب بادی بلغم باشد
طعم دهان شور باشد و رنگ زبان سفید باشد و حرارت و تشنگی اندک
باشد و اگر سبب بادی سوداء باشد طعم دهان ترش باشد با عفص و اندک
اندک بهم رسد علاجش آنستکه هرگاه قوه قوی باشد از فصد ما نعی نیست اول
فصد کند و چندان خون بگیرد تا در غش افتد خصوصا در خنا قی دموی که
انشاء الله زایل شود یا اینکه بگیرند سرکین سگ را با سرکه بیامیزند و بدان
غرغره کنند فی الفور درد را ساکن میکند انشاء الله تعالی و اگر سرکین انسان
و سرکین خطاف و سرکین سگ را از بیرون حلق طلا کنند بسیار مفید خواهد
بود و الله اعلم باب هفدهم در چیزهائی که دواء علاج جنون باشد که
بسرکه و نمک غرغره نمایند یا اینکه بگیرند مگسکه دریا قلاست و بکوبند و
سرکه حل کنند و غرغره نمایند در حال ساقط گردد باذن الله تعالی و تدبیرهای
دیگر آنستکه مغز یا سرکه پرورده یا سر تنها بخورند و در حمام روند در
بسیار بنشینند تا عطش غلبه کند و هر ساعت آب سرد کرده بیاورند و بخ
در دهان گیرند یا آب لب تهند و بیرون اندازند و اگر طلب یا لجن سرد
کرده یا برف و بخ اندر دهان گیرند یا آب لب تهند بطلب انها بیالا بر آید
و اگر سر بخورند و در آفتاب بنشینند یا بدوند و دهان باز کنند و کاسه
آب سرد بر لب نهند تا از گرما بگریزد و بیرون اندازد و الله اعلم بالصواب

باب پانزدهم

باب پانزدهم در امراض کوش است یکی از انها دوی و طنین کردن
اواز در وغ است که در کوش بهم رسد علاجش آنستکه بگیرند افیمون شاهم
بسیار خوب بیامیزند و در آب صافی کنند و قطره از ان در کوش چکانند
دفعه ساکن میکند همچنین دوغن افسنتین و روغن سوسن تنها ساکن میکند
باذن الله تعالی و طریقه کوفتن دوغن افسنتین آنستکه ده مثقال افسنتین را
باب جوشانیده و صافی نموده باده مثقال دوغن زیتون جوشانیده تا اب آن
تمام شود و روغن بماند همچنین است دوغن سوسن و الله اعلم باب
شانزدهم در خون آمدن از بینی است و ان بر سه گونه است یکی آنکه
فطر چندان بود باز ایستد دوم آنکه فطر فطره فطره بود و بر باایستد سیم آنکه
بسیار آید علاجش آنکه اگر سبب بادی خون باشد بان نباید داشت تا انچه
طبیعت دفع میکند بر و د پس اگر از حد بگذرد و قوه ساقط شود تدبیر نباید
داشتن باید کرد و رگ زدن و خون اندك اندك از رگ بیرون کردن
بهتر و صواب تر بن علاج است دارو هائیکه خون آمدن بینی را باز دارد
چکانیدن اب بیخان و اب پودنه و اب شکوفه خرما و اب سرکه نازه ماده الاغ
است و چکانیدن اب کشنیز سبز با کافور بسیار سخت نافع است و مکرر بیخ بنه
دسته است و بیم ضرری نیست و همچنین اب سرد بر سر بیخ و اردجو
و کلار دمنی و افسنتین و کلنار فارسی و صندل سرخ و اندکی کافور و قلیلی
نرباك همه را بسرکه بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند و اگر کچ کشته بسرکه
حل کنند بر سر و پیشانی طلا کنند بنکو است و اگر حاجت بداروی داغ

کنده باشد بگیرند شب پمان را و نرم سائیده و اندکی بهدینی مند با نهاده
احتیاط نور را باز دارد و جماست بانش پیاب بسیار مفید است اگر سوراخ راست
بینی خون آید جماست بزبر پستان راست باید نهاد و اگر سوراخ چپ بینی آید
بزبر پستان چپ باید نهادن و اگر خون از هر دو سوراخ بینی آید بزبر هر دو
جانب باید نهادن و باز وها بستن و زانها بستن و دراب سرد نشستن و آب
سرد در دهان کردن بسیار مفید است والله اعلم **باب سیزدهم در قولنج**
ابلاو و سواست علامتش سردی دست و پا است و شدت درد و خوردن
غذاهای غلیظ قبل از حد و عرض و تخمه بشدت قبل ازان و نکدشتن
غذا و بد طبیعت و عدا شتها است علاجش بهتر آن تدابیر در اول حقنه شیاف
کردن و منع از غذا است بصفت حقنه بگیرند آب پاچه دو بست مثقال و شکر سرخ
و کز بکبین علفی و تربخبین از هریک دوازده مثقال و دیوند چینی و نمک
طعام و بوره ارمنی از هریک نیم مثقال و دو تر را آب پاچه بیامیزند و نیم کرم
در سه وقت حقنه کنند یا بگیرند شیرکا و نیمن تربزی و کل سرخ و اکلیل الملک
از هریک دو مثقال نرم کوفته با شیر مرزنجوش نموده و کز بکبین علفی و تربخبین
از هریک دوازده مثقال در شیر حل کرده نیم کرم حقنه نمایند یا بگیرند
آب برگ چغندر صد و شصت مثقال و شکر سرخ یا نبات بلیت مثقال و روغن
بید انجیر یا کنجد دوازده مثقال نیم کرم حقنه کنند صفت شیاف بگیرند تخم
حنظل سه مثقال با شکر سرخ بسرشند و شیاف کنند و این شیاف باعث
پیچش و حرارت نمیشود علاجش انست که بگیرند تخم کشنیز و زیره و کرویا و سعتر

وکل پر و نارزان خشک از هریک سه مثقال با نود مثقال آب بجوشانند
تا بنصف رسد و صافی نموده و هفت مثقال آب کامه را حل کنند و مقدار هفت
مثقال از انرا بخورند دفعه درد ساکن میشود باذن الله تعالی تا بحقنه و شیاف
تفتیح نکنند دواهای مسهل نشاید دادن و علت اینرا در کتاب شرح جوامع
من کور نموده ام و بهترین مسهل دوا این معجون است صفتش اینست که بگیرند
فلفل سیاه و زار فلفل و زنجبیل و زیره و سداب و خولنجان و فرفیون از هریک
سه مثقال و سعتر نباچهار مثقال این ادویه را نرم کوفته و با عسل مصفی
چهار مثقال بسرشند چنانکه رسم است مثل بیکمثقال یا یکمثقال و نیم خورانیدن
میکنند و درد را ساکن میکند **باب چهاردهم در زحیر** است و او یا صافی
است یا کاذب علاجش انست که بکروز یا دو روز هیچ طعام نخورد تا امعا
پاک شود از خلط و هر روز صبح لعاب بسته خطمی و لعاب اسپرزه با هم فرو برند
کرفته و بارهنگ یکمثقال تخم ریحان یکمثقال بارو غن بادام چرب نموده داخل
لعابها کرده بخورند و حقنه نیز بسیار مفید است بخصوص در زحیر کاذب صفت
حقنه بگیرند لعاب اسپرزه و لعاب بسته خطمی و تربخبین پنج مثقال و روغن
بادام سه مثقال نیم کرم در دو دفعه حقنه نمایند و غذای روز آش بادام
و شب چلاو و باز رده نخم نیمبرشت و اگر زحیر در طفل شیرخوار باشد
بهترین علاج او لا پرهیز کردن مادر است بگیرند تخم ریحان و زیره کوهی
مساوی هم کوفته و بیخته و با روغن کاز که خمیر کرده باشیر مادر بسرشند
در دهان ناعت ساکت میشود باذن الله تعالی **باب پانزدهم در درد**

اسهال معده است که ناراحتی خلقه کویند علامتش ازوغ مزش است و قلت عطش
و دفع شدن طعام بدون هضم و کاهی عطش کاذب نیز بهم رسد علاجش آنست
که بکیرند عفص و کندر از هریک پنج مثقال ناخوا و تخم مرز از هریک دو
و بنم و تریاک یکمثقال کوفته و با عسل کفکرفته بسرشند و حب سازند مقدار
یکمثقال
بخورند در ساعات اسهال را ساکن میکند انشاء الله تعالی یا اینکه بکیرند انغوزه
و کندر و کلنار مساوی هم نرم کوفته و مویز سیاه را نیز کوفته و دواها را
بدان بسرشند در صبح و شام مقدار سه مثقال بخورند و این ضماد نیز اسهال
نافع است بکیرند کافور و صندل سرخ و آب بجای حل کنند با در شراب و خرقه بدان
تر کنند و بر معده نهند و بهتر این تدابیر آنستکه بحمام بسیار کرم بروند بدن را
مالش بسیار دهند و از عطش صبر کنند و آب طلقا نخورند و غذا در شبانه
روز یکدفعه کباب کبک و تیهو و کبخشک و مانند با دارچینی و زیره و فلفل
هریک که باشد سودمند است و الله اعلم **باب شانزدهم در خروج معده است**

بکیرند سم سوخته کوسفند و شاخ سوخته کوزن و جفت باوط و کلنار و شب یمانی
و عفص و کل سرخ و پوست انار و مورد سبز اجزا مساوی هم کوفته و با آب بیزند
و صاف نمایند و در آن آب نشینند و قطعه کوفته با روغن کل تخم مرغ مالیده مثل
مرهمی شود و ضماد کنند و اکر شفا در معده باشد بهتر آنستکه بروغن
تخم مرغ یا روغن مغز شفتالو یا روغن مغز هسته زردالو چرب کنند و اکر
اماس و حرارت و سوزش نیز با شد بکیرند سفیده تخم مرغ را با روغن کل سرخ
در هاون سرب بسایند تا سیاه شود و طلا نمایند بسیار مفید است

خروج معده است

در بواسیر بدانکه بواسیر بضم اول بر وزن باطیر مفعله پدید آید دو نام باشد بسنکه در لغتی کاه و حوالی کرده و کمر و زهار و مقعد
میکردد که انرا باد بواسیر کویند اما انکه دانه بود دو کونه باشد یکی انکه هیچ
خون و رطوبتی از او بیا ید و کم درد کند یکری انکه خون و رطوبتی از او اید
و کم درد کند یکری انکه خون و رطوبتی از او اید کم درد کند و با باشد
که هیچ درد نکند و این دو قسم بر هفت شکل باشد یکی همچو فلس ماهی دوم نخلی
یعنی همچه درخت خرما سیم تینی یعنی همچو دانه انجیر چهارم عنبی یعنی همچو دانه انکور
پنجم عدسی ششم ثولولی هفتم بوتی یعنی مثل دانه بوت علامتش ظاهر است علاجش
در باضت بسیار و مالش دادن بدن و حمام رفتن و سواری بسیار کردن است
اکر خون اید و فسادی داشته باشد رک باسلیق زنند بدنرا بمطبوخ هلیله
از خلط فاسد پاک کنند صفت آن بکیرند تخم کاسنی و کل بنفشه و کل سرخ از هریک
دو مثقال و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و پوست هلیله از هریک شش مثقال
سنا مکی دو مثقال و سنبد مجوف نه مثقال نرنجبین دوازده مثقال آلو بخارا
دوازده دانه بزهر هندی دوازده مثقال همرا خیسانیده و جوشانیده و صاف
نموده بنوشند و اکر درد شدت داشته باشد بکیرند دانکی از لوف شامی که
از بیفارسی فیل کوش کویند و بخورنمایند فی الفور درد ساکن میکند
یا اینکه بکیرند دانکی از مقل ازرقی و دانکی از لوف و حب نمایند و ان حب را
بخورکنند دفعه درد ساکن میشود باذن الله تعالی و اکر احتیاج افتد بکشاد
خون بواسیر باید شخص در آب کرم نشیند و روغن مغز هسته زردالو نیز

و رد وعن مغز شقنا لو رد وعن کوهان شتر نما لند نا بواسیر نرم شود و نفتح
شود با بکبر ند اب پیاز را و بپنبه الوده کرده بردارند و اگر بجای اب پیاز زهره
کاو باشد و با عصاره بخود مریم بهتر است و زود تر بکشاید و این شیافها
در نفتح خون بواسیر بعد ازاست صفتان بکبر ند شحم حنظل دو مثقال و مغز بادام
تلخ سه مثقال نرم کوفته شیاف کنند هر یکشیاف کنند دفعه نفتح کند
مادامیکه خون سیاه باشد و رنگ بشره زرد نشود و پاها سست نشود هیچ
نباید کرد بساعتها که در ضعف او متصور است از قبیل خفقان و سنکنی بدن
و ما لیخولیا و عیران و اگر خواسته باشند هیچ نکنند این شیافها بسیار نافع اند
صفتان بکبر ند مغز چشم و کبجده و خون سیاوشان و کهربای شمعی مساوی
هم و با دو وعن کوهان شتر ایمیر شند و شیاف سازند و این فرص نیز بسیار
نافع است صفتان بکبر ند بلوط دو مثقال و کهربای شمعی و صمغ عربی از هریک
یکمثقال کبر او نشاسته و کل مختوم از هریک نیمثقال با اب بادهنک فرصها
کنند شربتی دو مثقال بادوازده مثقال شربت زرشک و الله اعلم بالصواب

باب هیجدهم در نواصیر سنت و ان فرجه ایست در مقعده که ذاییم ریم و خون
از او دفع میشود و گاهی باشد که ریح و براز هم منه دفع میشود علاجش انستکه

بکبر ند تو تیای سبز را و بپاشند تا اینکه بکبر ند زاج سفید و زنگار را سائیده
کوفته و بپاشند دفعه قطع چرک میکند و اگر از اینها باصلاح نیاید قطع باید
کرد و طریقه قطع را در کتاب شرح جوامع بیان نموده ام

باب نوزدهم در عرق النسا و وجع ورک است بدانکه سبب این در ماده رطوبی است که

پیوند

در پیوندد ان بهم رسد و انچه در بیرون ان بهم رسد و اندکی از ان فرود
ابد انرا وجع ورک گویند و انچه میل کند بجانب اندرون و فرو اید
نزدیک با بنکه بپاشنه و انگشتان پا رسد انرا عرق النسا گویند و اغلب این
ماده از رطوبت بلغم بود علاجش آنستکه اول ماده انرا بمسهلات قوی دفع
کنند و بقیه انرا بمحللات قویه تحلیل کنند که نا ماده از عمق عضو بکشد انگاه
عضو را تقویت نمایند نا دیگر فضله را قبول نکند و اگر ماده ان رطوبت دموی
باشد فصد باسلیق از جانب محاذی باید کردن و قطع غذا نمودن یا قلیلی
غذای لطیف خوردن و اگر در دراز جانب وحشی را و ساقی فرود امده فصد
عرق النسا باید کردن و اگر از جانب انسی فرود امده باشد فصد صافن باید
کردن صفت حبیکه اسهال کند و اسهال پنج دفعه باشد دفعه بیشتر نباشد
بکبر ند صبر سقوطری و پوست هلیله زرد و سورنجان از هریک یکمثقال
نرم کوفته با کلاب حب سازند جمله یکشربت بود در همان روز در دادن
میشود باذن الله نقم صفت حب دیگر بکبر ند پوست هلیله زرد و بزر بلاذ
هریک سه مثقال و مقل ازرق یکمثقال نیم و شحم حنظل و سقمونیا از هریک
یکمثقال و کبر انیمثقال شربتی دو مثقال یا سه مثقال و اگر بنیه ضعیف باشد
اسهال بجوارش سفرجلی باید کرد و صفتان بکبر ند بیشتر بن پاک کرده از نخم
یکمن بنیروز در یکمن دوشاب ترش بجوشانند نا مقر اشود و جرم انرا بکوبند
و با نود مثقال عسل صاف بقوام اورند و این دو تیر ا نرم کوفته داخل نمایند
ز نجبیل و دار فلفل و دار چینی از هریک دو مثقال و هلیله و قاقله

کبار و زعفران از هر یک سه مثقال و مصطکی پنج مثقال و سمونیا و تربد و غ
بادام چرب کرده از هر یک هفت مثقال و قند شربتی ان پنج مثقال است صفت
ضماد محلل حضض مکی و صبر و صندل و زعفران از هر یک دو مثقال و کل ارمنی
یکمثقال و کل سوخته چهار مثقال همه را باب ناجرزی و اب کاسنی بسایند ضما
نمایند صفت ضماد دیگر یکبرند بورک کلم را در اب بپزند و بکوبند و زرده تخم
مرغ و قلیلی در دسر که و اندکی ارد جو دو مثقال روغن کل سرخ با هم میامیزند
و بسرشند و ضماد کنند **باب بیستم در جراحت** ان بر دو نوع است یکی
جرب طب است و دیگری با انس و ظاهر بر بن علامتش انستکه اول در میان
انگشتان پیدا شود علاجش انستکه استفراغ صفرا محرق و با بلغم مالح مکرر
باید کردن به نقیع صبر جرب النبل که بسیار نافع است و بخمیر هر دسته است صفت
نقیع صبر یکبرند صبر یکمثقال با بیست مثقال اب کاسنی و بیست مثقال اب شاهتره
و در یکشبانه روز خیسانیده و جمع بخورند بدینطریق که سه روز نپوسنده
بخورند و سه روز بیاسایند و بخورند و باز سه روز بخورند و سه روز
بیاسایند و بخورند همین منوال تا نه مثقال از صبر خورده شود باید مزه جرب
برطرف خواهد شد انشاء الله تعم و مطبوخ که پیش ازین گذشت با اب شاهتره و اب
کاسنی بسیار مفید است و در روزهای غیر مسهل منقیع خفیف از قبیل تاجرزی
و پرسیاوشان و خارخسک و ریشه کاسنی از هر یک دو مثقال با اب کاسنی
و اب شاهتره از هر یک بیست مثقال بخورند و پس از شفیه اصلاح مزاج کردن
برفق با اب کاسنی و شاهتره و سکنجبین است و بعد ازان تدبیر دواهای مسهلی

باید استعمال کرد تا خشک شود و قبل از شفیه جایز نیست خشک کردن صفت
طلا بنکه فورا خشک میکند و درد و خارش را ساکن میکند بخصوص جرب را
بگیرند صمغ عربی و هلیله کابلی مساوی هم نرم کوفته از ناشته بیرون کرده در اب
کافور حل نموده ببندند بما لند و بعد از خشک شدن دوا روغن زیت و قطره
از عسل سکر العشر بردند و دوا بمالند صفت طلای دیگر بگیرند ماميران و
اقلیمیا مقشر و فتیله و مرداسنگ و زرد چوبه مساوی هم نرم کوفته بروغن
گل سرخ یا روغن زیت مخلوط کرده طلا کنند و غذای روز کاهی سکنجبین
با مغز خیار یا انار دهن یا اش سرکه شیره و شب طعام بخورند و از غذاهای
شور و چرب و شیرین اجتناب نمایند و ملازم حمام بسیار مفید است اما
خارشیکه بیجرب باشد اب کرفس و سرکه و کلاب و روغن گل سرخ طلا کردن
و بعد از ساعتی بحمام رفتن بسیار مفید است **باب بیست یکم**
در خارش دست و پا و سایر اعضا است و اگر خارش در دست و پا بهم رسد
علاجش انستکه بگیرند اب بسیار گرم را و کفی از نمک طعام در او بریزند و
دست و پا را در میان او یکساعت بگذارند دفعه خارش را ساکن میکند باذن
الله یا بگیرند اب برگ چغندر را گرم کنند و دست و پا را در وی نهند و بعد از
ساعتی بیرون آرند و بار و غن بادام یا کره گاو طلا کنند و اگر خارش در
چشم بهم رسد سفیده تخم مرغ را با نشاسته و کلاب بزنند و ضماد کنند و اگر
خارش در مقعده و فرج بهم رسد بگیرند شب بمانی سوخته با قطران مساوی
بر پنبه آلوده کرده بخوبی بردارند یا اب انار ترش و شیرین را مخلوط کرده

خارش در اعضا است

در آفتاب نهند تا اندکی غلیظ شود و بر پنبه آلوده کرده بخود بردارند نافع

باب بیست و پنجم در علاج سوختگی اثر است بیاید دانستکه تا ممکن است نباید

گذاشت که زخم شود بطلا کردن دواهای بارد و یابس که لاذع نباشد مثل اجر

نوسفند و سفال نوسفند اب برسبد و صندل و نوفل همه را اب کشنیز سبز سائیده

طلا نمایند یا اینکه حنا و گل ارمنی با اب سماق یا با شراب سرشته طلا نمایند

بروغن کنجد یا روغن گل سرخ طلا کردن نیز مفید است و اگر منقرح و زخم شود

بمرهم آهک علاج آن باید کرد و اگر وجع و درد شدید نباشد صفقان بکنند

اهک اب برسبد سه نوبت تا هفت نوبت اب بشویند و خشک کنند و بار و غن

زیتون یا روغن کنجد یا روغن گل سرخ و قلیلی سفیدهٔ تخم مرغ و اندکی سفندار

قلع بسرشند و مرهم سازند و طلا کنند و اگر وجع و درد شدید باشد بکنند

مرداسنگ و اهک ناشسته و گل سرخ و حنا مساوی مجموع را نرم سائیده

و زخم را با روغن گل سرخ چوب بوده و این دوا را بپاشند نفعه درد را ساکن

کند و کمتر از سه روز ملتحم میشود باذن الله و گاه باشد که بسبب نفوذ زخمی عمیق رسد

علاجش اینستکه بکنند کل سرشور و اردجوبا و روغن بادام یا روغن کنجد بکنند

و طلا کنند بسیار مفید است و اب سردشستن نیز مفید است و الله اعلم

بیست و پنجم در علاج کسی که او را چوب یا غیر ان زده باشند یا اینکه از

جائی افتد بهترین چیزی درد و ورم و زخم را از عفونت باز دارد پوست گوسفند است

در همان ساعت که از گوسفند باز کنند و گرم و تر است بموضع الم بپوشانند و بگذارند

تا برا و خشک شود و چون بردارند درد و ورم زایل شده باشد خاصه اگر اندک

نمک یا

علاج کسی که او را چوب زده

علاج سوختگی اثر

نمک یا خاکستر چوب کز بدان محل پاشند پس از ان پوست پوشند و اگر بکنند

افافیا و صبر و رماش و مغاث و گل ارمنی از هر یک مساوی هم و مجموع را نرم سائیده

و با برگ مورد بسرشند و بر موضع کوفته طلا نمایند فی الفور درد را ساکن

و کبودی اعضا را دفع میشود بعون الله تعالی

باب بیست و ششم در رعیه

از ریاضت و سواری و پیاده روی هم بسیار باید دانستکه بسیار باشد که

بواسطه سواری و سایر ریاضات خستگی شدید هم رسد خاصه در وقتی

که فضولات در بدن بسیار باشد و در این هنگام محتاج بعلاج شود علامتش

اینستکه اول نرک سواری و ریاضت باید کردن و اسایش بموضع کسر نرم جستن

و انگاه تحلیل فضلات که در حوالی جلد و عضلات محتبس گشته باستحمام

و دلک متواتر و اغتسال بگرمابهای معتدل و تدهین بادهان محلل از

قبیل دوغن بابونه و دوغن شبت و دوغن بنفشه و غیره کردن و همچنین

تدهین کردن ناخنهای پا را بهر دوغنی که باشد دفعه دفع خستگی میکند

خصوصا اگر خستگی بسبب پیاده روی باشد و اگر فصل تابستان باشد

پاها را در اب سرد گذاشتن و در زمستان در اب گرم گذاشتن نیز بسیار مفید است

و الله اعلم

باب بیست و پنجم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید شدن

بیاید دانستکه بهترین تدبیر حذر کردن از چیزهای بارد رطب سنا از

قبیل فواکه و خضار و امثالان و بعضی از بقول که در او رطوبت زاید باشد

خاصه کاهو و امثالها و تیز که در بنبا نافع است با نفاق کل حکما هلیله جاشت

و املج و سپرپیاز و زنجبیل و دارچینی و بادیان و زیره و میخک و زردچوبه

در رعیه

در حفظ موی از سفید شدن

وزرنباد و مغاجین که در آن لعل و یاقوت و مشک و جدوار و عنبر و ورق
طلا و نقره و فادزهر چوانی باشد چنانچه در فرابادینات مذکور است صفت
روغنی که طلا نمودن آن مانع از سفید شدن موی شود بگیرند سپاد انه و سعد
و میخک از هریک هفت مثقال کوفته و جوشانیده صاف کنند پس با چهل مثقال
روغن زیتون یا روغن پنبه دانه بجوشانند تا آب آن تمام شود و روغن بماند
و در بن موی طلا کنند و طلا نمودن فسط نیز همین خاصیت دارد صفتش
آنستکه بگیرند فسط تلخ چهل مثقال و سلیخه سه مثقال کوفته در یکشبانه روز
خیسانیده و با نود مثقال روغن کنجد با آن ملایم جوشانیده تا آب آن برود
و روغن بماند پس صافی نموده استعمال نمایند صفت خضاب یکه موی را سیاه کند
بگیرند حنا و میخک و خبث الحدید از هریک جزوی و کسمه ده جزو همه را با آب
نارنج یا لیمو کرده بسرشد بکار دارند و اگر از حنا خشک شکستگی در
موی پدید آید بروغن بنفشه بادام چرب باید کردن تا اگر موی سفید را خواسته
باشند که سفید تر شود برف وارد برنج را مخلوط کرده شب ببندند و صبح
خضاب عسل شوند موی را سفید تر کند والله اعلم بالصواب باب بیست و ششم
در تدبیر دفع و سترون موی بی نوره خاصه در بدنیکه بسیار نازک بود
و بیم آن باشد که از نوره زخم شود بگیرند ذرنیخ و اهلیله زرد هر دو مساوی هم
و کمی از مجموع وزن آب بجوشانند و در آفتاب نهند تا به نشیند و صاف نموده
در بگیرند آبرده در آن ذرنیخ و اهلیله کنند و بجوشانند و در آفتاب نهند تا به
نشیند و صاف نموده و مکرر چنین کنند تا چنان شود که اگر پر مرغ در آن

فرو برند در حال موی آن برود پس قدری روغن کاو یا عنبر در آن ریخته
و با آش بزم و ملایم بجوشانند تا آب آن برود و روغن بماند پس بکار
برند که موی را ببرد و هیچ نسوزاند و اگر بوی را اهلیله خواهند دفع کنند بگیرند
آب برگ شفتالو با سرکه و کلاب بالسویه بگویند بر لحظه صبر کنند تا کاه بشوید با آب
دیجار آب برگ ببید و آب برگ توت و قلیلی میخک داخل کرده بمالند بگو بود
و اگر خواهند منع موی کنند که نروید با اگر بروید دفعی بروید بگیرند برگ
شاه دانه و تخم مورچه و شوکران و سرکه بهم آمیخته بر موضعی که خواهند
موی بیرون نباید طلا کنند و اگر بیرون بیاید ضعیف بود و عمدا و مدت
کردن برطرف شود و اگر موی داشته بکنند و بر جای تخم مورچه و سرکه
و کلاب طلا کنند بگو بود و همچنین مالیدن خون خفاش و خون کشف
دریائی و خون خار پشت و زهره هدهد و خاکستر پوست مار و صدف
سوخته با سرکه با آب برگ شاه دانه بغایت معتبر است و یحمه موی زیر بغل
پیه در اجرا حکما آزموده اند اول موی را بکنند پس پیه بمالند هر بار ضعیف میشود
تا بطرف شود والله اعلم بالصواب باب بیست و هفتم در کندن بغل
و کندن عرق است علاجش آنکه سبب امتلاء و تعفن اخلاط باشد تنقیه
و استفراغ نابد کردن و آنجا که اسباب دیگر باشد از قبیل تاخیر غسل جنابت
و حیض و زنا دنی قلب صحبت و خوردن غذاهای بد بو و خوردن حلیه
و پیاز بسیار ترک آنها نابد کردن و هر صبح چیزهائی که عرق را خوش کند
خوردن عرق سد مشک و آب لیمو و قند با الوبخارای خیسانیده

با کل سرخ و کلاب با عرق نارچینی و عرق مرزنجوش با قند باطلا کردن صندل
و سعد با برگ مورد تازه با کلاب سائیده و با پوست انار بیخ بکلاب سائیده
با با آب برگ سیب یا آب شیر بن بیا و حمام نوا نوردن و شست شو کردن
و پیرهن با عرق بید مشک نو کردن مفید است صفت فرصنیکه کند بغل را
زایل کند بگیرند صندل سرخ و سلیخه و کل سرشوئی و کل سرخ و زاج سفید
سوخته از هر یک بکثقال کوفته و با کلاب بسرشند فرصها ساخته و در سایه
خشک کنند و در وقت حاجت با کلاب سائیده بمالند **باب بیست و ششم**
در تدبیر دفع لاغری مفرط است بیاید دانست که سبب لاغری چیست تا دفع
ان باید مثلا اگر سبب لاغری خوردن غذائی بود که از وی خون رقیق
تولد کند غذائی مخالف ان باید خورد و اگر سبب ضعف قوه هاضمه بود و قوه
ان باید کردن بمجونات سفرجل چنانکه قبل ازین مذکور شد و اگر سبب ضعف
قوه جاذبه بود یا سبب ضیق مسامها بدن بود باید حمام معتدل و ماش معتدل
در حمام باید فرمود و عرق باید خورد و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر
موافق باید کرد و خون را بمجون دادن اطریفل کشنیزی و مانند ان صاف باید
نمود و صفت اطریفل بگیرند پوست هلیله زرد و پوست بلیله و پوست هلیله
کابلی و املج مقشر و هلیله سیاه و تخم کشنیز بوداده از هر یک پنج مثقال مجموع
نرم کوفته با کره گاو چرب نموده هفتاد مثقال عسل مخلوط نموده و باید
اربعین در همان جا بگاه گذاشته اخراج کرده و قدر شربت ان سه مثقال
و اگر سبب لاغری عظم و بزرگی سپرز باکرم کبد و امعاء باشد

مفرط لاغری دفع

علاج

علاج شود رکیب مطوله مذکور است و بیاید دانست که بهترین تدابیر در دفع
لاغری بعد از دفع امور ان نقی و استعمال عطرهای موافق و خوردن
غذاهائیکه از ان خون صالح تولد شود از قبیل گوشت بره بریان کرده
و حلیم و نخود با گوشت کبک و گوشت مرغ خانگی و گوشت بز غاله شیر مست
با کباب بره و دوغ تازه خاصه نانوائی که سرشند و مغز بادام تازه و مغز پسته
و زرده تخم مرغ صفت معجونی که هر صبح خوردن ان شخص را فربه و رنگ بشره را
سفید گرداند و قوه باه را زیاد کند بگیرند مغز بادام و مغز پسته
و حب الخضرا و جلغوزه مساوی هم همرا نرم کوفته و با عسل سرشته قدری
سازند هر صبح پنج عدد یا هفت عدد بخورند و از پس ان نیم قدح چهل مثقال شراب
کهنه غلیظ بنوشند خاصه کسیکه پس شیخوخیت باشد با عادت بشراب خوردن
داشته باشد صفند و مغز کهنا لبان بدن را فربه کند و مجرب است بگیرند
کرم خراطین پاکیزه و برگ انجیر با شاخهای بره ان کرده مانند دان کرنا کوفته
دو من و در نه من اب بیزند تا مجری شود و ثلث اب بماند که سه من باشد پس
از صاف کنند و پیاز نو کرده نیم کوفته ده سیر و تخم انجیر هشت مثقال نرم کرده
داخل همان اب کرده و با پاکیزه شیر الاغ چندان بجوشانند که پاکیزه شود و انرا
صاف نمایند و هفت سیر روغن کنجد در ان ریخته و با نرم ملایم و نرم
بجوشانند تا ابان برود و روغن بماند پس از ان بهر عضو با بن تمام بدن
که بالله در مکان گرم خاصه در حمام بدن را فربه میکند بعون الله تعالی

باب بیست و ششم در بیان احتیاط کردن از زمرها و علاج کلی ان

علاج ان زمرها و احتیاط

بیاید دانست کسانیرا که در این باب اندیشه و احتیاط لازم است اجتناب نمودن
از خوردن طعامهاست که طعام ان قوی باشد مثل طعامیکه ببیار برنش یا ببیا
شیرین یا ببیا شور باشد و در کرسنکی و تشنکی ببیاد رجائی حاضر نباید شد
که مبادا چیزی خورده شود که از فرط کرسنکی و تشنکی احساس طعم او نشود خاصه
در جائی که توهم این معنی باشد و باید که بر سبیل احتیاط هر روز صبح قدری
نیلی از معجون مثروذ بطوس و یا نزیان الطین و یا نزیان اربعه و مانندان خورند
تا از اثر همه زهرها ایمن باشند و اکر کسانی باشند که حصول این نریان ممکن نشود
هر روز صبح بقدر کردوئی کره کاو یا روغن بادام یکمثقال تخم شلغم خورند تا از مضرت
همه زهرها ایمن شوند چنانکه نقل استاذ رومی حکیم که یکی از سلاطین را با
سلطان دیکر مخاصمه بود و بعلت بسیاری مارها کوزنده در یکی از منازل عبور
لشکر مینمود حکیم مزبور عسکر و سپاه سلطان را مامور بخوردن روغن نمود
و از ان منزل کذشتند و هرچند ماران کوزنده لشکر را کزیدند مطلقا با ایشان
تاثیر ننمود و بسلامت عبور نمودند بدانکه بهترین علاج در باب کسیکه از دو
سمی خورده باشد انستکه در حال و کمی پیش از انکه فوتان در بدن پراکنده
شود و بخلاب برسد باب نیم کرم و خوردن روغن چندانکه تواند و اکر آب
شیت یا روغن آمیخته شود بهتر بود و چون قی تمام شود شیر یا ده خورند
تا مضرت زهر برطرف شود و اکر تخم انجره یا روغن کاو بخورند زهر را
بقی یا باسهال دفع کند و اکر اضطراب شدید بهم رسد حقنه از شیر یا روغن
باید کرد و نباید کذاشت که خواب و دوار ام کیرد تا مطمئن از دفع زهر نشود

و هرکاه معلوم شود که زهر از جمله زهرهای جاده است علاج آن بعد
از قی باب سرد و کلاب و کافور و اب کشنیز بسفرزه و لعاب اسفرزه سرد
کرده بخورند و بر اعضای ریشه مثل ناف و کبد و مداغ ضمادهای بیرد
بیاید نهاد از قبیل طحلب یا کافور یا اسفرزه یا اردجو و مانندان و دوغ
کاو سرد کرده شیبا سودمند باشد و اکر از جمله زهرها پشت باعث
تخدیر و بی حسی بدن شود علاج ان بنریانی فاروق و شراب کهنه با
سرکه آمیخته یا شراب با تخم نارنج یا با تخم ترنج کوفته کنند و اکر از جمله
زهرها پشک باشد که صورت نوعیه ان ضد صورت نوعیه انسان است علاج
ان بمثروذ بطوس و نریانی فاروق یا زهرها کنند و شراب کهنه خورند
و خانه را خوشبوی کنند چنانکه مذکور خواهد شد باب سی ام
در علاج سمومات خاصه بدانکه اکر کسی سم الفار خورده باشد که
از امراض موش کوبند علاجش آنستکه اول باید که از فانون علاج زهرها
کرده باب پشت و نام ذکر کردیم بجای او دو قی کردن بچیزهای
چرب و شیرین و هر ساعت اب عسل کرم کرده دادن و دو مثقال
مرمکی در شراب کهنه حل کرده بخورند و نیم مثقال حجر ارمنی سائیده با
شراب بخورند و اکر احشا و امعا از مضرت رسیده باشد حقنهای
مرباقی کنند از قبیل شیر و روغن و غذاهای چرب خورند و اکر سیح
و پیچش در شکم بهم رسد علاج ان بلعاب بزشه خطمی و خبازی و بهدانه و بادام
و تخم ریحان و روغن بادام کنند و تقویت قلب از معجونات مفرحه قلبیه باید کرد و اکر

خورده باشد علاجش مثل علاج سم الفار است و غذای بسیار چرب باید خورد
و بهترین علاج اینست که بمثقال نارجیل دز با سیر با بنود مثقال شراب
کهنه کرم کرده بخورند و اگر زنبق با آملج خورده باشد علاجش انستکه
اب کرم با روغن خورند و قی کنند با با شیر بقدریکه ممکن است پس حقنه از لعاب
خبازی و خطمی با روغن بنماید و اگر در حقنه اندکی جدوار کنند عظیم موافق
اید و قادزهر چوانی با شیر خوردن بسیار نافع است و انجیر با شیر بخصوصه بدن
چنین است و نقوبت قلب شراب بامعاجین قلبیه باید نمود و غذاهای چرب
و نرم و ملایم باید خورد از قبیل جوزپوره نشاسته با شیر برنج و ماستان خورند
و اگر زنجار خورده باشد و از خوردن وی لرزش پدید آید علاجش همچو
زرنیخ است که ذکر شد مگر اینکه در اینجا شیر بز بسیار باید داد و در لعابها
حقنه جدوار نکنند و ترشی در اینجا جایز نیست و در زرنیخ خورده بعد از
دو شبانه روز عجبی ندارد و الله الوهاب اعلم بالصواب و اگر زاج و سنگ خورده
باشد علاجش انستکه ما الشعیر با روغن بادام خورند با شیر الاغ یا مرض طباشیر
ملتین خورند با کره با شکر خورند با شربت بنفشه با آب هندوانه شاخورند و اگر
خوردن زاج و شب بعد از حمام و جماع واقع شود هر مخبر با سنسفا خواهد شد
و مزاج را فاسد خواهد کرد و اگر زرنیخ خورده باشد علاجش در اول قی کردنست
بروغن و اب نیم گرم با شیر یا بماء العسل یا حلیت شود پس از قی کردن مثروذ بطوس
یا زرنیخ اربعه خورند و تخم تاریخ یا تخم بنج مقدار بمثقال کوفته با شراب کهنه
بسیار مفید است و همچنین فلفل و سیر و مغز کرد و مساوی هم کوفته با قند

کره یا روغن مخلوط کرده بخورند و فلفل و دارچینی و جندبیدستر و عنبر
بنبهای خوردن هریک با شراب کهنه بسیار نافع است چنانچه وقتی یکی از
اولاد اکابر زرنیخ خورده بود بخوردن فلفل با نقط معالجه نمودم و بعد
شد و مالیدن نقط و روغن نقط بیدد و بپوشند جندبیدستر و عطسه
آوردن و در جاکرم نشاندن و نگذاشتن که بخواب رود مفید است و غذا
شیر برنج و چرب باید خوردن و اگر جوز مائل خورده باشد علاجش در اول
قی کردن بچیزهائیکه در زرنیخ خورده مذکور شد و بعد از ان خوردن
عاقرقرحا و فلفل و دارچینی و تخم تاریخ و تخم انجره مکه کوبند و جندبیدستر
و سیر مفید است و مای زاب کرم نهادن و بدن را کرم کردن مجربهای کرم
و روغن کرد و روغن نقط و نقط کرده مالیدن سود مند است
و غذای چرب و شیر برنج باید خورد و اگر بزر البیخ یا بیروح الصنم خورده باشد
علاجش همچون علاج جوز مائل و زرنیخ است و اگر شوکران خورده باشد علاجش
در اول حقنه کردنست با شراب صرف و لبشر کاو و پس از ان شراب با فلفل یا
با تخم انجره خوردن و نعناع و جندبیدستر و حلتیت و حب الغار و زرنیخ
اربعه نافع بود و پوست درخت تون و برگ انجره با شیر یا با روغن بچنه
بر معده و شکم ضماد نمایند لبی مفید است و غذا بخوبیستکه در زرنیخ
خورده مذکور شد اما جوابات سمی کرده که سم انها را اثر ناقی نماند
از جمله انها ماراست بدانکه حکماء اختلاف کرده اند که با سم مار کدام است
پاسرد و حکمای هند را اعتقاد اینستکه زهر مار مطلقا سرد است بجهة تخلیه

وخواب آوردن وقلنج دور کردن وچیزهای بسیار کرم معالجه شدن و
پیش حکما یونان واتباع ایشان انستکه زهرها مطلقا کرم است زرغابه
کرمی بجهه تولید حرارت وعفونت در بدن وسرعت نفوذ واحراق ان والله
اعلم علاجش انستکه اول بجمه زهرها را بکشند پس ازان زلو بران محل افکنند تا
تمام زهر کشیده شود وبعد ازان سرخام بسیا کوفته بار وغن کاو وبا سرکه
طلا کنند واز بعضی ازحکما دار المرزمن کور است که سرخام با شراب چوزانیدن
بسیار مفید وبی نیاز از همه علاجها است وهمچنین دو مثقال تخم بالنک با
نارنج کوفته با شراب کهنه خوردن نیز مفید است وخوردن بزبان قاروقی
وبزبان اربعه وجدوار وپادزهر معدنی وطلا کردن برگ انجیر تر وسیاز
وسپر با شراب یا با سرکه با نفط نافع است وکلاغ ومرغ شکم شکافته کزیده سا
کنادون سودمند افتد وکوبند شبرکا وزرد باقلا خوردن بسیا مجربست
ودیگر عقربست بدانکه عقرب برسه نوع بود یکی دنب بر داشته براه رود وان
بالوان مختلف باشد وزهر او سرد بود ونوع دیگر عقرب پردار بود وان
درتشر وحویزه بسیار باشد وزهر این مانند هر نوع اول است ونوع
سیم عقرب جراره بود ودر رفتن دنب خود را بر زمین کشد وحکمای هند
زهر جمیع اصناف عقرب را کرم دانسته اند وحکمای یونان سرد دانسته اند
وحق اینستکه فعل سموم بخاصیت است نه بطبیعت وچون چنین باشد
استدلال کردن درست نیست چنانکه در شرح جوامع تفصیل ان ذکر شد
والله اعلم علاجش انستکه در اول تدبیر جذب باید کرد که بجمه ومکیدن بسیا

وهر لحظه اب انار ترش وزرا فکند تمام که علاج بنکوئیست پس ازان سپر
باقلفل یا نمک یا تخم نارنج یا بالنک کوفته در سرکه حل کرده بمالند یا عرق
شراب یا سرکه بمالند وخوردن عرق وشراب بعد از خوردن سرخام بسیا
مفید است واگر بجای شراب بفط خوردن سخت سودمند باشد وخوردن
مثرود بطوس وبزباق اربعه وجدوار بسیار مفید است وکوبند اگر شخصی فندق
همراه داشته باشد عقرب در بتلا او را نگزند ومجربست دیگری بتلا است
بدانکه جالنوس میگوید که بتلا پازده قسم است وبدترین انها سیاکرد
شکم وکوچک دهان بود وبر پشت ان نقطهای سفید باشد همچه بتاره راز
گزیدن مطلق بتلا درد دل وعشیان وصداع وغشی پدید اید علاج
ان همچو عقرب گزیده باشد گرم از طلا کردن وحبن بزهر خوردن ودر حما
بردن وبزباق اربعه دادن واب گرم باشوره طلا کردن وکوبند اب دهن
شخص روزه دار فورا درد را ساکن میکند خاصه که روزه دار حار المزاج
باشد وکوبند ضماد برگ توت سیا بجهه گزیدن بتلا وسایر هوام بسیار
مؤثر است وفورا دافع درد واست ومجربست والله اعلم دیگر زنبور بلند
وان چند بن نوع است بدترین همه انها انستکه بر حیوانات وبسیم مرده
نشسته باشد واز گزیدن جمله انها درد صعب واما س پدید اید وگاهی
در هم نمی حادث شود علاجش اب غوره با سرکه بمالند چنانچه گذشت وبر موضع
گزیده ما البقلست وسبز کوفته بستن بران هم مفید است وتخم بالنک کوفته
با سرکه مخلوط نموده وگرم ضماد نمایند که فی الحال درد را ساکن میکند و

ازموده است و موضع گزیده راد راب کرم لحظه نگاه داشتن وانگاه با نمک و نیتر
طلا کردن نیز چنین است و گویند کسیکه زبان خود را بدندان بگزد و محکم دارد اگر
زنبور کوچك زند او را بگزد اثر نکند و مجرب است علاج گزیدن سك دیوانه و گزیدن دیوانه
و گربهٔ دیوانه آنست که جراحت را نگذارند مدتی ملتحم شود تا چهل روز و بمجامعت
و تزلوزهر اثر انکشند و زخم را فراخ کنند بداواهای تند و سوزان و طلاو
ضماد بکه در علاج عقرب و مار گزیده مذکور شد بکار برند و مثرود بطوس و
تریاق اربعه بخورانند و سپر کوفته با شراب امیخته خورند و اگر دو روز اول باد و تیم
محل زخم را داغ کنند بغایت نیکو بود و از اثر سپس ایمن شود و اگر مردی مزاج باشد
فصد کردن بغایت مناسب است بشرطیکه نگذارند نظر او بران خون
افتد خاصه اگر چند روز بر وی گذشته باشد و بهر دو سه روز یکبار شربت مهل
سودا باید داد و طبع را نرم و لین باید داشت و کاه کاهی حقنه از روغن بنفشه
و آب برگ چغندر و شکر سرخ باید کرد و غذاهای لطیف ملین که در وی سپر
و پیاز باشد باید داد و گویند اگر جگر همان سك را کباب کرده بخورند فی الفور
رفع ناخوشی میکند صفت حب مسهل بکیرند پوست هلیله کابلی دو مثقال
و افتیمون یکمثقال و نیم و نمك هندی نیم مثقال و بسفایج یکمثقال و نیم بیخ بنفشه
یکمثقال و غاریقون یکمثقال و نیم و خربق سپاه دو مثقال جمله را نرم کوفته حب
کنند و شربتیان دو مثقال است و بباید دانست تا یقین نکنند که زهر بیرون
کشیده نشده است مسهل نشاید خوردن و چون رو بخوبی آورد ریاضت
معتدل باید کشیدن و اگر از اب نرسیده باشد چله ها باید کرد تا ابداده

شود خاصه با شراب ممزوج شود و لکن بهرحال دهان جراحت باید کشاده داشت
بمرهمیکه صفتش مذکور خواهد شد اگر بیقین دانسته باشد که سك دیوانه
طریقهٔ امتحان که سك دیوانه بوده است یا غیر دیوانه آنست که بگیرند چیز خوردنی
و برجراحت او نهند پس پیش مرغ اندازند اگر مرغ از انخورد و باز گردد یا
بخورد و بمیرد باید دانست که سك دیوانه بوده است و همچنین پاره نان بگیرند
و چیزی از زهر چوك و ریم بدان بمالند و در پیش سك غیر دیوانه اندازند
اگر بخورد بدانند که دیوانه نبوده است والا دیوانه است صفت مرهمیکه
زخم را نگذارد ملتحم شود بگیرند زفت بود مثقال و جاوشیر یکمثقال
در سرکه حل کرده و زفت را با وی بیامیزند و بکار دارند و شربت
و مختزه نیز مسهای هم پخته مرهم سازند
بکار دارند والله اعلم بالصواب

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسمه تعالی

عهد معدلت

عهد اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه

شهریار عظیم الاقتدار اسلام پناه خسرو صاحبقران

پادشاه عادل باذل دارای بیهمال و مثال ابوالنصر و الظفر

ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه این خجسته کتاب

در دار الخلافه طهران در کارخانه آقا امام قلی محمد باقر

بزیور طبع آراسته شد

فی تاریخ

شهر جمادی الاول

سنه ۱۲۹۰

